سباوون

دور دوم، سال دوم، شماره یازدهم، حوت ۱۳۸۲ مطابق ۲۰۰۴ میلادی

Ketabton.com

- جایزهء آزادی بیان امسال به سمیع حامد اهدا گردید.
- ورزش در افغانستان رو به بالنده گی میرود.
- غزنی شهر اولیاء و عرفا
- د ملی اردو ارتیا او د بیا جوروونی بهیر ته یوه لنده کتنه
- افغانستان ته به معیاری پطرولیم وارد شی.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پوپل بس و پامیر بس

هموطنان عزیز! اتحادیه های پوپل بس و پامیر بس که اخیراً غرض خدمات بیشتر و فراهم آوری سهولت های بی نظیر به مسافرین محترم در لین غرب و لین های مزار و پلخمری به فعالیت آغاز نموده است.

با موترهای مودل جدید و خیلی زیبای کاستر ۳۰۲، ۳۰۳ و ۳۰۴ فلنکوچ و تونس های خیلی آرام که سفر شما را مسترح می سازد، در خدمت شماست.

مشتریان محترم می توانند با اتحادیه های مشترک پوپل بس و پامیر بس با این تیلفون ها تماس برقرار نمایند

آدرس: هده قندهار متصل سیلوی مرکز تیلفونها: ۰۷۰۲۰۶۱۰۹ - ۰۷۰۲۹۴۷۶۸ و نمبر قندهار: ۰۷۰۳۰۹۸۰۷

(c) ketabton.com: The Digital Library

عکس پشتی
توسط: گ. الهام
عکس برداری شده است.

PROPERTY OF ACKU S803

سباوون

ژورنالیستان و کارکنان مجله سباوون سال نو ۱۳۸۳ خورشیدی را به مردم فرهنگ دوست و شجاع افغانستان تبریک میگوید.

سباوون

نشریه اتحادیه ژورنالستان

صاحب امتیاز: محمد انور شعیب رئیس اتحادیه ژورنالیستان افغانستان موبایل: ۰۷۰۲۹۲۲۰۷

مدیر مسوول: لطیفه سیدی پوپل - موبایل: ۰۷۰۲۴۷۴۴۷

معاون: محمد محسن نظری، موبایل: ۰۷۹۳۴۶۴۵۰

کمپوز و دیزاین: کبیر احمد نشاط

نمبر ثبت: ۱۱۷ وزارت اطلاعات و فرهنگ

پست بکس: ۱۱۷ پوسته خانه مرکزی، کابل، افغانستان

آدرس: مرکز مطبوعاتی و کلتوری افغان آئینه جوار وزارت پلان

ایمیل: Sabaoon@yahoo.com

طبع: مطبعه صنعتی الکوزی شهرنو متصل شرکت افغانکارت، کابل

موبایل: ۰۷۹۳۱۲۵۰۵

یاد داشت:

ادارهء مجلهء در ویرایش و پیرایش مطالب دست باز دارد.

مطالب رسیده به اداره در صورت چاپ و یا عدم آن به نویسنده مسترد نمیگردد.

آراء و عقاید مطرح شده در مضامین نظر نویسندگان آن است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

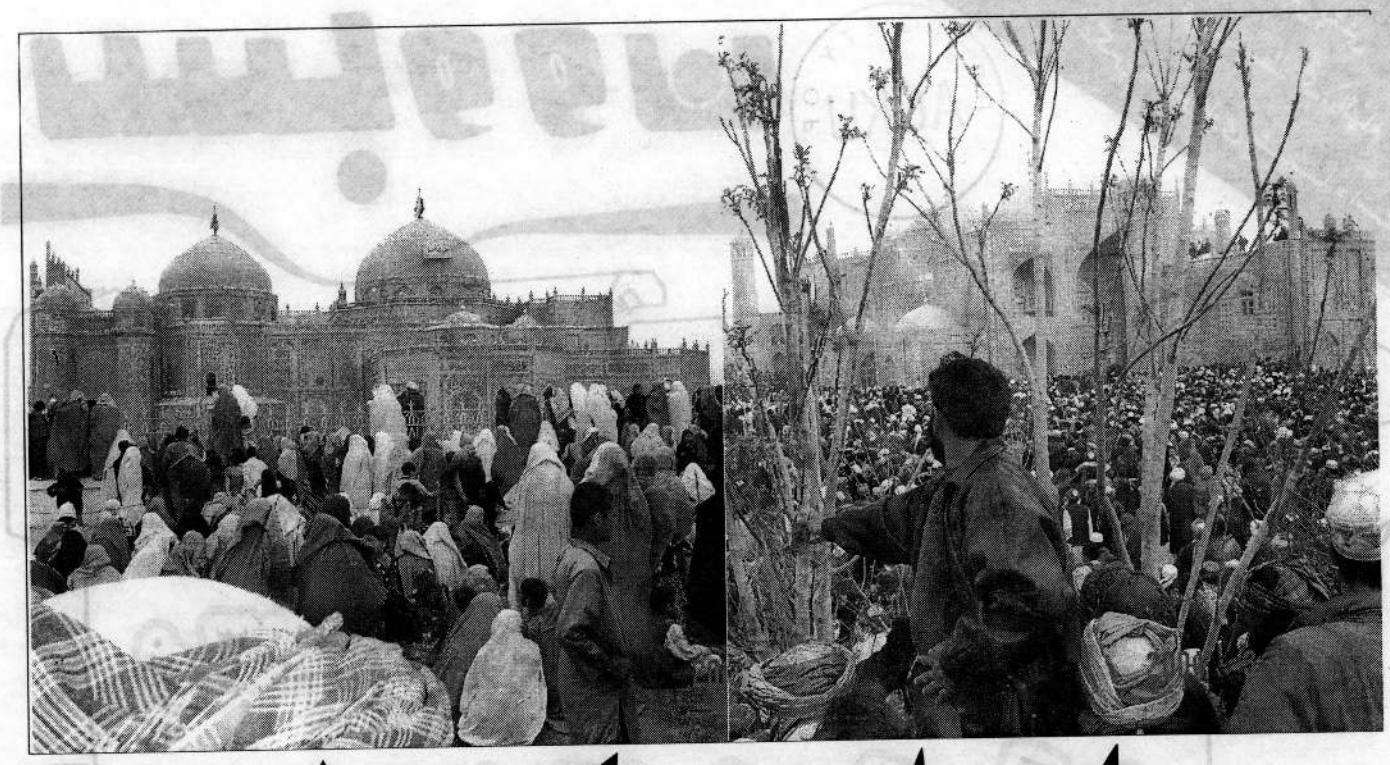

بهار را چگونه

اینک به بهار رسیدیم، بهاری که فصل رویدن ها و شگفتنهاست.

بهاری که با گامهای مصمم درکوچه، کوچه و باغ، باغ آرزو های مان با ارمغان زیبایی پرسه زنان در رسید با فرا رسیدن بهار نو مردم افغانستان آرزو های نوی در دل میپرورانند، امسال مردم آرزو دارند سمت حرکت شان به طرف بهبودی و به سازی باشد، امسال مردم آرزو دارند آنچه را که در جستجویش بودند، تحویل گیرند و آنچه از آنها مستور بود عیان شود.

بلی! ارمغان بهار ۱۳۸۳ خورشیدی باید چنین باشد. امسال مردم در برابر چندین آزمون سرنوشت ساز قرار دارند. پروسه اخذ کارت رای گیری بخاطر تعیین ریاست جمهوری آینده از چندی به اینطرف آغاز شده است که در ابتدا با کندی غیر قابل تصور روبرو بود، اما به اثر تبلیغات خیلی وسیع، گروه های مختلف مردم به این پروسه علاقمند شده و کارت اخذ مینمایند.

اما سوال اینجاست که آیا انتخاباتی را که ما ازآن سخن میزنیم میتواند به روز معیین و بدون دست برد افراد واشخاص صورت گیرد، از طرفی وضعیت غیر نورمال امنیتی که روز تا روز دامنه آن این شهر و آن شهر را به کام خود میکشاند چطور به یک انتخابات بدون غلغله متوصل خواهیم شد؟

نوروز با اشتیاق وخوشی بی حدو حصری آغاز شد اما بعد از گذشت چند روزی با برهم خوردن وضعیت امنیتی در هرات و کشته شدن میرویس صادق پسر اسماعیل خان و وزیر هوانوردی ملکی و توریزم ذهن های آماده به امنیت را دچار تشنج نمود؛ و این که چرا چنین حادثه ای پیش آمد راز سر به مهریست که هیچ مرجعی جواب آنرا شفاف ارایه نداده است.

بروز یک چنین وضعیت خطرناک درهرات که احتمال قوی

(c) ketabton.com: The Digital Library

میرود دامنه اش به ولایات مشرف آن سرایت کند،اما اینکه آخرین حرف برای رفع این مشکل نهایت خطرناک و مغلق چی خواهد بود مربوط به کسانی میشود که در اطراف این محور نقش کلیدی داشتند.

اعزام قطعات اردوی ملی به ولایت هرات که اسماعیل خان همیشه قطب مخالفت با اعزام افراد از مرکز را اختیار نموده است چگونه حاضر به پذیرش آنها خواهد شد.

آیا این موضیعگیری مشکل دیگری را فی مابین دولت و اسماعیل خان شکل نخواهد داد؟ زیرا اسماعیل خان

آغاز کردیم؟

نوشته: لطیفه سیدی پوپل

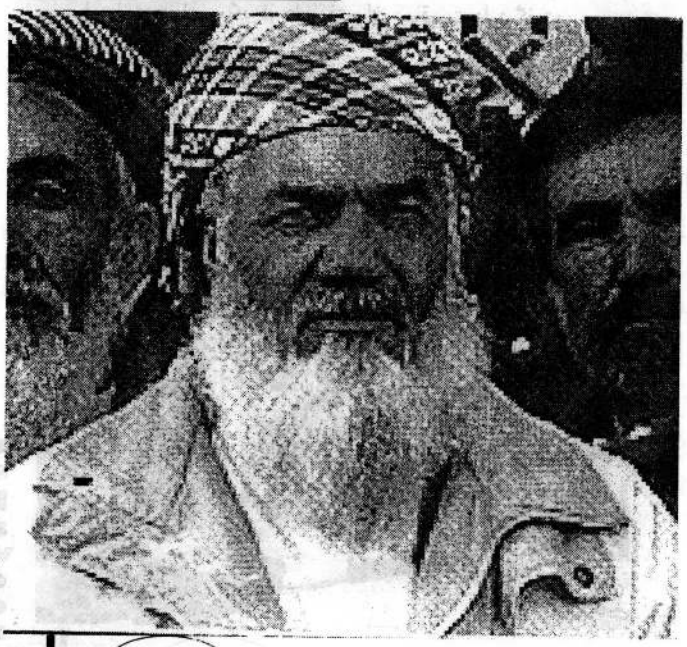

که خودش ادعا میکند نیروی کافی بخاطر تامین امنیت حوزه جنوب غرب در اختیار دارد، نیرو های مرکز چگونه با نیرو های اسماعیل خان در یک خط خلط شوند؟

این که چرا دولت تا کنون نتوانست اسماعیل خان را متقاعد بسازد تا در همکاری خیلی فعال با دولت و آماده گی وی بخاطر پذیرش اشخاصی که دولت آرزو دارد در هرات توظیف شوند، موفق نشده است که این مورد بحث خیلی طولانی را تقاضا میکند.

بهر حال هرات و هراتیان که تجربه کمتری از یک چنین وضعیتی غیر نورمال داشتند، ضرورت به مداخله و سهم گیری فعال دولت در برقراری و میانجیگری میان اسماعیل خان و افراد مخالف آن که این همه فاجعه را در شهر بروز دادند احساس میشود.زیرا ادامه این وضعیت شاید رخنه های کهنه را بار دیگر باز گشایی کند، آنگاه کنترول بر اوضاع مشکل و غیر مهار خواهد بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از توریدِ دوا های کنند؟

وزارت صحت عامه در قبال

اجمل هدایت

شهر کابل که از مزدحم‌ترین شهر های افغانستان بعد از تغییر نظام سیاسی میباشد، دچار مشکلات فراوانی در ابعاد مختلف از زنده گی اجتماعی میباشد که تا اکنون هیچ یک از مسوولین طور شاید و باید نتوانسته اند وظایف شان را به وجه خوبتر آن به انجام برسانند و کندی قابل ملاحظه، در کار همه ارگانها مشهود و محسوس است که از آن جمله حیاتی ترین موضوعی را که فعلاً تحت بررسی گرفته ایم توریدِ و سرازیر شدن ادویه های بی کیفیت تجارتی میباشد که وزارت صحت عامه بدون درنظرداشت این مهم به هر شخص و مرجعی حق آنرا میدهد تا خودسرانه ادویه وارد و آن را به فروش برسانند. به همین منظور خبرنگار مجله سباوون راپورتاژی را از دواخانه ها و دست فروشان ادویه تهیه نموده است که در ذیل میخوانید:

مسوول واحد درملتون که در قلعه فتح الله موقعیت دارد گفت:

اکثراً دوا هاییراکه ما به فروش میرسانیم ساخت کشور های ایران، پاکستان، چین و به مقدار کم ساخت کشور ایرلندمی باشد. البته شرکت های زیاد دوا سازی وجوددارند که میتوانیم از شرکت های سپیک چین BM چین شرکت فیدبود و ریوا از آیرلند، از کشور هندوستان گولدفارما، کابینیک و بعضی شرکت های کوچک دیگر میباشند. که چندان مشهور نیستند. و از همین شرکت های دوا سازی دوا به افغانستان وارد میگردد.

نامبرده در جواب سوالیکه توریدِ ادویه در گذشته به چه منوال صورت میگرفت و حالا چطور... چنین گفت:

در گذشته وقتیکه ادویه از خارج وارد میگردید، اولاً شرکت هالست ها و یا سمپل های اقلام مختلف دوا ها ی خود را به افغانستان میفرستادند. البته به وزرات صحت عامه که از طرف همین وزارت بررسی میگردید و بعد از بررسی و چک اجازه توریدِ ادویه جات برایشان داده میشد. و بعد از توریدِ ادویه از طرف وزارت صحت عامه تجزیه وبعد از تجزیه به درملتونها و مردم توزیع میگردید؛ ولی حالا دواها اکثراً پاکستانی است و بطور قاچاق وارد کشور میگردد. تجار هم همین دواهای بی کیفیت و ارزان قیمت را وارد میکنند و به جای اینکه برای مردم مفید واقع شود آنها را متضرر میسازد. و دوا هاییکه پرکیفیت اند و توسط شرکت های معتبر تولید میگردند. قیمت شان بلند میباشد. و تجاران ما آن ادویه ها را اصلاً وارد نمی کنند.

شما فکر نمی کنید این یکنوع بازی با زنده گی مردم ما است؟

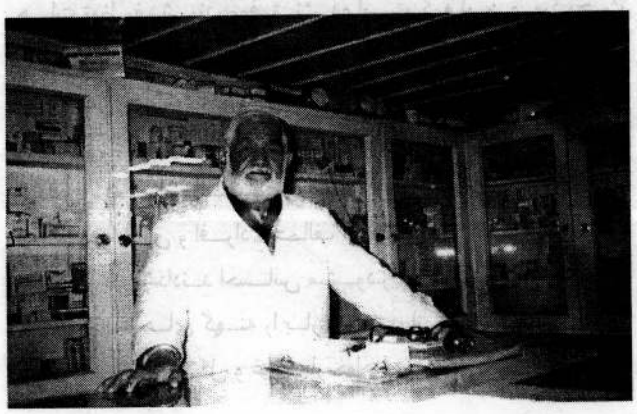

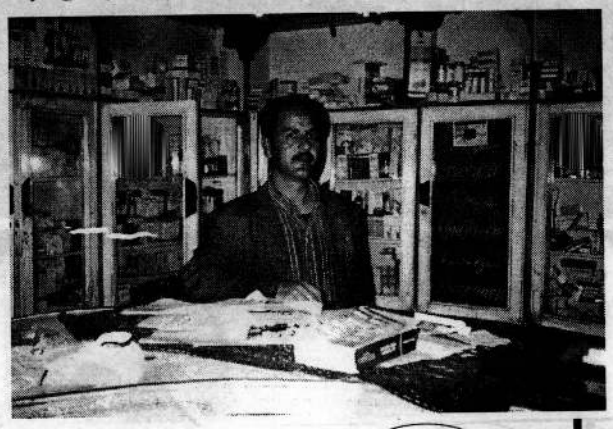

(c) ketabton.com: The Digital Library

بی کیفیت کیها بازرسی

این مسأله چگونه می اندیشند؟

نمیشود به این اسم بازی را داد بلکه این یک خیانت بزرگ برای مردم ماست؛ باید وزارت صحت عامه و ریاست فارمسی جلو تورید این دوا های بی کیفیت وغیر قانونی را بگیرند. و از طرف دیگر دواخانه ها نیز مجبور اند که چنین دوا های ارزان را از عمده فروشان بدست آورند زیرا مردم ما توان خرید دواهای گران قیمت را ندارند.

در کشور مادوا ها اکثراً بدون نسخه داکتر اجرا میشوند. در حالیکه در کشور های دیگر چنین نیست آیا به چنین چیزی شما برخورده اید؟

دوا ها نباید بدون نسخه داکتر اجرا شوند؛ ولی در کشور ما این قانون بطور کلی مراعات نمیگردد. و این وظیفه وزارت محترم صحت عامه می باشد. تا جلو این عمل را بگیرد.

بعضی از مردم میگویند که دواخانه ها اکثراً با داکتران قراردادهایی دارند؟

این حرف واقعیت دارد. در اینجا نمی توان داکتر و یا درملتون را مقصر دانست به این سبب که داکتر صاحبان بعضی از دواهای خوب وپر کیفیت را برای درملتون ها سفارش میکنند. و درملتونها نیز همان دوا ها را وارد میکنند و بالای مردم بفروش میرسانند، که میتوان اینرا یکنوع قراردارد میان داکتر و درملتون خواند. که جلو این نیز باید گرفته شود و از جانب دیگر داکتران باید مانند گذشته ها دو روز در یک هفته بیماران را مجانی معاینه کنند. زیرا هستند بعضی از مریضان که توان پرداختن فیس داکتر را ندارند. و مجبور میشوند تابدون نسخه داکتر دواها را از درملتون ها بدست آورند. وی در باره نوکریوالی چنین گفت: در هر ماه هر درملتون یک بار نوکریوالی بیست و چهار ساعته دارند. بعضی اوقات من نسخه های بیمارانی را که پول نداشته اند اجرا کرده ام و فکر میکنم رسالت من در مقابل مردم بیشتر از اینها است.

الحاج غلام رووف سکندری فارمسست دواخانه ورکزی سکندری واقع بی بی مهرو می گوید:

اکثراً دواهای ساخت کشور های چین، هندوستان، پاکستان و آیرلند در شهر کابل بفروش میرسند. که بعضی ازاین ادویه ها قانونی وبعضی شان غیر قانونی وارد کشور میگردند. در گذشته ادویه از طریق ریاست فارمسی با همکاری شرکت های خارجی تورید میگردید.همین شرکت ها از ریاست فارمسی پروفارمه اخذ می نمودند. و بعد از اخذ پروفارمه ادویه به میدان هوایی کابل میرسید. بعد از آن هیأت وزارت صحت عامه و ریاست امورفارمسی به آنجا میرفتند. و از همان ادویه ها سمپل میگرفتند تا انرا تجزیه لابراتواری کنند. بعد از تجزیه لابراتواری نرخ مشخصی را بالای

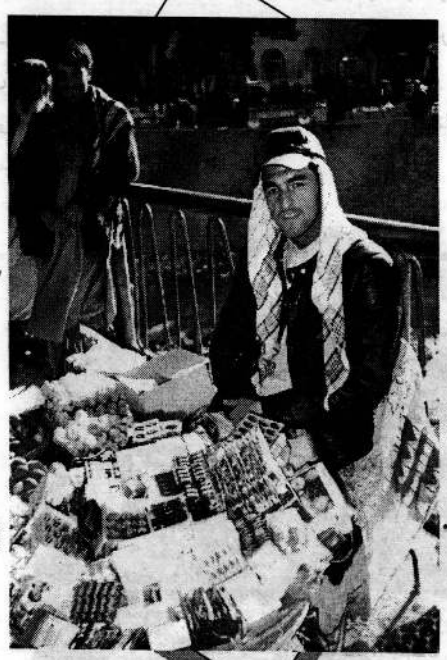

(c) ketabton.com: The Digital Library

دوا ها میگذاشتند تا مطابق همان نرخ تعیین شده به فروش برسد؛ اما حالا گویی وزارتی بنام صحت عامه وجود ندارد چون دواها خودسرانه و غیر قانونی وارد کشور میگردند.

- گفته میتوانید که کدام شرکت ها بصورت قانونی ادویه خودرا وارد میکنند؟

بطور دقیق ملعوم نیست که کدام شرکت ها ادویه خود را بصورت قانونی وارد میکنند.

- در باره ادویه پاکستانی معلومات دهید؟

- پاکستان دارای دو نوع تولیدات ادویه میباشد. ادویه که در خود پاکستان توسط شرکت های ضعیف تولید میگردد که اکثراً دارای کیفیت پایین اند. و سرتیفیکیت(جواز) بین المللی ندارند. و هستند شرکت هایی معتبر پاکستانی در خارج از پاکستان که ادویه خوب تولید میکنند. مانند شرکت های سندوس، سیپا، روش و شرکت وایت امریکا می باشد که اینها ادویه خیلی با کیفیت را تولید میکنند. و قیمت های شان نیز بلند می باشد. در جهان تمام شرکت های دواسازی ثبت سازمان جهانیWHO میباشد. و ادویه این شرکت ها در مر کز لابراتواری WHO که در شهر لیورکوزن آلمان موقیعت دارد تجزیه و بررسی میگردد. و بعد از آن اجازه فروش برای آنها داده میشود؛ ولی شرکت های داخل پاکستان بدون اجازه سازمان جهانیWHO ادویه تولید و به افغانستان صادرمیکنند.

- نظرتان در باره اشخاص غیر مسلکی که در درملتونها فعالیت دارند چیست؟

- موجودیت یک فارمسست در یک دواخانه شرط حتمی است. زیرا دواییرا که داکتر در نسخه تحریر میکند. امکان دارد که اشتباهی نوشته شود. و این وظیفه فارمسست است تااشتباه داکتر را رفع نموده و ادویه درست را به دسترس مریض قرار دهد. و موجودیت افراد غیر مسلکی در درملتون ها غیر قانونی میباشد.

- ادویه یی را که شما به دواخانه تان میآورید، چطور اطمینان دارید که تقلبی نیست؟

- خوب، شرکت هاییکه دارای نام و نشان هستند هیچ گاهی ادویه تقلبی را تولید نمی کنند. و شرکت هاییکه دارای شهرت نیستند اصلاً ما ادویه انها را نمی خریم. زیرا که اکثر دواهایشان تقلبی است.

- بعضی از دواخانه ها در فروش ادویه بی انصافی میکنند.

- حرف بجایی است. بعضی از دواخانه ها بی انصاف هستند. و یک دوا را به قیمت دوچند آن بالای مردم به فروش میرسانند. که این واقعاً ظلم است. و من از چنین دوافروشان تقاضا میکنم تا حین برخورد با مریضداری که مجبور است به هر قیمتی ادویه مورد ضرورت را بدست آورد انصاف را مد نظر داشته باشند.

- ما می بینیم که یک دوا در یک دواخانه به دو قیمت به فروش میرسد چرا؟

- خوب اگر ما ببینیم قیمت یک سترپ امگزاسیلین ایرانی بیست و دو افغانی می باشد. در حالیکه سترپ امگزاسیلین شرکت بیچم انگلیسی در حدود شصت و پنج افغانی می باشد. که کیفیت دوا مستقیماً ارتباط به قیمت آن دارد.

- درباره ادویه ترکیبی که بدست افراد غیر مسلکی ترکیب می گردند نظر تان چیست؟

- بعضاً داکتر های جلدی وگوش وگلو برای مریضان ادویه ترکیبی تجویز میکنند که باید این ادویه بدست فارمسست های مجرب و مسلکی ترکیب گردند یکی از دوکتوران به مریضی که موهایش می ریخت دوای ترکیبی را هدایت نمود که بعد از استعمال کاملاً موهای مریض فروریخت و شاید سبب مرگ بیماران گردد. توقع ما از وزارت صحت اینست که شرکت های تولید ادویه را فعال بسازند. مانند گذشته آنها را کنترول کنند. و پروگرامهای وسیع را در زمینه واردات دوا به افغانستان ایجاد کنند، تا مردم رنجدیده بار دیگر شکار ادویه های تقلبی پاکستانی نشوند.

احمد ضیا"بابری" فارمسست نورالله نور درملتون واقع مکروریان سوم میگوید:

- وضعیت خرید وفروش دوا درسطح شهر کابل قناعت بخش نیست زیرا که همه دوا فروش و تجار دوا شده اند اگر شخصی جهت تفریح به یکی از ممالک سفر میکند. وقتی دوباره بر میگردد، با خود یکمقدار ادویه را وارد میکند و بالای مردم بفروش میرساند. که این خلاف موازین و مقررات وزارت صحت عامه میباشد.

- چرا یک دوا به چندین نام به کشور وارد میشود؟

- اصلاً سیستم جنریک که قبلاً بصورت عام و تام در کشور مسلط بود. حالا وجودندارد. و حالا سیستم پیتینت یا بازار یابی روی کار آمده. که در این سیستم هر شرکت کوشش میکند برای ادویه جات خود اسم های متفاوتی را بدهند تا دوای مذکور مشهور گردد خوبتر بفروش برسد؛ ولی در حقیقت دوا همان دواست صرف اسم آن تغییر دارد.

- چرا نرخ ادویه بصورت عموم بلند است؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

شما میدانید که تمام معاملات تجارتی در کشور ما با پول های خارجی یعنی دالر و کلدار صورت میگیرد. و چون اسعار خارجی همیشه متحول اند. بناً قیمت هاگاهی بلند میرود و گاهی هم پایین می آید. و باید معاملات با پول افغانی صورت بگیرد.

مسوول دواخانه زلگی نجیب واقع چهار راهی حاجی یعقوب میگوید:

دواهاییکه به افغانستان تورید میگردند. زیاد تر شان بی کیفیت میباشند، و اگر شما متوجه شده باشید، بالای کارتن های این دواها نوشته میباشد(فقط برای افغانستان) که این خود نشانه، بی کیفیتی و خراب بودن دوا میباشد.

چندی قبل یکتعداد از متخصصین فرانسوی یکمقدار ادویه را با خود به فرانسه بردند و بعد از تحقیقات زیاد اعلام کردند که ادویه هاییکه در افغانستان به مصرف میرسد۸۵٪ قابل حریق اند. ولی چون مردم ما دارای اقتصاد ضعیف اند مجبور میشوند تا از همین دواها استفاده کنند. و من به صراحت برایتان میگویم که در این مورد مقصر اصلی تجار ملی ما میباشند. بطور مثال: در خود هندوستان یک سترپ دکلوفینک به دوازده کلدار هندی بفروش میرسد در حالیکه در افغانستان همان یک استرپ دکلوفینک به چهار پنج افغانی بفروش میرسد. پس معلوم است که تجار به همان شرکت سفارش میدهد تا همین دوا را به میلی گرام پایین تولید کند تا به قیمت ارزان وکیفیت ناچیز بالای مردم ما بفروش برسد. و آنها مفاد گزاف را به جیب بزنند. در ینجا وزارت صحت عامه نیز مقصر است باید اقداماتی کنند.

امیر محمد"فراهی" فارمسست دواخانه فراه واقع سرک چهارم پروژه تایمنی میگوید:

مدت ۳۰ سال میشود که با این مسلک سر و کار دارم و دراین راه خیلی تجارب ارزنده بدست آورده ام. من بحیث یک فارمسست سخت مخالف تورید ادویه پاکستانی به کشور هستم. و نسبت به ادویه پاکستانی ترجیح میدهم تا ادویه های چینایی، هندی، ایرانی، آیرلندی وارد کشور ما شوندو در صورت منع تورید ادویه پاکستانی باید بگویم که از یکسو دست جلابان ادویه قطع میگردد، و از سوی دیگر مردم از شر تقلب این دواها در امان میباشند؛ ولی هستند بعضی از شرکت های معتبر پاکستانی که ادویه خوب تولید میکنند. مثلاً یک سترپ کپسول امپرازول هندی در حدود چهار یا پنج افغانی میباشد در حالیکه یک استرپ کپسول امپرازول ساخت پاکستان در حدود ۱۳۴ افغانی است.

بعد از آنکه نظریات ادویه فروشان دارای مجاز قانونی را شنیدم راهی پل خشتی شدم که با تأسف فراوان دیدم یکتعداد از همشهریان ما روی پل بساط فروش دوا را به شکل غیر قانونی آن هموار نموده اند.

یکتن از دوا فروشان که خود را محمد یوسف معرفی کرد، چنین میگوید:

- من مدت دو سال میشود که در ساحه پل خشتی مشغول فروش ادویه میباشم. واز همین راه فامیلم را تمویل می نمایم. از او پرسیدم، شما این ادویه را از کجا بدست میآورید؟ نامبرده در جوابم گفت:

- ما این ادویه را از عمده فروشان که د رقسمت تحتانی هوتل پروان و عمده فروشانی که در قسمت درمسال دکان دارند بدست می آوریم. ما هیچ نوع جواز فروش این ادویه هارا نداریم. مسلکی هم نیستیم؛ ولی در باره ادویه ها معلومات داریم و میتوانیم برای بعضی از امراض ادویه تجویز نماییم. ما در این جا ادویه های خطرناکی نداریم، فقط ادویه های ما مسکن اند و ما براحتی این ادویه ها را بالای مردم به فروش میرسانیم.

- آیا دواهای شما از طرف وزارت صحت عامه کنترول نمی گردد؟

کنترول نمی گردد، ولی یکی دوبار مسوولین وزارت صحت عامه به اینجا آمدند وبرای ما دستور دادند تا از فروش غیر قانونی ادویه خود داری کنیم؛ اما ما هم مجبور هستیم و باید کار کنیم ولقمه نانی برای فامیل خود بدست آوریم. و تقریباً سه چهار ماه میشود که از مسوولین صحت عامه خبری نیست و ما به راحتی مشغول کار خود هستیم.

یکی از خانم هاییکه مشغول خریداری دوا بود گفت: من مدت دو سال است که از این ادویه ها استفاده می کنم، و به مجرد خوردن این ادویه ها تمام دردم رفع میگردد.

یکتن دیگر از این ادویه فروشان غیرمجاز چنین گفت:

- اسم من سید احمد است. مدت سه سال میشود که در قسمت پل خشتی مشغول فروش ادویه میباشم. جواز فروش ادویه را ندارم؛ ولی در این راه تجربه کافی بدست آورده ام. من هم تمام ادویه مورد ضرورت مردم را از عمده فروشان قسمت تحتانی هوتل پروان و درمسال بدست میآورم. و از طرف آنها هیچ ممانعتی صورت نمیگیرد.

آنها فقط از ما پول اخذ مینمایند و بس. از طرف وزارت صحت عامه چندین بار برای ما گفته شد که از این کار دست بکشیم؛ ولی ما مشکلات اقتصادی داریم و مجبور هستیم که این کار را ادامه دهیم. ادویه های مانند: پرستامول، انتی اسید، تتراسکلین و غیره را بفروش میرسانیم. و به نظر من دواهایی خطرناکی نیستند.

کبیر یکی از ادویه فروشان دیگر چنین گفت:

- اکثر دواهاییرا که ما میخریم از عمده فروشی های هوتل پروان و درمسال میباشد. ما در مقابل تحویل پول از آنها ادویه بدست می آوریم. از نگاه تاریخ ادویه مطمین هستیم؛ ولی از نگاه کیفیت آن مطمین نیستیم.

این ادویه فروشان اکثراً از گفتن اسم آنعده از درملتونهایی که برایشان ادویه تهیه میکنند، خودداری میکردند. و نمی توان تنها ادویه فروشان را مقصر دانست زیرا که مردم ما نیز بجای اینکه به درملتونها مراجعه کنند، از دست فروشان ادویه مورد ضرورت شانرا بدست می آورند پس میتوان گفت(آسیا کند و گندم تر) درین جا مقصر اصلی کیست یقیناً که...

(c) ketabton.com: The Digital Library

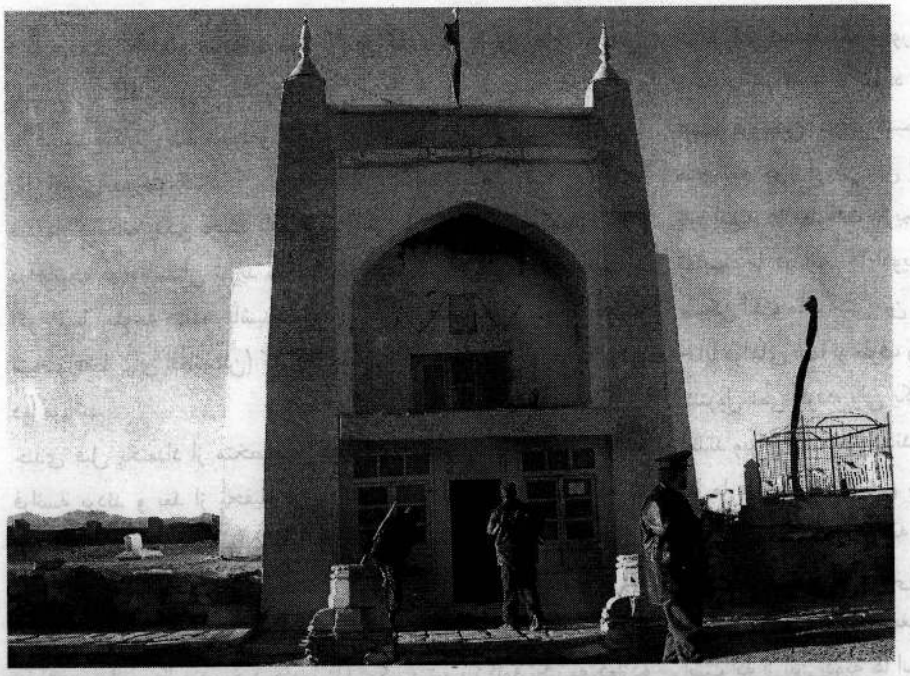

غزنی شهر

محسن نظری

پروردگار عالم آدم را به علم اسما آراسته ساخت که این علم موجب ناز او بر فرشتگان و سبب خلافت او و اولادش در روی زمین گردید. که از آن روزگار تا پایان زنده گی بشری بروی زمین ادامه میابد.

نور دانش از همان روز اول در ذهن و ضمیر انسان ها حک گردیده ولی این محیط اجتماعی است که بر انسانها تاثیرات مثبت و منفی بر جا میگذارد

مومنان میدانند که بعد از ختم رسالت حضرت خاتم النبیین محمد مصطفی(ص) چنانچه پرورگار عالم او را آخرین پیامبران خطاب نموده است سلسله رسالت ختم گردیده و بعد از آن پیغمبری مبعوث نمیشود اما سلسله عارفان، عاشقان و خاصان خدا تاقیام قیامت ادامه خواهد داشت.

کشور ما بخصوص شهر غزنی از قدیم الایام مهد پرورش اولیا، عارفان، شعرا، نویسنده گان و تعدادی از خاصان خدا و نوابغ روزگار چون: سنایی غزنوی، منوچهری، ابوریحان بیرونی و امثال اینها بوده، اکثراً شهر غزنی را بنام شهر اولیا میشناسند.

پس بجاست در این شماره یادی از شهر باستانی غزنی و عرفای آن نمایم.

در شرق غزنی آرامگاه موسوم به خواجه بلغار(رح) قرار دارد نام مبارکش حسن ملقب به صلاح الدین و مشهور به خواجه بلغار است او که سی سال از عمر پر بارش را در شهر بلغاریا به گسترش دین مبین اسلام و فرهنگ اسلامی گذرانیده به همین دلیل او را خواجه بلغار می نامند او در اثر نا ملایمت های زنده گی همواره در هجرت بسر میبرد از بلغار به کرمان بعداً به تبریز و سالهای اخیر عمرش را در شعر غزنی بسر برده است اکنون از پای تربت مبارکش چشمه جاری است که امراض جلدی را دوا میباشد آرامگاه او گنبد و پوششی نداشت در زمان جلال الدین اکبر، پادشاه هند به مرقد آن قبه بنا کردند. اکثر باشنده گان شهر غزنی او را با حکیم سنایی سلطان بهرامشاه غزنوی هم

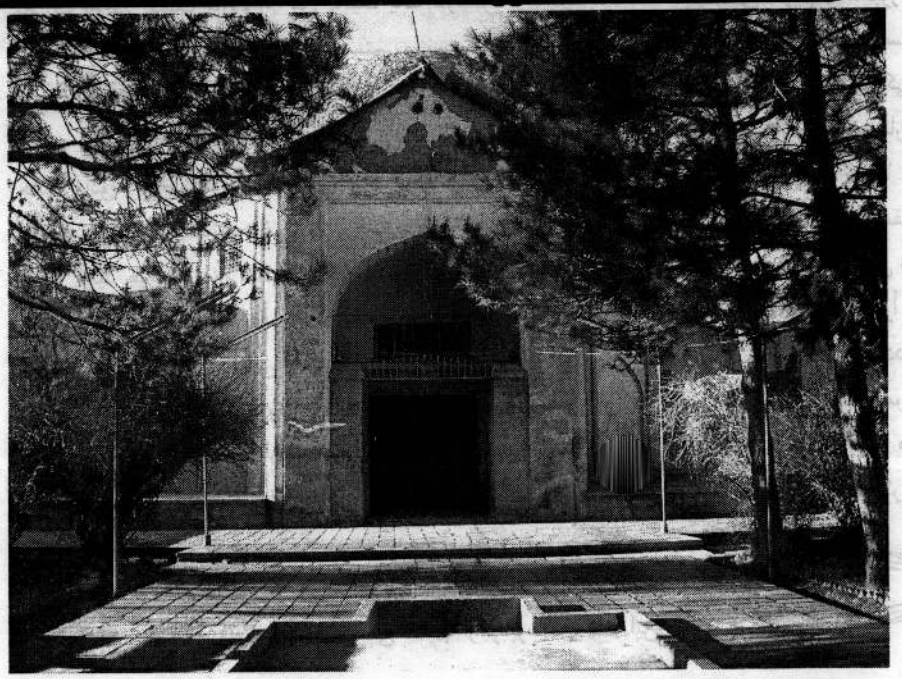

(c) ketabton.com: The Digital Library

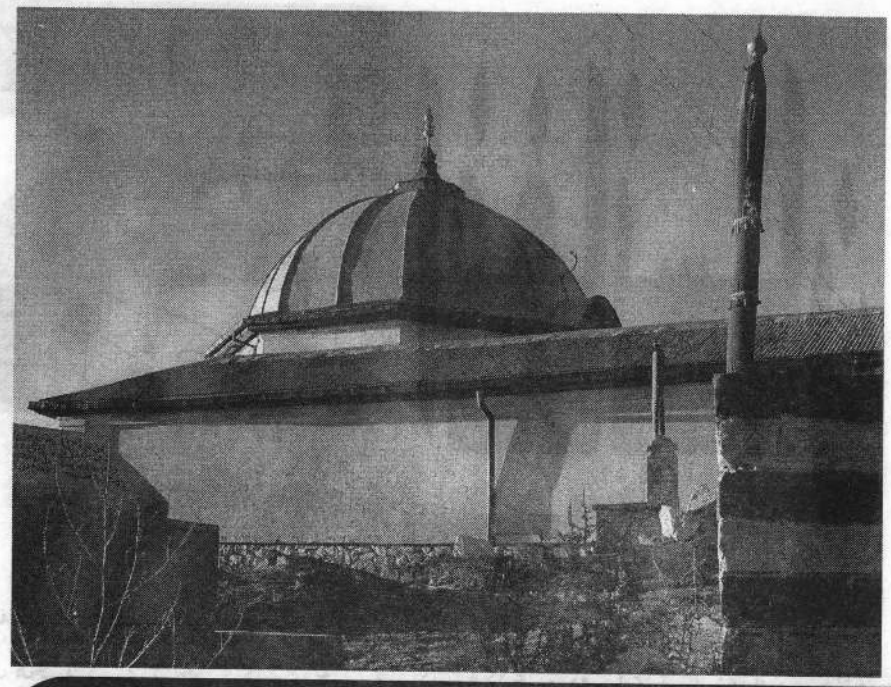

اولیا و عرفا

روزگار میدانند و هم تعداد آن را خواجه ابوبکر می نامند او عمر عزیزش را در گسترش فرهنگ والای اسلامی صرف کرده و آخر الامر در سال ۶۹۹ چشم از جهان پوشید.

شیخ العارفین سنایی غزنوی(حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی) از عرفای بلند پایهء جهان اسلام است که دانش و اندیشهء او از غزنی تا سراسر جهان تابیده است.

او در روزگار نخست چون سخن پردازان هم عصرش به مدح امرا و بزرگان زمان میپرداخت ولی دیری نگذشت که در باطنش انقلابی بمیان آمده و مسیر حرکتش را دگر گون ساخت و همه همتش را صرف معنویات و مبارزه برای نجات انسان از علایق حیوانی کرده و به تصفیه دل پراخت و از مرکز عمده علمی جهان بلخ ، هرات نیشاپور و سرخس دیدن نموده به مسافرت و اقامت پرداخت ,او مثنویهای عرفانی را اساس گذاشته عقاید نعتیه را بنیاد نهاد مزار مبارکش از دیر زمانی مورد رفت و آمد خاص و عام بوده و حتی گویند حضرت خواجه بها والدین نقشبند نیز به زیارت او آمده است.

سنایی این مرد عرفان و اندیشه آثار ارزشمند و ماندگاری از خود به میراث گذاشته است که مشهور ترین آنها عبارتند از(حدیقه الحقیقه یا الهی نامه)، سیر العباد، تحریمه القلم وکارنامه بلخ که همه مثنوی اند و مهترین این آثار حدیقه الحقیقه است که سنایی آن را قرآن پارسی می داند و مولانا جلال الدین الهی نامه اش می خواند.

خلاصه هیچ یک از عارفان و شاعران بزرگی را نمی توان یافت که از آن روزگار تا کنون از سخنان این قافله سالار ادب واندیشه در زبان دری به نحوی متاثر نباشد.

مرقد مبارک این حکیم الهی در شهر غزنی که از برکت وجود مبارک او و امثالش به مدینه الاولیا شهرت یافته موقعیت دارد اهالی غزنی روز های سه شنبه را برای زیارت آرامگاه آن بزرگمرد اختصاص داده اند

در شمال شرق شهر بقیه در صفحه(۲۰)

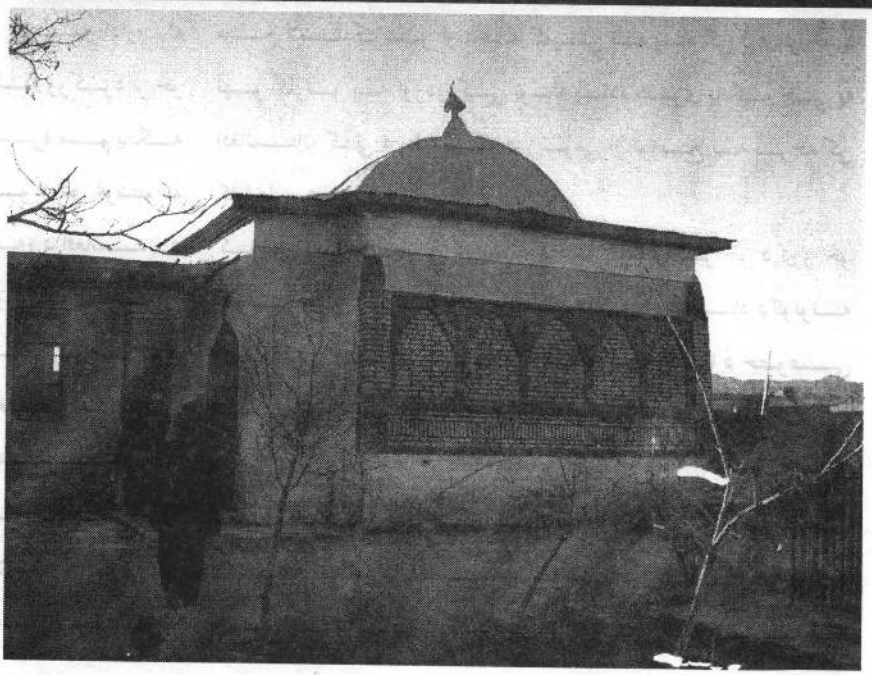

(c) ketabton.com: The Digital Library

افغانستان

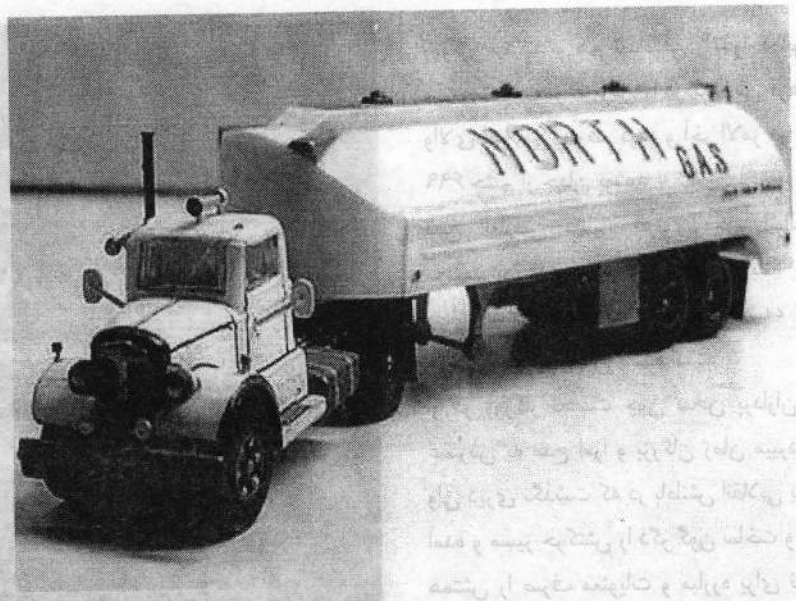

نسیم شفق

په افغانستان کي د طالبانو د رژیم له ماتي او پرزیدو وروسته موقت او وروسته انتقالي دولت هڅه کړي تر څو د نورو برخو په څنګ کي اقتصادي بیارغاونه هم تر سره کړي ځکه چي په افغانستانکي د اړد مهاله جګړي له امله اقتصادي ډګر هم د پام وړ زیانونه لیدلي.

د همدي موخي اوهدف د ترلاسه کولو لپاره دولت تصمیم ونیوو تر څو دخصوصي سکتور فرهنګ ته تعمیم او عمومیت ورکړي او یو کمیسیون یي د دولتي تصدیو د خصوصي کولو د څیړني او روزني په نوم هم رامنځ ته کړ چي د خپلو اهدافو د لاس ته راوړلو په مقصد یي بیلابیل سیمینار او ورکشاپونه جوړ کړي او د اړوندو ادارو له لاري یي کورني او بهرني سوداګرو ته بلنه ورکړه تر څو په بیلابیلو برخو کي د خپلي خوښي سره سم پانګه واچوي چي ځینو سوداګرو او پانګه والو د غو غوښتنو ته ځانګړي اهمیت ورکړي د بیلګي په توګه؛ د افغانستان د سوداګري وزارت او دعربي متحده اماراتو د یوي نړیوالي کمپني تر منځ د۱۳۸۲ هـ ش کال د کب یا حوت د میاشتي په شلمه نیټه په کابل کي افغانستان ته د معیاري نفتو د واردولو او ویشلو په موخه د دوه سوه یو دیرشو ملیونو امریکایي ډالرو په ارزښت یو تړون په داسي حال کي لاسلیک شو چي اوس مهال له بیلابیلو خواوو او لارو، افغانستان ته له ګاونډیو او ځینو نورو هیوادونو څخه نفت او تیل راوړل کیږي داسي ګنګوسي ترغوږو کیږي چي تر ډیره دا غیر معیاري تیل دي او پر ماشین آلاتو سربیره د ژوندانه چاپیریال ته هم زیان رسوي.

د افغانستان د سوداګري وزیر سید مصطفي کاظمي وایي چي د اماراتو دغه کمپني د دادسل د نړیوالي کمپني تر نظر لاندي کار کوي او دیوه کال لاهیسي یي په افغانستان کي د پانګي اچوني په اړه د څیړني کارونه تر سه کړل او دي نتیجي ته ور سیده چي د نفتو په برخه کي پانګه واچوي، هغه زیاته کړه" یو ډیر مهم تړون زمونږ او د متحده اماراتو د نړیوال نفتي اوسوداګري کمپني تر مینځ لاسلیک شو او دغه کمپني په پام کي لري تر څو د نهو کلونو په اوږدو کي ټوله یاده شوي پانګه چي په افغانستان کي د پطرولیمو د زیرمي او توزیع په برخه کي کاراخلي، عملي کړي.

کاظمي زیاتوي چي دولت هڅه کوي تر څو د تیرو څو کلونو هغه زیانونه چي د سوداګري او اقتصاد ډګونوته وررسیدلي جبران کړي او د هغه په وینا د خصوصي سکتورونو تقویه او پیاوړي کول یي دجبیره کولو ښه لاره ده.

د سوداګري د وزیر په وینا دغه کمپني به تیل او نفت افغانستان ته د ترکمنستان و یا هم د ازبکستان له لاري د پایپونو په واسطه راولیږدوي او اساسي کار به یي په

(c) ketabton.com: The Digital Library

ته به معیاري پطرولیم وارد شي

افغانستان کي د تیلو د لوړ ظرفیت لرونکو زیرمو جوړول وي او وروسته به د معیاري پمپ استیشنونو له لاري دهیواد خلکو ته وویشل شي. دغه راز ښاغلي کاظمي وویل چي نوموړي پمپ استیشنونه به افغانانو ته د قرضي په توګه ورکولي کیږي، د دوي ملکیت به وي او معیاري تیل به د دغه شرکت له لوري وروررسیږي.

د "دادسل" د نړیوالي کمپني رییس "راجن اکیلا چند" چي دغه تړون یي د افغانستان د سوداګري له وزیر سره لاسلیک کړ، وویل: کله چي د افغانستان دولت په دغه هیواد کي د ازاد اقتصاد بازار ته مخه وکړه مونږ تصمیم ونیوو چي دلته پانګه واچوو او له ډیرو څیړنو وروسته دي پایلي ته ورسیدو چي باید خپله پروژه د نفتو او تیلو په برخه کي عملي کړو هغه وویل:

"د تیلو په واردولو کي له پایپ لاین څخه کار اخلو تر څو و توانیږو افغانستان ته په نړیوال ستاندارد برابر، ښه کیفیت لرونکي او د بیي له پلوه ارزان تیل وارد کړو".

دغه راز ده زیاته کړه: د دوي د پروژي لومړي پړاو به څه باندي شپیته ملیونه ډالر وي او د دري کلونو په اوږدو کي به په لوړنیو کارنو لکه د پایپونو په غزولو، د معیاري او مدرن پمپ استیشنونو په جوړولو او داسي نورو ولګیږي.

دغه تړون په داسي حال کي لاسلیک کیږي چي د هیواد په ځینو برخو کي د ځواکمنو او خپل سرو قوماندانانو په واسطه سربیره پر نورو کانونو، د تیلو له زیرمو څخه هم په شخصي توګه ګټه اخیستل کیږي چي د ساري په توګه د افغانستان په شمال کي د شبرغان او سرپل د تیلو له زیرمو څخه یادونه کولای شو او مرکزي دولت د دغو تیلو د راویستلو لپاره لاتر اوسه کوم ګټور ګامونه نه دي پورته کړي.

له دي سره سره چي د افغانستان دولت دخصوصي سکتور او ازادو اقتصاد په لوري د خوزښت په حال کي دي خو یوشمیر کورني او بهرني سوداګر او پانګه وال په دغه هیواد کي د بشپړ امنیت د نشتوالي او په ځینو سیمو کي د خپل سره قوماندانانو د زورزیاتي څخه اندیښمن دي اوپانګه اچولو ته زړه نه ښه کوي خو اوسنیو شرایطو ته په کتو سره په افغانستان کي د غي بهرني کمپني له لوري د دوه سوه یو دیرشو ملیونو امریکایي ډالرو پانګه اچول له هره پلوه ډیر مهم او ارزښتناکه ګام بلل کیږي او په دي کار سره به یو شمیر نورکورني او بهرني سوداګر او پانګه وال و هڅیږي تر څو په بیلابیلو برخو کي پانګه واچوي خو دولت ته هم په کار دي تر څو د هیواد په ټولو برخوي کي سوداګر او یا پانګه والو ته لازمي اسانتیاوي برابري کړي.

(c) ketabton.com: The Digital Library

د ملي اردوارتيا د بياجو

په افغانستان کي له هغه مهاله چي په کال۱۳۵۷ هـ کي دکمونستانو کودتا وشوه او د هيواد واکي د پرديو لاس ته کيوت نو دښمنانو هڅي وکړي تر څو دلته د خپلي خوښي سره سم لاس پوڅي ولري او د خپلو ناوړو ګټو د ترلاسه کولو په موخه د دغه هيواد سياسي، اجتماعي،فرهنګي، نظامي، علمي او داسي نور اساسي بنسټونه له منځه ويسي چي له بده مرغه تر يوي اندازي وتوانيدل خپل شوم او ناوړه اهداف تر لاس کړي چي د افغانستان د ملي اردو له منځه وړل يي ښه او ښکاره مثال دي.

د ډاکټر نجيب الله د حکومت له ماتي څخه وروسته افغانستان خپل ملي خواک له لاسه ورکړي او د نړي د هغو هيوادونو د سياليو ميدان شو چي غوښتل يي دلته په هر ډول چي وي نفوذ ولري چي د همدغو سياليو او شخصي اهدافو د لاس ته راوړلو له کبله به لسګونو زره تنه افغانان شهيدان يا ټپيان او به سلګونه زره تنه نور دنړي بيلابيلو هيوادونو ته مهاجر اوکډوال شول چي ځيني يي لا هم د هيواد څخه لري د بيلتون شپي تيروي او دهيواد دښارونو په ځانګړي توګه د پلازمېني کابل هغه سيمي چي د روسانو څخه جوړي پاتي شوي وي په بيديا او کنډوالو بدلي شوي چي لا هم وران شوي ديوالونه او د خاورو ډيري يي هري خواته تر سترګو کيږي.

وروسته له هغه چي په افغانستان کي د امريکا په مشري د نړيوال ائتلاف په واسطه د طالبانو رژيم و پرځول شوه نو د نړي ډير شمير هيوادونو په خانګړي توګه، امريکا، انګلستان، فرانسه، جرمني او داسي نور د بي پايلي ته ورسيدل، که چيري په افغانستان کي يو ټينګ، او ملي حکومت رامنځ ته نشي نو دا به د دوهم ځل لپاره د ناوړه ګټه اخيستونکو لاس ته کينوي او د نړي د يو شمير هيوادونو لپاره به د سرطان ناروغي وي چي بيا به يي علاج او درملنه نا ممکنه اوناشوني کار وي او په دي توګه افغانستان له انزوا څخه ووت.

خو له کله نه چي افغانستان ته د دوو کلونو راهيسي د نړيوالو پام اوښتي نو په ځينو برخو کي د بيارغاوني يو لړ کارونه پيل شوي چي ځيني يي عملي بني غوري کړي لکه د اساسي قانون تصويب او ځيني يي لا هم په ټپه په خپل حال پاتي دي او ځيني نور بيا داسي پر مخ روان دي لکه کمزوري ميږي چي درون بار په شا کړي وي چي بيلګه يي د راتلونکي کال د ټاکنو لپاره دنوم ليکني روان بهير ښودلي شو.

په افغانستان کي د بيا جوړوني دکارونو په لړ کي د ملي اردو جوړيدل هم يومهم او ګټور ګام دي چي د انتقالي اسلامي دولت د رامنځ ته کيدو نه را په ديخوا د يو شمير هيوادونو په مرسته اوچت شوي دي. د افغانستان دولت تصميم لري تر څو د مي پوليسو تر څنګ تر۲۰۰۹ م کاله پوري اويا زره کسيزه ملي اردو هم ولري چي د غو سرتيرو ته د کورنيو استادانو تر څنګ يو شمير د بهرنيو استادانو لخوا هم روزنه ورکول کيږي.

د ملي اردو دمرکزي قول اردو قوماندان تورنجنرال محمد معين فقير په وينا د ملي اردو د بياجوړوني له پيله تر اوس مهاله دڅوارلسو کنډکونو په چوکات کي څه د پاسه ۷۰۰۰ تنه سرتيري روزل شوي او نژدي يونيم زره تنه نور د کابل په روزنيز مرکز کي د روزني په حال کي دي.

تر دي وړاندي په يو شمير ډله ايزو رسانو کي ويل شوي و چي سرتيرو

(c) ketabton.com: The Digital Library

روني بهير ته يوه لنډه کتنه

نسيم شفق

سره د ځينو افسرانو د ناسمه چلند لکه، قومي، ژبني، سيمه ايز او داسي نور اود تنخواو د کموالي له کبله خه باندي دوه زره تنه سرتيري خپلي دندي پريښي او د تيښتي لاري يي خپلي کړيدي خو جنرال فقيروايي چي بايد د تيښتي او غيرحاضري تر مينځ توپير وشي او دده په وينا داخبره په بشپړ توګه ناسمه او له واقعيت څخه لري ده چي ګواکي د ملي اردو يو شمير سرتيرو له خپلو دندوڅخه تيښتي کړي.

ملي اردو ته سرتيري په داوطلبانه توګه جذبيږي او د کابل په روزنيز مرکز کي د نږدي دوه مياشتو روزنو څخه وروسته د هغوي د تعليم مهم او ابتدايي پړاو تر سره کيږي او نژدي دري زره پنځه سوه افغاني هغوي ته د تنخوا په توګه ورکول کيږي خو يو شمير سرتيري دغه تنخواوي کم بولي او وايي چي د دوي د کورني اړتياوي نه پوره کوي.

د لوګر، وردک اوکندز د ولايتونواوسيدونکو سيدخان، جمعه الدين اومقبول چي د ملي اردو په بيلابيلو کنډکونو کي د سرتيرو په توګه دنده لري، سرتيروته د ښه ډوډي د ورکولو په څنګ کي د ځينو افسرانو د ناسمه چلند څخه سر ټکوي او وايي چي، قومي، ژبني او سيمه ايز او داسي نورو مخالفتونو او تعصبونو ته لمن وهل کيږي ان تردي چي د دوي په وينا، يو شمير سرتيري د همدغي ستونزو له کبله خلي دندي پريږدي او دکورنو لاري خپلوي.

ځيني پوځي کارپوهان د ملي اردو د بياجوړوني په روان بهير او څرنګوالي باندي نيوکي کوي لکه متقاعد ډګروال سيد ګل او صفدر شاه، دوي وايي چي په ملي اردو کي بايدڅه ناڅه ټينګ معيار موجود وي تر څو وکولاي شي افسرانو ته ددي موقه ورنکړي چي شخصي او سيمه ايز تعصبونه پر مخ بوځي او يا سرتيري وروسته له روزني څخه چي ډير لګښتونه پري کيږي خپلي دندي پريږدي. دغه راز دوي په دي هم انديښمن دي چي د ملي اردو د بياجوړوني روان بهير په داسي حال کي پخ او بطي دي چي افغانستان ورته په روانو شرايطو کي له ټولو برخو څخه ډيره اړتيا لري او دوي وايي چي ملي اردو په يوه هيواد کي داسي اهميت لري لکه د انسان په بدن کي د ملا ستن يا(ستون فقرات) او دغه د ملا ستن وي چي انسان ددي جوګه کوي تر څو وخوزيږي، ودريږي، ځان پري تکيه کړي او هري خواته چي وغواړي، تاو راتاو شي او د ملي اردو څخه پرته يو هيواد نشي کولاي له اړتيا سره سم خوزښت ولري.

په ځينو ولايتونو کي يو شمير خود سره قوماندانان شته چي له خپل واک څخه په ګټي اخيستني دځينو پيښو لکه غلا، اختطاف يا تښتوني، وژني او داسي نورو په تر سره کولو کي لاس لري او بايد هڅه وشي تر څو دغه ډول کسان بي وسلي او له اړتيا سره سم د ملي پوليسو او ملي اردو ځواکونو د دوي پر ځاي په دندو وګمارل شي تر څو په سيمو کي لازم او ډاډمن امنيت رامنځ ته شي او خلک وتوانيږي خپلي ورځني چاري په سمه توګه برمخ بوځي خو دغه موخي او اهداف هغه مهال تر لاسه کيداي شي چي په هيواد کي ريښتيني ملي پولسي اوغښتلي ملي اردو موجود وي.

(c) ketabton.com: The Digital Library

سکوت

ولي: يوې سندرماري ته چې له خپل کلي ډېره لرې ده

چې به چېرې يې د شين کلي شاعري
اوس نه ته ښکاري له اورم دي سندري
خومره ژړ دي د کرکنوطن هېر کړ
خومره لري خيني لاړي زوروي
دومره لري چې سلکي نه در رسيږي
اوس به غرد ډزونه اوري بحتوري
مازيګر د کلي تکنده غرمه ده
خيني ورکي ستايه رنګه سترګوري
چېري لاړي "قربان" دي چېرته وړي
دلسته ډېر دي له ټوخيني منکر دي
زوروري هسا سندري بيرته راوړه
څو کسان له ترانوخيني منکردي
د کوترو په غومبرو باندي ميني!
سايري ښاپيري دي رانه غواړي
رود دي اوس هممسا نيمژواندي ټپي وايي
تږي تږي جينکه دي رانه غواړي
هاي چې ژوند دي په نغمو پوري تړلي
دشين کلي بلبلانو ته په يادي
نرم دي تل په ترنم ترنم وايي
والا ټولو ماشومانو ته په ياد يي
ستا يادېږي چې کوڅي قبرونه نه وه
هديره چې وه د شين کلي نه لري
کرکنار ګل کي به ټول کلي د رنګ جام شو
ګرځيدي به يري کيږي وږي کوتري
ها چې سپين غرونه به واورو باندي پټ شوه
کونړ سيند به په څپو کړي خبري
جانغوزي به په ويالو کي را روان وه
يا به راغلي يکي تکي سره ګورګوري
ها د مستو ژنو مست اتن دي ياد دي
چې خارلو به له مامه څنړرو
ستا تپي دي اوس له خيرمي ګناهګاري
يا قربان ستوني کي وچ د شمله ورو
رود يانه جانغوزي نه راوړي د غره نه
په اوبو کي راخي څانګي د نښترو
به راغه کي د شپانه شپيلي ده ماته
ها خواره غرونه نه شته د نزرو
په زيارت کي ببر سري ملنګ مړ دي
چې چلېم به يي ګل دم ته برابرو
غنم چېري دي؟ مړزبه چېري کيني
هر څه وړي دي له پښو سره لښکرو
نو ته چېري يي؟ اي مستي سندرماري
د شينکي کلي وتلي ټپه ماري
راشه شرنګ د شنو بنګړو يي دي مړه يو
راشه کاني مرهم څاري درته لاري
راشه! راشه چې سور بيرته تراني کړو
راشه! راشه! چې سکوت د خومار مات کړو
بيا به غرګي غبرګي يورته پيمان کړو

۲۰۰۱/۳/۲۷
اجمل اند

آتشفشان اشک

دیدی که باور دل باران شکست و ریخت
ایمان باغ بی سرو سامان شکست و ریخت
دیدی چه گونه از پس دردی که جان فسرد
آتشفشان اشک به مژگان شکست و ریخت
دیدی که صبح، خندهٔ خورشید خشک شد
ایمان سبز در دل یاران شکست و ریخت
دیدی پرنده یی که قفس را به باد داد
بالی فشاند، در دل طوفان شکست و ریخت
دیدی درخت دار به آغوش سبز شد
"گل داد و میوه داد، زمستان" شکست و ریخت

لیلا صراحت روشنی

(c) ketabton.com: The Digital Library

سوگنامه یی برای مادرم که اسطوره بزرگ شکیبایی بود

تصویر بزرگ آیینه، کوچک

پرتو نادری

مادرم از قبیله، سبز نجابت بود
و با زبان مردم بهشت سخن می گفت
چادری از بریشم ایمان به سر داشت
قلبش به عرش خدا می ماند
که به اندازه، حقیقت خدا بزرگ بود
و من صدای خدا را
از ضربان قلب او می شنیدم
و بی آنکه کسی بداند
خدا در خانه، مابود
و بی آنکه کسی بداند
آفتاب از مشرق صدای مادر من طلوع می کرد

مادرم از قبیله، سبز نجابت بود
مادرم وقتی به سوی من می آمد
درنقش کوچک هر گامش
روزنه، کوچکی پدیدار می شد
که من از آن
باغ های سبز بهشت را تماشا می کردم
و سیب خوشبختی خود را از شاخه های بلند آن می چیدم

مادرم از قبیله، سبز نجابت بود
چادری از بریشم ایمان به سر داشت
پیشانیش به مطلع عاشقانه ترین غزل خدا می ماند
که من هر روز
آن را
با زبان عاطفه زمزمه می کردم
و آنگاه با تمام ایمان در می یافتم
شعر خدا یعنی چی؟

مادرم از قبیله، سبز نجابت بود
و با زبان مردم بهشت سخن می گفت
و صبر کبوتر سپیدی بود
که هر صبح
پر های عزیزش را
در شفافترین چشمه های بهشت شست و شو می داد
و چنان پیکی از دیار مبارک قران می آمد
و پیغام خدا را برای مادرمن می خواند

مادرم از قبیله، سبز نجابت بود
شجره، نسبش تاریخی دارد که تنها در حافظه، آفتاب می گنجد
ومن از آفتاب می دانم
وقتی مادرم چشم به جهان گشود
پدرش در جذامخانه های فقر
سقوط سپیدار قامت خود را
چراغ سوگ می افروخت
و من از آفتاب می دانم
که مادرم تمام عمر
در جستجوی واژه، لبخند
با انگشتی از تقدس و ایمان
کتاب زنده گی اش را ورق می زد
و بادریغ
تا آخرین لحظات زنده گی هم نتوانست
مفهوم شاد لبخند را
به حافظه بسپارد

مادرم باگریه آشنابود
مادرم از مصدر گریستن هزار واژه، اشتقاقی دیگر می ساخت
مادرم با هزار زبان
مفهوم تلخ گریستن را
به حافظه، تاریک چشم های خویش سپرده بود
و چشم های مادرم
-آیینه های تجلی خدا-
حافظه، خوبی داشت

مادرم با بهار بیگانه بود
و زنده گی او مورچه راهی بود
که از سنگلاخ عظیمی بدبختی عبود می کرد
و در چار فصل سال
ابر های تیره، اهانت و دشنام
در آن فرو می بارید
و مادرم هر روز
آن جا دامن دامن، گل بدبختی میچید
مادرم سنگ صبوری بود
وقتی پدرم
کشتی کوچک اندیشه اش را بادبان می افراشت
و بر شط سرخ خشم می راند
مادرم به ساحل صبر پناه می برد
و اشک هایش را با گوشه های چادرش پاک می کرد
و با خدا پیوند می یافت

پدرم مرد عجیبی بود
پدرم وقتی دستار غرورش را به سر می بست
فکر می کرد که آفتاب
کبوتر سپیدیست
که از شانه های بلند او پرواز می کند
و فکر می کرد که می تواند روشنی را
برای مادرم چیره بندی
کند
و فکر می کرد که ماه
مهره، رنگینیست
که می تواند آن را
بریال بلند اسب
سمندش بیاویزد
پدرم مرد عجیبی بود
پدرم وقتی مرا به حضور می خواند
من فاجعه را در چند قدمی خویش می دیدم
و کلمه ها
- گنجشکان هراس آلودی بودند-
که از باغچه های خزان زده، ذهنم کوچ می کردند
و ترس جامه، چرکینی بود
که چهره، اصلی ام را از من می گرفت
پدرم وقتی مرا به حضور می خواند
خون تکلم در رگ های سرخ زبانم از حرکت می ایستاد
و آنگاه قلب مادرم
- بلور روشنی بود-
که در عمق دره، تاریکی رها می گشت
و مادرم ویرانی خود را
در آیینه های شکسته، اضطراب تماشا می کرد
و منتظر حادثه یی می ماند

پدرم مرد عجیبی بود
پدرم وقتی دستار غرورش را به سر می بست
در چار دیوار کوچک خانه، ما
امپراتوری کوچک او آغاز می گشت
و آن گاه آزادی راکه من بودم
و زنده گی را که مادرم بود
شلاق می زد
به زنجیر می بست
روان مادر من شاد
که با این حال خدارا شکر می کرد
و در حق پدرم می گفت:
خدا سایه، او را از سر ما کم نکند.

میزان ۱۳۶۸خورشیدی شهر کابل

(c) ketabton.com: The Digital Library

سکسکه سکرات

سکسکه سکرات است سرود من
زمزمهء زنگزدهٔ زنجیری که پوسیده است دیگر
مرا اما
تکانی نیز نیروی تکا...تکاندن آن نیست
راگهایم فرو میریزند رگهایم

آهویی میدود در ذهنم مثل نسیم
در باران
باران میله ها مضاعف میکند
اما زیباست
قشنگ چون حروفی که حقیقت را یا بافته اند
و شنگ
چون نهان آواز هایی که این مخمس را به ترنگ آوده اند
راز آمیز و راز آویز
چون مکالمه همسایه گان سپید سطور
سطر ها
میله های افقی سلول سکوتند
آهو سرود من
میتپد در هزارتوی ترد سکوت میرقصد
ترنگاترنگ واژه گان دیوانه
آهوانه
دیوانه گیست که مرا
هنوز زنده میدارد
در تغزل انگشتانم
مدادی را میگمارد
تاحرفهایش را در میان بگذارد با سپیدی معطر سکوت
تا سپیدی را فرا خواند
به مسابقهء سابقهء تن و تنهایی
مسابقهء آهو با بیابان...
هنوز زنده ام
هنوز زنده ام آهوانه..آهو
آهو در هیاهو
پیکانها به پرواز آمده اند و من
در سپیدی هجران پیکانها
میرقصم آهو
آهو در هیاهو
و سکرات را سرود میکنم
در سکسکهء بی گسست سرگردانی و سرگردان
آواز میخوانم
آواز میخوانم با گریز نا گزیرم در هیاهو
و با برگشت بی برگم آهو
گلسر ها بر شاخه های بلورین آواز هایم بالک میزنند
و آهنگ میکنندم برای ارکستر سیار بادها
و میرقصم و میرقصم و رقصم
و چرخ میخورم بر خود در خود در بدر خود در بادها بر بادها در بربادها
آهو آهو آهو...
هوها هوها هوها هو
هنوز زنده ام
زمزمه ام سکرات زنجیریست
زنجیر سکراتیست
که تکانی نیز نیروی تکا...نی تکی... تکیدن آنم نیست
شب روز
روزشب
همان دیگر میگردم
با مرگ پیچازی خود
هنوز زنده ام
آواز میرقصم آهو
هوها هوها هوها هو
آهو در هیاهو!
یا هو!

سمیع حامد

بریده

از روزنان بسته الهام خسته ام
من پرشکسته مرغک از دام خسته ام
ای وای شعله یی به دلم ناشگفته مرد
زان شعله یی که مرد سرانجام خسته ام
ننگ است گر شگفتن گلهای باورم
از ننگ نا شکیبم و از نام خسته ام
پختم هزار آرزوی خام را به دل
از پخته بی نصیبم و از خام خسته ام
بیتاب ترز موج نسیم سبک عنان
چون شعله بیقرار و ز آلام خسته ام
شبهای بی ستارهء دیجورت ای خدا
پلک سپیده بسته و از شام خسته ام
از پژمریده بال و پر مرغک سحر
وز روزنان بسته الهام خسته ام

لیلا صراحت روشنی

(c) ketabton.com: The Digital Library

مصاحبه ازلهیب

یک چمن گل

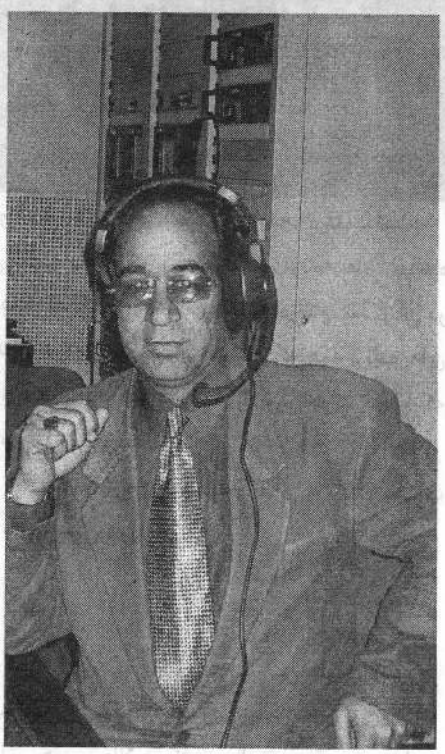

در جمع کارگردانان ونطاقان رادیو تلویزیون یکی هم محمود غوث است، که با نام و چهره اش حتمی آشنایی دارید. خواستم با او به سلسله مصاحبه با نطاقان مجرب کشور اینک شما را به خوانش مصاحبه وی فرا میخوانیم . او را که معاون مدیریت عمومی برنامه های ادبی تلویزیون است، به مشکل میتوان فارغ یافت. همواره در میان انبوه کاغذ ها(وقتی که مینویسد) و یا کست های بخصوص تلویزیون نا پدید است. و گاهی در دفترش و گاهی در ستدیو های تلویزیون مراقب برنامه های(روتین) یا روزمره اداره هنر و ادبیات میباشد تا برنامه های جالب،دلچسپ و قابل قبول بیننده گان روی پرده تلویزیون بنمایش گذاشته شود.

بعد از جستجوی زیاد توانستم با او روبرو بنشینم. او با لبخند از من پذیرایی کرد. گیلاس چای سبز هیل دار وتیره را مقابلم گذاشت. بعد از لحظه کوتاهی گلویش را صاف نموده بازبان عامیانه و لهجه شیرین کابلی اظهار داشت:

خو بیادر... بالاخره حتمی باید همرای مه مصاحبه کنین!/

من هم بازبان عامیانه با او سر صحبت را باز نمودم.

- چن سال میشه که ده تلویزیون کار میکنین؟

- ده تلویزیون؟ ده تلویزیون اگه سالای مهاجرته منفی کنم و اگه اشتباه نکنم ده حدود بیشتر از شش سال میشه.

- و قبل از آن؟

- من بعد از تحصیل در سال ۱۳۶۴ خورشیدی به صفت پرودیوسر برنامه رادیویی(پیام صبحگاهان) در اداره هنر و ادبیات رادیو-تلویزیون شامل کار شدم و کار ژورنالیستیم از همینجا شروع شد. بعد از آن الی آمدنم به تلویزیون در برنامه رادیویی(هفت اورنگ) مصاحبه ها تهیه می نمودم وهمچنان همراه نعمت حسینی و نور مراد پرودیوسران برنامه بودم.

- چرا شما از رادیو به تلویزیون رفتید؟

- زیرا تلویزیون خوشم میآمد و همچنان تلویزیون نسبت به رادیو پدیده ایست نو، خود رادیو جز از تلویزیون است و شنیدید که گفته اند:" شنیده کی بود مانند دیده" و اگر بی پرده بگویم میخواستم یک کارگردان موفق تلویزیون باشم.

- با شوخی پرسیدم:

- و به آرزویتان رسیدید یا از رفتن به تلویزیون پشیمان شدید؟

- از این که من با علاقه وخواست خود به تلویزیون رفتم،پشمان نشدم. بلکه پشیمان از آن بودم که چرااز اول به تلویزیون نرفتم.

- کار تلویزیون را از کجا شروع کردید و چه مشکلاتی داشتید؟

- من..

در این هنگام موبالیش به صدا در آمد. به یکی از علاقمندان برنامه یکچمن گل" جواب داده و

(c) ketabton.com: The Digital Library

با پوزش جوابش را چنین دنبال کرد:

- در شروع پرودیوسر برنامه های ادبی تلویزیون بودم. بعد از مدتی کمی یعنی بعد از اینکه دو، سه برنامه را پرودیوس نمودم، روزی باید برنامه "کاروان حله" ثبت میشد. تصادفاً کارگردان برنامه نیامده بود. مدیر برنامه های ادبی تلویزیون برایم وظیفه داد تا برنامه را من کارگردانی نمایم، وارخطا شده بودم. برای اسماعیل فضل که یکی از کارگردانان خوب و ورزیده ماست، و من در برنامه " هفت شهر هنر" پرودیوسرش بودم، گفتم که همرایم کمک کند.اما او که هم دوستم بود وهم در کارگردانی استادم، سوچ و پوست کنده جوابم داد و گفت:" مه کمک کده نمیتانم، برو خودت میفامی و کارت." دیگر کارگردانان هم از کمک کردن با من شانه خالی نمودند.

ناچار بطرف ستدیوی پرودکشن تلویزیون رفتم و برنامه را ثبت نمودم.

در اصل ترس وخوفم بیهوده بود. اولین بار برنامه را کارگردانی کردم.

برنامه نشر شد. برنامه مورد تایید همکارانم قرار گرفت. نظریات خود را ابراز کردند. من از دوستانم که با من کمک ننموده بودند آزرده بودم. جالب این بود که برنامه را قصدی برایم داده بودند تا ثبت نمایم و قرار به این شده بود که هیچکس هم با من همکاری نکنند . زیرا همکارانم درک نموده بودند که من میتوانم برنامه را کارگردانی و به تنهایی کارگردانی کنم.

- و بالاخره کارگردان شدید!؟

- بلی، چرا که این خواست و آرزویم بود.

- کدام برنامه ها را کارگردانی کرده اید؟

- من برنامه های (کاروان حله)، (مشعلداران هنر و دانش)،(فرهنگ مردم)(شب شعر)، (هزار ویک گپ)،(هفت شهر هنر)،(کتاب) وهمچنان برنامه (یک چمن گل) را کارگردانی نموده ام و مینمایم.

- کی ها شما را در این راه بیشتر کمک نموده اند؟

- من همیشه مدیون راهنمایی های دوستان بسیار نزدیکم اسماعیل آژیر و اسماعیل فضل که از کارگردانان ورزیده تلویزیون ما میباشند. هستم.

- به نظر شما یک کارگردان موفق تلویزیون چه خصوصیاتی باید داشته باشد؟

- یک کارگردان وقتی موفق است و برنامه هایش در دلها جا میگیرد و گل می کند که با معیار های امروزه بین المللی عیار باشد،شات های متنوع و تصاویر زیبا پیشکش کند. حس زیبایی شناختی داشته باشد، نو آوری و ابتکار داشته باشد واز همه مهمتر نظریات، پیشنهادات وانتقادات سالم همکاران، دوستان و بیننده گان برنامه خود را با برده باری بشنود و در کارکرد های خود عملی کند.

از او پرسیدم:

- نطاقی را از کدام برنامه شروع کردید؟

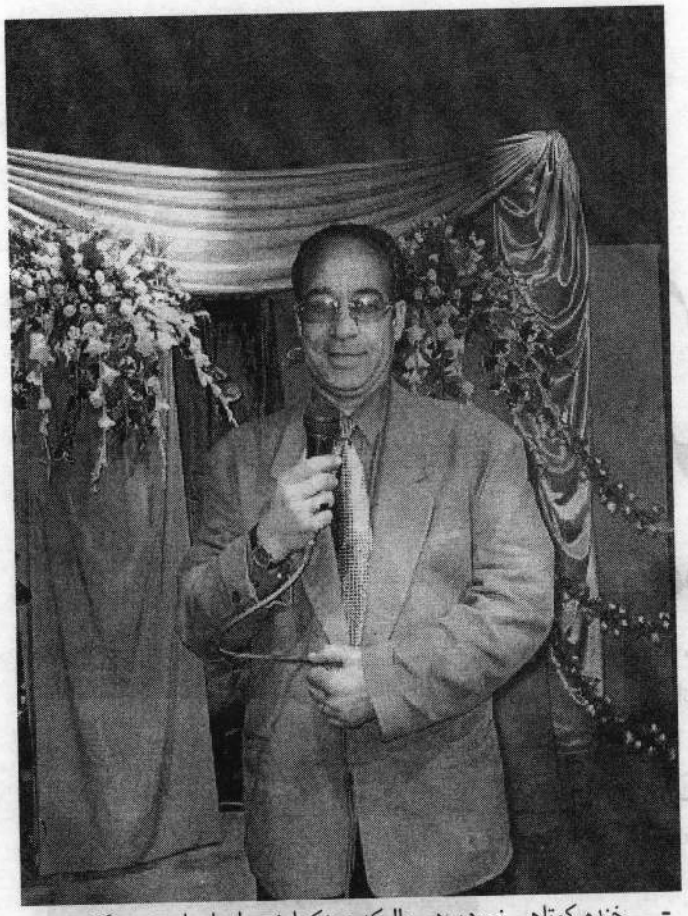

- خنده کوتاهی نموده، در حالیکه عینکهایش را جابجا مینمود گفت:

- من خود را نطاق نگفته ونه میگویم... اما بعضی برنامه ها را خوانده ام. بار اول در برنامه(هفت اورنگ) رادیو انانس ها را خواندم، بعد از ان در برنامه های کتاب، فرهنگ مردم، دهکده سبز کودکی که همه برنامه های رادیویی بودند، خواندم، راستی گاه گاهی برنامه رادیویی(جوانه ها) را که غوث زلمی مجری برنامه بود، میخواندم.

- راستی نام تان با نام غوث زلمی ژورنالیست و نطاق ورزیده ومحبوب ما شباهت دارد، آیاشما با او قرابتی دارید؟

با لبخندی جواب داد:

- او برادر من است.

- بسیار خوب لطف کنید بگویید که محترم غوث زلمی همین اکنون در کجاست؟ چی میکند؟ به وطن بر میگردد یا نه؟

- غوث زلمی با فامیلش همین حالا در کشور هالند زنده گی می نماید. رییس بنیاد و رییس سمع شکایات ژورنالیستان افغان در اروپاست.غوث زلمی مردم و وطن خود را نهایت دوست دارد، زود یا دیر حتمی به وطن بر میگردد.

خوب غوث جان گپ های ما ماند. لطف کرده بگویید که گوینده گی را در تلویزیون از کدام برنامه شروع کردید؟

با خنده اظهار داشت:

(c) ketabton.com: The Digital Library

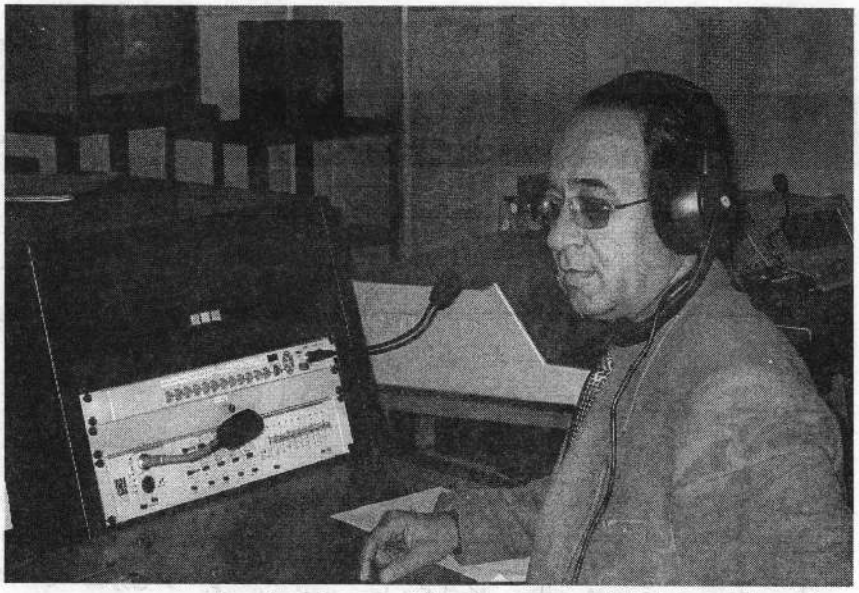

برادر به گفته عامیانه"ایطور در پچال ماکدی" که در برنامه های هفت اورنگ و هفت شهر هنر کسی را اینطور به اصطلاح سوال پیچ نکرده بودیم... بگیرین چایتانه...

گلویش را صاف کرده افزود.

در تلویزیون برای اولین بار کنسترهای خارجی و فلم های مستند خارجی را نریشن نمودم، بعد از آن میزبانی برنامه هفت شهر هنر برایم سپرده شد و یکسال و اندکی میشه که برنامه یک چمن گل متحمل آواز ناخراش و نا تراش من میباشد.

- روی ستیژ مقابل تماشاچی ها هم گوینده گی کرده اید؟

روی ستیژ یکبار، صرف یکبار، در برنامه تماشا که برنامه نوروزی بود و سال ۱۳۸۲ خورشیدی را تحویل میگرفتیم، گوینده گی نموده ام که در این برنامه نطاقان خوب ما حوا علم نورستانی، ماری مطمین و نیازی سنگر مرا همراهی مینمودند.

- به نظر شما یک نطاق چه وقت موفق بوده میتواند؟

- سوال مشکلست، با آنهم کوشش میکنم چیزی در مورد بگویم و این البته نظر شخصی خودم میباشد. به نظر من یک نطاق وقتی موفق بوده میتواند که به ادبیات زبان خود، هر زبانی که باشد خواه دری خواه پشتو و یا کدام زبان دیگر تسلط کامل داشته باشد. تلفظ دقیق واژه ها را بداند مبتداو خبر جمله را بفهمد. تون صدای خود را کنترول کرده بتواند. حروف، واژه ها و جملات را زنده و قسمی که لازم است ادا نماید. با روان برنامه ایکه میخواند آشنا باشد واز همه مهمتر وقتی موفق بوده میتواند که رابطه مستقیم با بیننده خود داشته باشد.

- خوب بسا. خوب، غوث جان شما که یک ژورنالیست و نطاق ورزیده هستید با کی رقابت دارید؟

با خنده گفت:

- برادر من با کسی رقابت ندارم- هر کس، هرکس شده نمیتواند وهر کس جای و مقام خود را دارد.

- شما در جریان کار در رادیو و تلویزیون با مشکل بدون حلی روبرو شده اید که عاجز مانده باشید؟

- نخیر با اینطور مشکلی روبرو نشده ام... بخاطر ندارم.

- راز موفقیت تان در چه نهفته است؟

با لبخندی:

- اینکه من موفق هستم یانه، هنوز برایم معلوم نشده است. اما پشت کار دارم و سعی و تلاش فراوان بخرچ میدهم تا لا اقل بتوانم خدمت کوچکی برای وطن و مردم زجر دیده خود انجام دهم.

- از فعالیت های هنری و ادبی تان چیز چیزی بگویید!

- من در خوردی رسامی می کردم و حال هم کم کم دستم به اصطلاح میگرده، در صنف نهم یا دهم مکتب بودم که شوق سرودن شعر به سرم زد و نوشته هایی بنام شعر دارم که کاملاً متیقن هستم که شعرنیستند، طرح ادبی هم نیستند، فقط واژه های چند را پهولی هم قرار داده ام وبس...

دیگر اینکه نویسنده گی برنامه های مختلف ادبی، رادیو و تلویزیون را به عهده داشتم و دارم، نمایشنامه هم نوشته میکنم و بعضی فلمهای خارجی را ترجمه نموده ام.

- برنامه تلویزیونی یک چمن گل را کی مینویسد؟

- به کمک و همکاری دوستان برنامه، من خودم مینویسم.

- خارج از رادیو و تلویزوین هم فعالیتهایی دارید؟

- کم کم، یعنی در بخش رادیویی پروژه تعلیمی بی بی سی ، نویسنده سپات ها و نمایشنامه های کوتاه هستم. همچنان باید بگویم گاه گاهی کاغذ سپید را با نوشتن چیز هایی بنام طنز سیاه کرده و مینمایم.

- لطف کرده بگوید که در قسمت طنز نویسی کی شما را یاری رسانیده؟

- در طنز نویسی غوث زلمی و هارون یوسفی همرایم کمک زیاد نموده اند.

- آیا گاهی هم از کار کرده گی هایتان تشویق هم شدید،جایزیه دریافت کرده اید؟

- بلی تصادفی در بخش طنز نویسی میان جوانان زیر سن۳۰ ساله گی در سال ۱۳۶۵ خورشیدی مستحق جایزه نقدی شده ام.

- در درسهای مکتب لایق بودید یا تنبل؟ صادقانه بگویید!

- اگر صادقانه بگویم، در تمام مضامین نسبی لایق بودم، مگر در مضمون ریاضی به گفته شما تنبل.

- از تحصیلات تان بگویید تا کدام درجه است و در کدام رشته؟

(c) ketabton.com: The Digital Library

– من ماستر زبان و ادبیات و همچنان جامعه شناسی میباشم.

– شیرین ترین لحظه زنده گی تان را بگویید.

– خوش ترین لحظه زنده گی اینست که پس از یک دهه مشقات و تکالیف و دربدری و مهاجرت، در وطن خود هستم و در میان مردم دوستداشتنی ام.

– پس از خداوند(ج) و رسولش(ص) کی را زیاد تر دوست دارید؟

– واضع است که پدر و مارد ، خانم اولادها، وطن و مردم خود را.

– آیا مجله سباوون را هم دوست دارید؟

– اگر تملق نشود، بلی دوست دارم!

– به نظر شما چی تفاوتی بین مجله سباوون دیروزی و امروزی وجود دارد؟

– شما سوال مشکل تری را مطرح کردید، اما من چون بی ریا مجله سباوون را دوست داشتم و دارم، میگویم که مجله سباوون در گذشته مجله یی بود که مردم، اعم از جوان و پیر بی صبرانه انتظارش را میکشیدند که چه وقت از چاپ میبراید و بدسترس شان قرار میگیرد. استاد های مجرب و ژورنالیست های ورزیده ما در محبوب شدن مجله سباوون نقش به سزایی داشتند. مطالب نهایت دلچسپ و جالب با نگارش بسیار عالی به خورد مردم داده میشد. وبالاخره میتوان گفت مجله برازنده و یکتاز بود. هم در کشور ما و تا حدودی در منطقه. حال هم مجله سباوون راه دیروزی اش را دنبال میکند که در این شرایط جامعه ما قابل ستایش است و اما به کار بیشتر و توجه بیشتر ضرورت دارد. بایست بگویم که مجله سباوون مجله خوب و ارزنده جوانان و فامیلهاست. یگانه چیزی که در گذشته هم در مجله سباوون مورد پسندم نبود. نشر بیش از حد عکس ها و شرح حال ستاره های فلم های هندی بود. در حالیکه ما از خود هنرمندان ورزیده و محبوب داشتم وداریم وهمچنان هنرمندان دیگر کشور ها، مگر سباوون بیشترینه به هنرمندان هندی توجه میکرد. یگانه خواهش من از دست اندرکاران مجله سباوون همین است که به این نقطه عطف توجه داشته باشند.

– محمود غوث از حسن نظر تان نسبت به مجله سباوون وهمچنان از اینکه با جبین گشاده و لبخند بردهان، حاضر شدید و به سوالاتم پاسخ ارایه کردید، اظهار سپاس و امتنان مینمایم و موفقیت های هر چه بیشتر تانرا در همه عرصه های زنده گی خواسته وخواهانم، تشکر از شما!

با لبخندی دستمرا فشرده گفت:

– از شما هم تشکر! خداوند(ج) پشت و پناه همه ما و شما!

با شنیدن این جملات اززبان محمود غوث، فکر کردم که او را در صفحه تلویزیون در برنامه جالب و دوستداشتنی(یک چن گل) مینگرم.

بقیه صفحه(۹)

غزنی شهر اولیاو...

قدیم غزنی مزار با شکوهی بر فراز تپه یی قرار دارد که از همه ساحات شهر قابل دید است که آرامگاه سرمست باده، بقا حضرت شیخ بهلول دانای غزنوی میباشد. قریه که آرامگاه مرحومی در آن واقع شده نیز به نام قریه بهلول یاد میگردد.

بهلول از اهالی غزنی بوده در اواسط قرق هفتم در همین شهر اقامت داشته است.

حضرت بهلول دانا از جمع اولیایی است که تاثیر و تصرفش تا کنون باقی بوده و کراماتش هنوز هم جاری است.

گویند روزی در محله گاو کشی واقع شهر قدیمی غزنی مراسم عروسی برگذار میگردید، حضرت بهلول در این مراسم حضور به هم رسانیده دنیا پرستان و تاریک دلان بخاطر لباس کهنه وژنده اش از وی پذیرایی که در خور شان این بزرگمرد بود نکردند. حضرت بهلول از مشاهده این وضع متاثر شده به خانه برمیگردد دوباره با لباس نو وارد این محفل میگردد.

کوردلان تاریک نهاد به استقبالش می شتابند و از وی پذیرایی عالی شانی نموده و بر صدر مجلس می برندش.

ولی آن پیر دانا از خوردن طعام ابا ورزیده به آستین لباسش اشاره نموده میگوید: آستین نو پلو بخور این گفته آن بزرگمرد تا کنون زبان زد اهالی غزنی است پس از ان با تاثر فراوان محل را ترک میگوید تا کنون که حدود هفتصد سال از آن تاریخ میگذرد توغ مزار مبارکش از رفتن به آن کوچه سرباز میزند.

زمانی شیر علی خان بعد از شکست که دوباره به پادشاهی رسید به جرم شکست خود و حرکت ناشایسته که در برابرش صورت گرفته بود خواست شهر غزنی را به توپ بندد.

در همان شب به خواب دید که بهلول دانا با عصبانیت با عصای خود تهدیدش نموده میگوید شیر علی! حد خود را بشناس، این شهر شهر من است و خلقی که تو خانه ای شان را می خواهی به توپ ببندی خلق خدا امیر موصوف در حالیکه از ترس همه وجودش می لرزید در همان نیمه شب فرمان داد تا میله های توپ را از سمت شهر برگردانند.

به هر صورت این سه بزرگمرد که در فوق از ایشان نام برده شد امتال آنها در شهر غزنی از قدیم الایام می زیستند و در آنجا مدفونند همین است که شهر باستانی غزنی را شهر اولیا می نامند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

صفحه گوشه ی شما

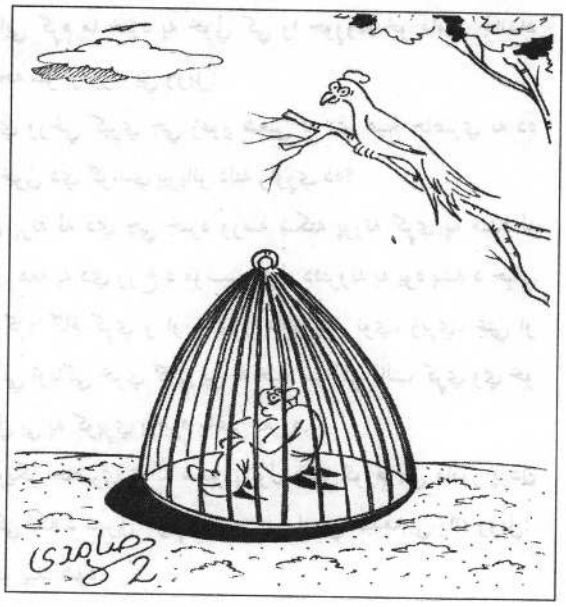

مردم بی تفنگ شد پامال

گفـــتم: آهسته تر، خبر میشن

گفت: دزدان شـــریر تر میشن
هـــر شبی چند جا، حشر میشن
رفته رفـــته چو شیر نر میشن
گفت: اســـامه مغز خـــر خورده
سر شـــان گر چه در کمر خورده
مانع دانـــش و هـــنر میـــشن
گفت: تنخای ماشده سنگـــک
رنگبازی و اینـــهمه رنگـــک
دزد و بدماش معتـــبر میـــشن
گفت: برق است منبع جنـــجال
انحصاری شده به شرق و شـــمال
ناظران دیده خون جگـــر میشن
گفت: کـــوشـــهر دار با انصاف؟
شهرداریست جـــای لاف و گزاف
رشوه را دیده کـــور و کر میشن
گفت: مصوون نمانـــد بیت المال
نیست کس در غم حرام وحـــلال
چاقها، چاق و چاقتر میـــــشن
گفت: تنخای افسران بـــند است
افسران را سخن مگـــو پند است
زیر هر خنـــجری ســـپر میشن

قـــصی القلب و درد ســـر میشن
مـــردم شهر در بـــدر میشن
گفتم: آهســـته تر، خبر میشن
تا کـــه سـر با ملا عمر خورده
یا کـــه بر فرق شان تبر خورده
گفتم: آهسته تر، خبـــر میـــشن
چی بگـــویم به انگک و بنگک؟
پای مارا کشـــیده تا چنگـــک
گفتم: آهسته تر، خبـــر میـــشن
عدل و انصاف رفته زیـــر سوال
غرب کابل برو بپرس احـــوال
گفتم: آهسته تـــر، خبر میـــشن
که دهد با گـــرانفروش مصاف
متخلف شود به رشـــوه معاف
گفتم: آهسته تر، خـــبر میشن
مردم بی تفنگ شـــد پـــامال
هر طرف برده شد جوال، جـــوال
گفتم: آهسته تر، خـــبر میـــشن
در خزانه شعار و تـــرفند است
کس نپرسید قرض تان چند است؟
گفتم: آهسته تر، خـــبر میـــشن

ن، ضابط دهمزنگی

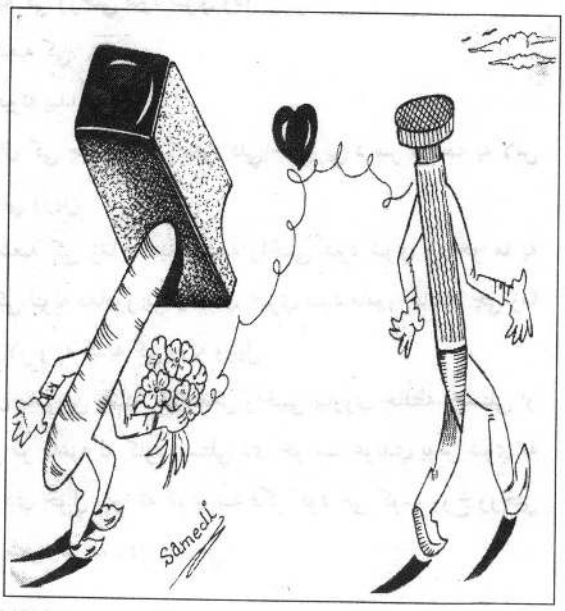

(c) ketabton.com: The Digital Library

مامور پردل او د هغه حافظه

نجات قیام

نوم یې صورت ګل و خو د موسسې د آمر څخه نیولې تر خانه سامان عبدل پورې ټولو ورته مامور پردل خطاب کاوه، دا چې ولې په دې دوهم نوم مشهور و وایې چې تر ده پخوا په دې شعبه کې د پردل په نوم یو مامور و او څه رنګه چې صورت ګل په حافظه کې تر هغه بلا کوله نو دا وه چې دده په غیاب کې پرې د هغه مامور نوم ایښودلې و.

که څه هم د مامور پردل حافظه ډېره زیاته کمزوري او یو ګنس مزاجه سړي و خو ددې تر څنګه په زیري چالاکي او چوتاري کې یې مثالي نه درلود.

په پوهه یې دومره توپان کاوه چې یو چارک وربشي دوو خروته نه شي ویشلاي، په زیرکي کې دومره زیرک و که چا ورته وویل چې هلکه سپې درځني غوږ یوړه نو ددې پر ځای چې خپل غوږ پخپله وچه کوپړي کې وګوري بې له څنډه د سپې پسې څغلي. او په چوتراي که یې دومره قابلیت درلود چې سړي تړي سین ته بیایې اوبېرته یې تړي راولي.

مامور پردل زموږ د شعبې د غړیو سره له ډېر پخوانه انډېوالي اچولې وه او دا انډېوالي یې دومره پخه او ټینګه شوې وه چې د رسمي وخت په اوږدو کې یې زیات وخت زموږ په دفتر کې تیراوه اوحتا ډېرو کسانو دا ګومان کاوه چې مامور پردل زموږ د شعبې رسمي غړی دی.

دده پخپل دفتر کې به ورته مراجعینو د اوږدو انتظار له امله خوبولې اوږمې استل خو مامور پردل له دې کبله چې په کار دومره نه پوهیده نو رسمي وخت به یې دویوه او بل په دفتر کې تیراوه.

مامور پردل وظیفوي چارو ته فیل مرغ و خو د مامویت امتیازاتو ته بیا فیل و.

تر اوسه پورې مې هیڅ نه په یادیږي زموږ په موسسه کې دې چا د غرمې ډوډي چا ومخه خوړلې وي او یا د معاش په ورځ چا تر ده د مخه له معتمده معاش اخیستلې وي دا هم زما په یاد نه راځي چې مامور پردل دې تر نورو د مخه وظیفې ته راغلې وي خو کور دې د امر صاحب او د حاضري د مامورصایب ودان وي چې یې بیا هم د حاضري بې وخته لاسلیک ته پرېښوده.

مامور پردل یوه ورځ په ډېر وارخطایي او بې له دې چې پر موږ سلام واچوي شعبې ته رانوت او نیغ د مامور جانداد د میز تر شات کوټ بند ته درتیر شو موږ حیران شو چې څه خبره ده خو و مې کتل چې له کوټ بنده یې د هغه زړه قره قلي خولې پر سر کړه، خولې ډېر لویه او د مامور پردل سر وړوکې و او که پوزه یې د زړې پنې غوندې هغه نه وا ایساره کړې نو خولې یې تر اوږو را رسدله او تولو پرې وخندل، مامور جانداد چې په کاغذ داني کې نصوار توکول په بیړه یې دلستونې په پڅکه خپله خوله پاکړه او ورته یې وویل:

مامور پردله: زما له خولې سره دې څه غرض دې، ډېر ژر یې پو کوټ بند کې په خپل ځای وځروه. مامور پردل چې تر پوزې په خوې کې یې لا سترګې پټې وې ، خولې یې په زور له سره را کښدله او په نیولې ساه یې وویل:

زما خوې راځینې په کومه شعبه کې هیره شوې ده، ورپسې ګرزم. ګوندې پیدایې کړم ما خبره په خولې کې را جوړوله خو مامور جانداد راځینې د مخه شو او ورته یې وویل:

ته و دا دوې ورځې کیږې چې زموږ شعبې ته دې هیڅ حاضري نه ده ورکړې نو خولې دې ګوندې پیریانو دلته راوړې ده؟

مامور پردل پرته له دې چې خبره ورسه ښکته پورته کړې په منډه له شعبې ووت. هغه په دې ورځ د موسسې ټول دفترونه په یوه پښه د خپلې خولې پسې ګزو ګام کړې و او د ډېرو مامورینو، نوې، زیړې، غټې او کوچنې خیرنې اوپاکې خوې ګانې یې په خپل سر کې قالب کړې وې خو د هیچا خولې یې په کوپړې برابره راغلې نه وه.

کله چې مازیګر حاضري ته له شعبو راټول شو، ګورم چې مامور پردل راته په مخکې لکه د سپرلې خریږې، شین شو او بې مقدمه یې راته وویل: زما خوې خو پیدا شوه.

د چا په شعبه کې ورځني هیره شوې وه؟

د هیچا په شعبه کې.

نو بیا دې چیرته پیدا کړه؟

په داسې حال کې چې خپله زړه قره قلي خولې یې د سر د پاسه په لاس سموله راته یې وویل:

زما پخپله شعبه کې زما د میز دپاسه راځینې هیره شوې وه خو ما په کوټ بند کې لټوله دمامور پردل ددې خبرې سره مامور جانداد چې زما په خواکې ولاړ و په کنایه کې ورته وویل:

موږ خو ټول مامورین یاستو کم معاش راځینې پیاوړې حافظه اخستلې او نباتي غوړیو مو ماغزه له کاره ایستلې دې خو ستا غوندې بوس شوې نه دې دا ځل دې خولې پروا نه کوې ښه فکر کوه چې کومه ورځ ورځنې سر د چا په شعبه کې له یادو ونه ځې.

(c) ketabton.com: The Digital Library

لهیب

مزاحمت به سباوون

مزاحم مجله سباوون به دفتر آمده وبیش از حد مزاحمت کرد. بخوانید که چی درافشانی میکرد:

سباوون: در باره هنرمندان خود و بیگانه بدانید!

مزاحم: اینه حالی بیا و پوره کن.

سباوون: میگویند که موی تیری نام موی سال شده.

مزاحم: آهسته که بچای کوچه خبر نشن!

سباوون: رادیوی آرمان، برنامه های جدید تهیه کرده!

مزاحم: مونس بیکاران!

سباوون: بعد از فلم تیری نام سلمان خان به چه فکر میکند؟

مزاحم: به گرد و خاک و خراب شدن موهایش در کابل!

سباوون: لطفاً خود را معرفی نمایید؟

مزاحم: آرد، روغن، معاش، بالاخره تنقیصی!

سباوون: استعداد ها بایدرشد داده شوند!

مزاحم: توهم چی گپهایی میزنی!

سباوون: در این اواخر شاروالی فعالیت های چشمگیری انجام داده!

مزاحم: وقتی چمن حضوری ساحه بلند منزل شد، تایید است.

سباوون: بعضی اشخاص در راه خواب میبینند.

مزاحم: آنهم خواب رنگه.

سباوون: محترمه سیما ترانه در کانادا زندگی میکند.

مزاحم: میگم ای ولایش.

سباوون نشرات تلویزیون...

مزاحم: تابلیت خواب آور.

سباوون: قسمت دوم فلم تیری نام در همین نزدیکی ها به کشور خواهد رسید.

مزاحم: در ملی بس ها هم مسابقه بکس دایر میگردد.

سباوون: جاده ها مزدحم شده اند.

مزاحم: سرک تنگ است که موتر پیاده میره

سر برگ درخت شش دانه گاومیش.

سباوون: کاغذ پران بخشی از فرهنگ مردم ماست.

مزاحم: نانوایان و مسوولین شاروالی از ما کرده بهتر میدانند.

سباوون: ترافیک...

مزاحم: چپ که بیدار میشه!

سباوون: از مرض انفلوانزای مرغ که در امان خواهد بود؟

مزاحم: بعد از سالها که مامور طالع کرد.

سباوون: مرض انلفوانزا در کشور ماچی تاثیراتی دارد؟

مزاحم: از قصابان بپرس.

سباوون: افغان بیسیم و روشن بر یکدیگر انتقاد مینمایند.

مزاحم: چراغی را دیده باشی که بیسیم روشن شده باشد؟

سباوون: پرگویی هم حدی دارد.

مزاحم: رادیو تره میگوید!

سباوون: ملی بس ها از دیادیافته اند.

مزاحم: خدا که میته نمیگه بچه کدام کیسه بر هستی!

سباوون: برو خاک به سرت.

مزاحم: از خود تحفه بده نه از سرکها!

(c) ketabton.com: The Digital Library

هفکات

شخصی پیراهنی را دزدید، و به پسر خود داد که به بازار ببردو بفروشد. پیراهن را به بازار برد و از او دزدیدند. دست خالی به خانه مراجعت نمود. پدرش گفت: پیراهن را چند فروختی؟ پسر گفت: به همان قیمت که تو خریده بودی.

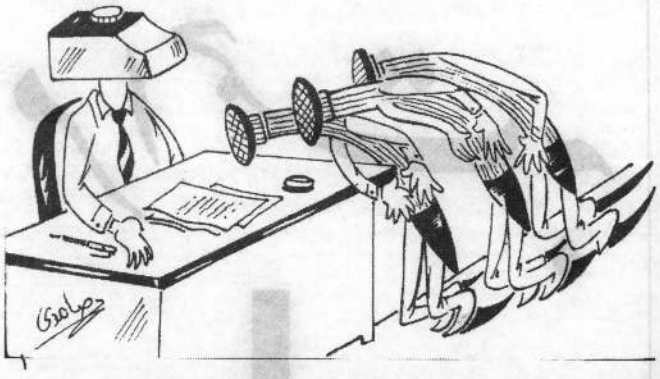

نکته پرانی

❁ میگویند موسیقی غذای روح است. پس وای به حال روح ما، با دست پخت این آشپز های امروزی.

❁ در دنیا دونوع مرد وجود دارد که زنها را درک نمیکنند: مجرد ها و متاهل ها

❁ مار عینکی بدون عینک نمیتواند نیش بزند.

دیوانه یی شب موقعی که رفیقش به خواب رفت با کارد تیزی گردن او را از تنش جدا کرد و آنرا به زیر تخت خودگذاشت. وقتی پولیس ها و داکتران آمدند و از اوپرسیدند که چرا سر رفیقت را بریدی؟ در جواب گفت: خواستم بدانم وقتی از خواب بیدار شد سر خود را پیدا کرده میتواند یانه.

پسر کوچکی نزد پدرش رفته گفت:
پدر جان! چرا هنگام نکاح عروس و داماد دست همدیگر را میگیرند و با هم دست میدهند؟
پدر آهی کشیده گفت:
پسر جان! این یک رسم و رواج است، بوکسر ها هم قبل از شروع مسابقه با هم دست میدهند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

نوشته عزیز آسوده

چاق و لاغر

حکایتی به شیوه گلستان

چاقی بود و لاغری، گویند چاق که از لحم بهره و از شحم سر رشته یی داشت، از چرک دنیا تمتعی برده بود و از هستی بهره گرفته بود. کبکش به اصطلاح خروس وار همی خواند و بانگ بیوقت از منقار همی افشاند.

چاق که کوه"دل" بر سرش"لر" وسازش را جر و کرچش را دیگر کرده بود، در زیر بار اسعار گیر و زمینگیر شده و چون شیر در تاخت و تاز، دلیر گشته بود، همه جاباد در غبغب می انداخت وعلم یکه تازی می افراخت.

لاغر کم بغل نیز چاشتگاه از خواب بر همیخاست و از بنیه خرجش همی کاست هشتش در گرو نه بود و دلش پر اندوه.

از قضا آن چاق این لاغر کم بغل بخت بر گشته را به ناروا ملزم و به نارسایی و کم پایه گی متهم ساخت. کم بغل دست بر الاشه نهاده و این ماجرا میدید و به تکرار لب میگزید و اندوه میخرید و هر چه می شنفت، خشم در دل می نهفت و زیر لب به تفاریق این گفته شاعر همی گفت:

همی میرم ز فقر و تنگدستی
تو می پوشـــی قبای پرنیانم

مرد چاق دنیا دار جری شد و بر کم بغل بنای تاختن گرفت، حالانکه لاغر کم بغل دلش چون سیر و سرکه میجوشید و در خفا بر چاق همی خروشید:

ایکه ســـواری تو به اسب حرون
میکنی تا کی دل هر خسته خون
خیز و فـــراز ای دمی بر زمین
مـــور و ملخ پـــای پیاده ببین
هـــر چه در آیینه خود بنگری
آن تـــو باشد ز دگـــر نشمری

چاق که از جیفه دنیا شکم انداخته و غبغب از زنخ آویخته و برای موران و کرمهای گور خوانی رنگین پرداخته بود، لاغر را به تمسخر گرفت که چرا آستینت کهنه، چارقت پینه وپایت برهنه است. لاغر سر از گریبان مدارا بر کشید و تازیانه شکوه بر اندامش لغزانید:

مست کـه از عقل شود منفصل
میکند هـــر چیز که بیند چغل
خفـــته ز بیداری چه دارد نشان
مرده چسان حدس زند یا گمان

چاق با دهان کف آلود، در کم بغل خیره نگریست، ولی کم بغل دیگر چشم بسته و دهان گشوده بود و یارای صبر کردن نداشت و تخم هر چه گفتنی داشت در چشم انداز چاق بکاشت و تا توانست بر سرش انباشت:

دالـــر اگر بر سر تو کـــرده لر
مـــیزنی در عـــالم رویا چکر
آمدت از چرم و چکل گربه چنگ
پای تو پـــوندستر کـــرده لنگ
غیـــر زر اندوزی ترا کار نیست
فـــکر تو جز در پی اسعار نیست
دل تـــو ز غـــوغای ظواهر بکن
سنگ ملامت بـــه سر کس مزن
تو پی کـــارت بـــرو و میله کن
نه به گـــدا خیر ده نی تیله کن

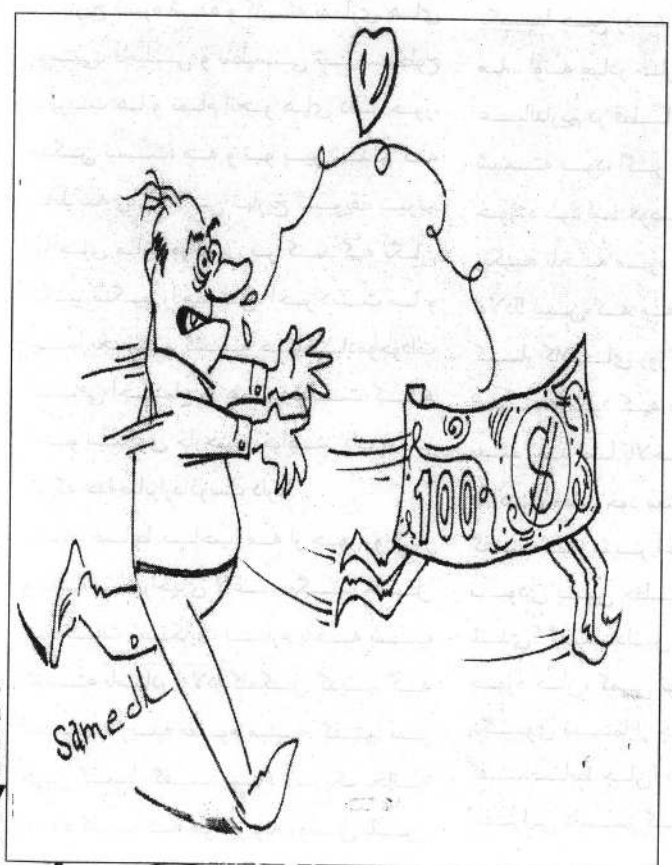

(c) ketabton.com: The Digital Library

رگ غیرت

نوشته:نصیر "نشاط"

یکروز بعد از ادای نماز صبح و خروج مسجد، مدیر جوره میر خان بی جوره که اخیراً پایش ده سوراخ چغل تنقیصات تشکیلاتی برابر شده، خیلی غضبناک و خواب آلود به نظر خورد بناً پرسیدم که چرا بر آشفته و پریشان معلوم میشی؟ و گفتم که مه از دلت میایم، باز سازی و نوسازی که بدون تنقیصات و تقاعد کارمندان کهنه پیخ و تاریخ تیره شده و کابینه سازی های قومی، فامیلی و تنظیمی تا سطوح مدیریت ها و تمام انجو های دالر خور، ممکن نیست، مه و تو پیر شدیم که باید به زباله دانی تاریخ تشریف ببریم تا جای ماره جوانایی پر کنند که یگان تنکیو منکیو را میفامن، آخر دست ما و شما بخت برگشته ها یادموجودات اضافی اجتماع ره هم بدست کدام انجو منجوی خارجی خواهند داد، صبر کو که خدا صابراره دوست داره.

گفت: ضابط صاحب! مه از جور روزگار و یا سوراخهای لاغر بگیر چغل تنقیصات شکایت ندارم بلکه شب گذشته بامادر اولادا کلمکل کدیم که اعصابم توریده معلوم میشه. گفتم: سر چی گپ؟ گفت: شام تاریک بخانه آمده گفت که تلویزیونه روشن بانین، مه ده یک سیمینار کلان و روبروی کمره تلویزیون قرار داشتم، همو بد که یکجا با انگک، بنگک، کلوله سنگک، گلموره، گل غوتی، گلپانی و گلالی، چشم به تلویزیون دوخته بودیم تا ببنیم که مادر اولادا در کدام جای قرار داشته، همی که گزارش مصور سیمینار مورد انتظار ما آغاز شد، همه اولادای نر و ماده با دیدن تصویر مادر خود، یکصدا چیغ زدند که اونه مادر جان ما... اونه مادر جان خودت... راستی که عیالداریم در قطار و کنار وزیرصاحبا شیشته بود، اگر چه رگ غیرتم تور خورده بود اما حوصله داشتم تا که خود زنکه تلخه مره کفانده گفت: بابه اولادا! ببین که مه چقدر با تمکین ده کنار کلانای روزگار قرار داشتم؟ همینجه بود که صدای اعتراض مه بلند شد اما بالاخره مره قناعت داد و به کشت ومات خود معترف شدم.

گفتم که: مدیر آغا! تو ایقدر ترسو نبودی پس چطور مغلوب سیاهسر شدی؟ گفت: دلیل مقنع داشت. گفتم: جوره جان، کمی توضیح بده که بگو مگوی شما از چی قرار بوده؟ گفت:ضابط جان! تو قضاوت کو، مه اعتراض داشتم که چرا تمام وزیر صاحبا عیالداری های خوده همرای خود در جلسات و محافل نمیارند که ده پهلوی زنهای ما می نشینند، از خود خوار و مادر ندارند؟ ما در اولادا ده جوابم گفت: وزیر صاحبای تکنوکرات ماره مجرد روان کدن و وزیر صاحبای وطنی ما هم همسر و یا همسران محجب دارند و به این باوراند که اگر پای سیاهسرهای شان از لخک حرمسرای خارج شود، ایمان شان به مخاطره خواهد افتاد و حق شرکت در فعالیت های سیاسی و فرهنگی ره به سیاهسر های مردم عنایت فرموده اند نه به حرمسرای مبارک خود، همیقدرش هم غنیمت است و اگه خداناخواسته توریدند و کدام فتوای چپه گرمکه صارد کدن، باز چی بلایی به سرما خواهد آمد؟ و وزیر صاحبای تکنوکرات و متمدن ما که مانند مهمان مجرد تشریف آورده اند، معذور اند، همینجه بود که بیادرت مات شد اما تا هنوز هم سرم درد میکنه.

گفتم: مدیر جوره میر بی جوره! جور باشی کتی ازی قصه های بی جوریت.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خفاش

داستان کوتاه نوشته: گل احمد نظری آریانا

به ادامه گذشته

- راست می گم. خودش گفت امشو حتمی میگه!
- چی خوب! مه ای قصه ره هیچ نشنیدیم!
امشو خات شنیدی که چی شیرین قصه اس!

در برگشت شان عصر روبه پایان می رفت ودل هوا گرفته بود. غباری خاکستری رنگ آسمان را پوشانیده و آفتاب در پس توده های ابر پنهان بود. گنجشکها و مینا ها، گروه گروه با سر و صدای بسیار می آمدند و در بین شاخه های درختان ناژوی مسجد محل فرو می رفتند و باز پسین نغمه هایشان را را سر می دادند. آوایشان از شتاب و نا آرامی آگنده می بود. از شب شاید خوش شان نمی آمد از تاریکی شاید می ترسیدند و شکوه می کردند. شاید هم از چیز هایی که در درازای روز دیده بودند و به جاهای نوی که رفته و دوستان تازه یی که یافته بودند، تعریف می کردند. آن دو لحظه ها به تماشا ایستاده و به نغمه های پر شور و زیبای پرنده گان گوش فرا دادند و سرشار از شادمانی شدند.

همسایه ها می آمدند و نگاهی می کردند یا نمی کردند، می گذشتند. چند تایی هم اندرز دادند که دیر وقت است و بروند به خانه های خود؛ و رفتند. پس که بر آمدند با دو- سه تا پسر و دختر دیگر به بازی سرگرم شدند.

میدان بازی کم کم خرد شده می رفت و بچه ها، یکی یکی و دوتا دوتا، به حویلی می رفتند.

فضای حویلی نیمه تاریک بود و دل کسی نمی خواست به اتاق برود. حلقه های بازی تنگتر و دوستان به هم نزدیکتر می شدند و می کوشیدند که از لذت با هم بودن تا پایان برخوردار شوند. احساس صمیمیت بیشتری می کردند و با هم بودن برایشان دلگرمی می داد. مادر و پدر ها، صدا می کردند که شام است، بیایند به خانه هایشان. کی گوش شنوایی داشت! کی می خواست آخرین لحظه ای گرانبهای روز را به هدر دهد و برود به گوشه یی بخزد و نق نق بشنود!

در این وقت، همهمه یی میان بچه ها پدید آمد. جانورانی کوچک و سیاهرنگ که به تیزی در فضای سرای می پریدند، توجه همه را به خود جلب کرده بودند.

با نام خفاشان آشنایی داشتند و شنیده بودند که خفاشان به شکل موش هستند و بالهای گوشتین نازکی دارند. درجریان روز به سقفهای تاریک گاوخانه ها و انبار ها آویزان می مانند و به جز در هنگام شب، گشت وگذار کرده نمی توانند؛ ولی هیچ کس خفاشی را از نزدیک ندیده بود وبرای نخستین بار در سال، آشکار شدن آنها در سرای و پرواز تند و سایه وار شان بر فراز بامها، همه را به کنجکاوی و هیجان آورده بود.

اشباح کوچک به ناگهان پدیدار می شدند و به سویی می پریدند. شتابزده بالای سر بچه ها می چرخیدند و تاریکی شب را که فرو می آمد و بال می گسترد، می تاراندند و از نظر نا پدید می شدند. هر باری که یکی از این موجودات عجیب پایینتر می پرید، همه با غلغله و شادمانی بسیار، دنبالش می کردند و این امید در دلها جوانه می زد که بلکه آن را بگیرند.

هر بچه یی می خواست یکی را بگیرد و ببیند که چگونه است. همان طور است که برایش گفته شده یانه؟ موشی که بال دارد و می پرد؟!... آیا چنین چیزی امکان دارد؟

تلاش هیچ کس به جایی نمی رسید و دست همه خالی می ماند. تمامشان بیهوده به این سو و آن سو می دویدند و نیرو به هدر می دادند.

"کاش میتانستیم یکی ره گیر کنیم و ببینیمش! کاش می تانستیم!"

این آرزویی بود که از دلها بر زبان راه می جست و به گوشها می رسید.

"کاش! کاش!"

یک امید گنگ؛ یک کار ناشد.

بچه شاکوکو می گفت:

– هیچ کس نمی تانه ای چوچه های شیطانه بگیره، هیچ کس! اینها شیطانک هستن؛ مادرم می گفت شیطانک هستن!

و سخنی تاییدش می کرد:

بوبوجان مه هم می گه شیطانها د تاریکی استن، د تاریکی می باشن!

و بچه شاکوکو از همه بزرگتر بود و از روی زور آوری اش همه از او حساب می برند دوام داد:

هان، د تاریکی می باشن؛ خفاشها هم د تاریکی می باشن؛ د تاریکی میاین، میرن شکار می کنن؛ د تاریکی هم پت می شن، هیچ کس نمی تانه بگیریشان، هیچ کس نمی تانه!

نثارک که دور تر در گوشه یی با دخترک همبازی خود ایستاده بود و دلش با هیجانهای دیگران می تپید و آرزو می کرد که کاش یکی را گیر می آورد و می دیدش، با تمسخر اندیشید:

بقیه در صفحه (۴۱)

(c) ketabton.com: The Digital Library

دختر و زن

میلا سرور نرس قابلهء نسایی ولادی و سر قابله اطاق عاجل شفاخانه رابعه بلخی

تحصیل و دانش انسان را به بزرگترین معیار انسانیت کشانیده و افراد را به معراج ترقی و پیشرفت سوق میدهد.

آزادی انسان را از قید و بند می رهاند. باید در چهارچوکات فرهنگ و کلتور جامعه افغانی از آزادی سودجویند.

نوروز یکی از خجسته ترین و برگزیده ترین روز های سال و نوید دهنده بهار و فصل سرسبزی میباشد. نظر من در مورد عنعنات مردم اینست که فامیل های دختر نباید از نامزد دختر شان توقع بیشتر داشته باشند. در صورتی که پسر از عهده آن برآید کار خوب است ولی اگر فامیل پسر از عهده آن بر نیاید وتوان مالی نداشته باشد به نظر من آنقدر ضروری نمی باشد.

فریبا علی زاده محصل سال دوم دانشکده علوم اجتماعی پوهنتون تعلیم و تربیه

مطالعه وسیله ایست که انسان را از جهل و تاریکی به روشنی دعوت نموده انسان را از بد بختی نجات داده و بهترین همسفر محسوب می گردد.

ازمود و فیشن خوشم می آید زیرا که انسان می تواند سلیقه خود را تبارز دهد، ولی باید مطابق فرهنگ و عنعنات کشور و مردم باشد.

من به رسوم وعنعنات مردم احترام قایل میباشم ولی نظرم در مورد رسوم و عنعنات نوروز که زیباترین و خوشترین روز های سال محسوب می شود اینست که آوردن نوروزی برای دختران نامزد دار در نخستین روز های سال پیام آور خوش بختی و همدلی دو جوان در زندگی مشترک آنهامیباشد.

عارفه سخی زاده نرس قابله شفاخانه رابعه بلخی

رسالت یک نرس قابله در مقابل مریضان اینست که همیشه با چهره خندان،پیشانی باز و رویه نیکو با مریضان برخورد نماید همیشه با خبری از حال مریضان داشته و هیچ وقت کاری نکند که باعث افسرده شدن روحیه مریضان گردد.

به نظر من افراد یک جامعه نیاز به آزادی دارند ولی آزادی باید در حد اعتدال بوده در آن افراط و تفریط نباشد.

ازدواج به نظر من یک جنجال بزرگ در زندگی بوده و از همین لحاظ تا به حال در این مورد تصمیم نگرفته ام. یگانه آرزویم آرامی پیشرفت و ترقی کشور و مردم پیروزی و موفقیت خودم در این وظیفه و مسلک مقدس که دارم میباشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

پسران چی میگویند؟

اجمل هدایت محصل سال دوم دانشکده طب کابل

یک جوان باید خود شناسی داشته باشد. مهمترین اصل در زندگی جوانان جهان بینی، امیدواری، جدیت و پشت کار او در رشته و مسلک اومی باشد . رسالت کلمه نیست که بدین ساده گی ها آنرا به زبان آورد؛ ولی رسالت یک جوان در شرایط کنونی اراده، محکم و هدف مقدس او ست که آنرا باید به هر صورتیکه است دنبال کند. و یک شخص قابل اعتماد برای جامعه، خود باشد.

جوانان باید چنان تحرکی داشته باشند، تا در درون یکدیگر احساس انسان بودن را زنده بسازند.

ورزش و مطالعه دو پدیده جاودانی و حیاتی انسانها در زنده گی است که مطالعه روح و ورزش تن را تقویت میبخشد. جوانانیکه از این دو پدیده زیبا محروم اند، بدانندکه در اشتباه بسر می برند.

ازدواج در بر گیرنده تمام زوایای زندگی نیست یک بخش کوچک از زندگی است که میتوان آنرا بعد از بدست آوردن تجربه کافی عملی کرد. تا کنون به ازدواج فکر نکرده ام چون علاقه فراوان به رشته، خودم یعنی طب دارم. میخواهم ورزیده ترین داکتر کشورم باشم و برای مردم رنجدیده ام مصدر خدمت گردم. بزرگترین آرزویم موجودیت همیشگی دوستان خوبم در کنارم می باشد. تا در فروغ هدایات شان خود را نزدیک به پیروزی بیابم.

محبوب الله امین زاده فارغ التحصیل صنف دوازدهم لیسه سید جمال الدین

طلب علم بالای زن و مرد فرض است. بهترین دوره فراگیری علم و دانش ایام جوانی است جوانان باید در این موقع استفاده لازمی کنند زیرا جوان آرسته به علم روئیه نیکو و برخورد سالم در اجتماع دارد.

ازدواج در اسلام سنت است به نظر من ازدواج علاوه بر رضایت فامیل ها باید به میل ورغبت جانبین صورت گیرد. بعضی فامیل ها به خواست و رضایت فرزندان شان ارزشی قایل نمیشوند که اینگونه ازدواج ها نتیجه خوب نداده در نهایت منجر به جدایی میگردد.

روح الله "احمد زی" محصل سال سوم انستیتوت طب کابل و نطاق رادیو آرمان

به تحصیلاتم علاقه فراوانی دارم و میخواهم آنرا به پایه اکمال برسانم و به پای خود بی ایستم . به نظر من ازدواج یکی از شروط مهم زنده گی میباشد؛ ولی وقتیکه یک جوان میخواهد ازدواج نماید؛ باید تمام جوانب آنرا در نظر بگیرد.

درمورد جوانان نظر شخص من اینست که: در قدم نخست وقتی یک جوان توانست به پای خود به ایستد آنوقت میتواند مصدر خدمت به فامیل و جامعه خود گردد. و دوم اینکه یک جوان در زنده گی یک هدف را دنبال کند. خصوصاً در ساحه علوم بایدپژوهش کند وخود را به مدارج عالی ترقی و روشن فکری برساند.

چون در کشور ما امکانات زیادی نیست، اینها میتوانند حد اقل از سهولت های انترنت تلویزیون های خارجی و غیره استفاده کرده و معلومات خود را افزایش دهند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

عبرت ها و

تهیه از هاجره "شعیب

میانه روی در مخارج زندگی- دعوت به قیام علیه ظالمان- درس بخاطر فرا گرفتن جرئت عاقبت کبر وخود خواهی در زمین هلاکت است- طلب گذشت وتوبه

میانه روی در هزینه زندگی:

یکی از راهنمایی های نهایت زیبای قرآن برای تشکیل یک امت متحد و سالم، این است که مومنان را به رعایت تعادل و میانه روی در هزینه های زندگی دعوت می کند و از اسراف و زیاده روی و غرور نهی می نماید این حقیقت بزبان حضرت هود علیه السلام جاری می شود:

"چرا در هر جای به ساختن بنای عبث و بی فایده(تنها بخاطر افتخار) می پردازید؟ و قصر های بزرگی احداث می کنید؟ گمان می برید که جاویدان خواهید بود؟"الشعرا(۱۲۸-۱۲۹).

حضرت هود(ع) اسراف در بنای ساختمان ها برای خود نمایی بر قومش ایراد می گیرد. چرا که قومش به خاطر نیاز و سکونت به ساختمان سازی نمی پرداختند، بلکه برای افتخار بر دیگران و خود نمایی دست به چنین کاری می زدند که این عمل اسراف و نا پسند محسوب است. به گونه ای در این کار به اسراف روی آورده بودند که گویی گمان می بردند که بر روی زمین جاویدان خواهندماند.

پیامبر خدا، صالح(ع) را نیز ببین که نعمتهای فراوان خداوند را بیاد قومش می آورد بخصوص مهارت فراوان درخانه سازی دردل سنگها وکوهها را اما آنان را مورد نکوهش قرار میدهد که چرا به کفران نعمت خدا پرداخته اند و با ارتکاب کار های نا درست وصرف این نعمتها در افراشتن ساختمانها بخاطر افتخار و مباهات بر دیگران از راه راست منحرف گشته اند. خداوند متعال این معنی زیبا را تنها با لفظ "فارهین" بیان فرموده است.

"مگر شما همین طور و بدون هیچ عذابی، در امن وامان باقی خواهید ماند؟ و در باغها و چشمه سار ها و مزرعه ها و نخلستانهای که میوه آنها رسیده است به آرامی بسر خواهید برد و به ساختن خانه ها در دل کوهها، در حالیکه بدانها مغرور هستید، ادامه خواهید داد؟ پس بعبادت و تقوی خداوند بپردازید واز رهنمود های من پیروی کنید" الشعرا:(۱۴۷-۱۵۱).

امروزه هم تعداد کسانی که بخاطر ریا و افتخار بر دیگران دست به احداث ساختمانهای پر هزینه می زنند. فراوانند. چه ثروت های زیادی بدست این افراد مسرف، در این گونه موارد به هدر می رود؟ براستی شدیداً لازم است که از طرف دولت، بر این گونه افراد سرپرستان مالی گمارده شوند تا از اسراف آنان جلوگیری بعمل آید.

به حقیقت، چه فایده ای برای امت اسلام در وجود قصر های با شکوهی وجود دارد که ملیونها ملیون افغانی هزینه رادر بر دارند و تنها چند نفر ثروتمند در آنها سکونت می کنند. در حالیکه هزار ها نفر فقیر در نزدیک آنها نیازمند نان شب اند و هیچ سرپناهی ندارند!

آیا بهتر نبود این سرمایه داران، منازل متوسطی بسازند ومابقی هزینه های هنگفت را در رفاه اجتماعی وتوسعه زراعت و صنایع و سایر نیاز های ضروری ملت و ایجاد کار برای کارگران مورد استفاده قرار دهند؟

اسلام این مفهوم اجتماعی عادل را در فکر پیروان خود القاء می نماید تا جامعه اسلامی را بر اساس درست و محکم و بر خوردار از عدالت اجتماعی، بنا سازند.

باید قضات و حکمرانان جامعه اسلامی تمام افراد و گروههای جامعه را تحت کنترول قرار دهند و بکسی اجازه داده نشود ثروت واموال ملت را در لذتها و بیهوده گریها وکار های لهو وبی ثمر خرچ کند. از نظر قرآن مال در دست ثروتمند، هر چند ملکیت آن خاص و متعلق به صاحب مال است ولی منفعت آن عام و متعلق به عموم است بدین جهت است که خداوند به مومنان سفارش می فرماید:

"اموال خود تانرا، که خداوند آنرا باعث رفع نیاز و ادامه زندگی شما گردانیده، در اختیار انسانهای سفیه و مسرف قرار ندهید"(نساء:۵).

(در آیه فوق خداوند(ج) مال سفیهان را

(c) ketabton.com: The Digital Library

اندرزها

بعنوان مال شخصی افراد فهمیده و مسوول قرار داده است. هر چند مالکیت آن متعلق به سفها است اما منافع آن تعلق به عموم ملت است).

دعوت به قیام علیه ظالمان

خداوند(ج) قوم هود را نکوهش می کند که چرا از دستورات ظالمان پیروی کردند و در اثر آن مستحق هلاک و دوری از رحمت او گردیدند. و میفرماید: "این قوم عادند که آیات پروردگار خود را انکار کردند و از دستورات پیامبران خدا روی گردانیدند و از دستور هر ظالم دشمنی با حق پیروی نمودند. در اثر آن در دنیا و اخرت مستحق نفرین و دوری از رحم خداوند شدند"(هود:۵۹)

دعوت برای آزادی ورهایی از سلطه هر ظالم وحق نشناس، دعوتی است که قرآن کریم آن را در گوشهای پیروانش زمزمه می کند تا خود را از زیر سلطه هر ظالم سلطه گر و حق نشناس و دشمن با خدا نجات بخشند. تعبیر قرآن از انسان ظالم در آیه فوق بسیار دقیق و لطیف است و دو صفت "جبار"و "عنید" را برای او بکار برده است. جبار انسانی است متکبر ومغرور و بی رحم و از صفات بارز وآشکار او لجاجت و دشمنی با حق و پیروی و دفاع از باطل است.

اسلام به پیروان خود اجازه نمیدهد در برابر مغروران سنگدل و ظالم و باطل سر تسلیم فرود آورده و به بندگی آنان گردن نهند و در نتیجه به انواع عذاب دچار شوند و به صورت آلت دست آنان در آیند، تا در برآوردن اهداف و مقاصد شوم و باطل بکار شان گیرند. بلکه اسلام بر سر پیروانش فریاد میکشد تا علیه ظالمان بپاخیزند، تسلیم قدرت کاذب آنان نشوند و خوب بدانند که تسلیم شدن در برابر خواسته ظالمان مخالفت و منافات با ایمان صحیح دارد. ایمان باید به نفس انسان شرافت و کرامت و عزت بدهد و آنرا از زیر بار قدرتهای نا حق رهایی بخشد. ایماندار واقعی جان میدهد ولی در برابر ظلم و ستم تسلیم نمیشود. مسلمانان ایماندار هیچ عذری برای قبول سلطه و قدرت ظالمان خدا نشناس وبی رحم ندارند و هرگز اجازه ندارند محکوم و تحت فرمان وضعیت در برابر آنها سر تعظیم فرود آورند. این گناهی است نا بخشودنی. چرا که مردم ایماندار فراوان اند وظالمان دراقلیت قرار دارند. علاوه بر این بزرگترین عامل برای پیروزی،حقانیت مظلومین و مهمترین عامل برای نابودی ظالمان، ظلم و ستم آنان است. وقتی که ایمانداران بپا خیزند و درراه رسیدن به آزادی نترسند و به خداوند و حقانیت خود متکی باشند و از تفرقه و اختلاف بپرهیزند وآزادی راهدف مقدس خود حساب کنند قطعاً آنرا بدست خواهند آورد. از قدرت مادی ومعنوی و فکری با برنامه سازمان یافته و شناخت دقیق از خود وموقعیت و شرایط و تاریخ مبارزه دین خدا علیه کفرو ظلم در مسیر مبارزه داشته باشند و به ایمان به آیه ها که به ایمان داران مژده می دهد: سر انجام هرظالم و خونخوار،هلاکت ونابودی است، باید به پیروزی خود یقین داشته باشند.

بلی خداوند متعال قوم ثمور را به هلاکت رساند چون در برابر کافران و ظالمان تسلیم و از آنان پیروی نمودند و به اجرای دستورات باطل آنان پرداختند.

هر فرد گروه و ملتی که در برابر خواسته های نا مشروع و غیر خدایی ستمگران تسلیم شود به هلاکت و بد بختی وعذاب دایمی خداوند خواهد رسید"قانون و سنت خدا ثابت است و تغییر ناپذیر".

درسی برای یاد گیری جرئت:

داستان هود(ع) درس بزرگی از غیرت و شهامت و جرأت و جانبازی و فداکاری در راه رسیدن به هدف مقدس و دفاع از ایمان وعقیده به ما میدهد. این درس چراغ و نور افگنی است برای هر انسان مصلح و خیر خواه که جان خود را در راه دفاع از حق وعقیده وقف کرده است.

هود(ع) ، پیامبر خدا(ج) قومش را مورد خطاب قرار میدهد ومی فرماید:"من خدا را بر رفتار ظالمانه شما گواه می گیرم و شما هم گواه باشید که من از شرکی که برای خدا قرار میدهید بری و بیزارم".

به این جمله دقت کنید(تمام تان جمع شوید، تصمیم بگیرید و از هر کاری که از دستتان بر می آید، از قتل و اذیت وآزار در حق من، دریغ نکنید.

(c) ketabton.com: The Digital Library

همین آلان بدون هیچ مهلتی دست بکار شوید).

هود(ع) با این جمله قاطع و دلاورانه که از دریایی از ایمان وصداقت و شجاعت و اتکا و توکل به خدا بیرون می آید، میخواهد به کافران و ستمگران بفهماند او از نقشه و نیرنگها وتوطئه های آنها باکی ندارد. قطعاً دوستان خدا ترسو نیستند واز طرفداران کفر و فساد و ظلم، ترس و واهمه ای ندارند.کسانی که در راه اصلاح جامعه قدم بر می دارند و مردم را به سوی پروردگار و راه حق دعوت می کنند از همه بیشتر به چنین ایمان وتوکلی نیازمندترند.

عاقبت کبر و خود خواهی در زمین،هلاکت است:

داستان هود(ع) عاقبت و سر انجام بدی را بیان می کند که در انتظار ملتها و امتهای مغرور و تجاوزکار است.

قرآن کریم قوم عاد را چنین توصیف می کند:" اما قوم عاد در زمین به ناحق به کبر و خود بزرگ بینی روی آوردند. گفتند: چه کسی از ما قدرت بیشتری دارد؟" مگر آنان نمی دانستند خداوندی که ایشان را آفریده است از آنان نیرومند تر است؟ آنان پیوسته آیه های ما را انکار می کردند و نمی پذیرفتند سر انجام تند باد پرسر و صدا و سخت و سردی را در روز های شومی به سویشان وزان کردیم تا عذاب خوار و پست کننده ای در زندگی همین دنیا برایشان بچشانیم. عذاب آخرت خوارترو پست کننده تر است.آنان اصلاً یاری و کمک نمی شوند"فصلت:۱۵-۱۶

قبیله عاد در زمین به فخر فروشی و خود بزرگی بینی پرداختند. با قدرتی که داشتند مغرور گشتند و از هدایت و راه حق خدا رویگردان شدند. سر انجام خداوند آنها را به ذلت و خواری هلاکت دچار ساخت.

این عبرت بزرگی است که قرآن آن را در برابر چشم ما به تصویر می کشاند، تا بادقت بدان بنگریم وبهترین درس را از آن یاد بگیریم.

آنچه که عاد در دورانهای گذشته ادعا می کردند، امروز کشور های بزرگی که در اثر پیشرفت علم و تمدن قدرتمند شده اند، همین ادعا را می نمایند. همینکه بقدرت و ثروت دست یافتند از راه خدا روی بر تافتند و بر ملتهای کوچک غلبه کردند آنان را به بردگی وذلت کشانیده اند و برجان و مال و ثروت شان مسلط شده و به جنایات و غارتگری و حیله مشغول شدند. مگر آلمان هتلری با داعیه خودخواهی و غرور و نژاد پرستی با اعلام و اعلان شعار: آلمان بر تر و بالاتر از همه با توسل بقدرت در زمین به فساد نگرایید و سر انجام بعد از شکست بدست متفقین، اکثر جوانان آنکشور کشته شدند؟ ظالمان قطعاً به هلاکت خواهندرفت.

طلب گذشت و توبه و آثار آنها:

خداوندمتعال بوسیله پیامبرانش به همه ملت ها دستور داده که از گناه وفساد دست بکشند وا زگناه ولغرش های گذشته خود، درخواست آمرزش و عفو کنند وبا پشیمانی و توبه بسوی پروردگار خود باز گردند تا از نعمتهای الهی محروم نشوند. رحمت و برکت خدا شامل حالشان گردد واز خشم وغضب اونجات یابند.

هود، پیامبر خدا بر قومش وعظ کرد و قرآن می فرماید:" ای قوم من از پروردگار تان درخواست گذشت وعفواز گناهان تان کنید . با توبه و ندامت به سوی او روی آورید آنگاه آسمان را برایتان پر خیر وبرکت می نماید و بر قدرت گذشته تان می افزاید"هود:۵۲.

"از خداوند طلب آمرزش و عفو کنید. پس با توبه و پشیمانی به سوی او باز گردید بی گمان پروردگار من نزدیک است و جواب درخواستها را میدهد"

وقتی انسان از گناهی که مرتکب شده پشیمان شود و با خلوص نیت به سوی خداوند روی آورد و با کار خدا پسندانه جبران کند، اثر گناه و فساد از قلب و عقل فرد یا نظام اجتماع از بین می رود فرد و جامعه صالح میشوند.

بقیه از صفحه(۶۹)

ورزش در افغانستان...

پاسخ: به شما آشکار است که همیشه میله های باستانی ما پیوسته با فعالیت های ورزشی همگام بوده،و ملیه نوروز که یکی از کهن ترین عنعنه مردم ما میباشد. که در گذشته از ان تجلیل بعمل می آمد. و حالا هم در کشور ما این میله باستانی تجلیل میگردد. و کمیسیونی که تحت نظر وزیر اطلاعات و فرهنگ تدویر میگردد. نماینده یی از کمیته ملی المپیک نیز در آن شرکت جسته است. و قرار است طی سه روزیکه این میله باستانی تجلیل میگردد. نصف این سه روز را ما با رژه های ورزشی خود رنگین بسازیم.

سوال: در این اواخر مسابقات ورزش بزکشی به پیمانه زیاد براه انداخته میشود، دلیل آن چیست؟

پاسخ: چون ورزش بزکشی یک ورزش ملی وعنعنوی میباشد و در قانون اساسی نیز ذکر گردیده که باید از ورزش های عنعنوی حمایت صورت بگیرد. و زیاد تر مسابقات این ورزش ها براه انداخته شود، و یگانه دلیل آن همین است.

سوال: ورزشکاران شکایت از نداشتن سهولت های وسایل وعصریه دارند. شمابرای آنان چی وعده میدهید؟

پاسخ: از طرف دولت برای ما بعضی از کمک های صورت گرفته، که میتوان از ساختن بعضی از ذال ها، جمنازیومها و میدانهای سپورتی یاد آورشد. کمیته ملی المپیک برای تیم های منتخب و ورزیده خود تا حد امکان وسایل وعصریه تهیه نموده ولی تا حال قادر نگردیده که برای تمام ورزشکاران وسایل و عصریه تهیه کند.

سوال: آیا ترینر های خارجی غرض تمرین به ورشکاران فعلاً در کمیته ملی المپیک حضور دارند؟

پاسخ: کمیته ملی المپیک به ترینر های خارجی بسیار ضرورت دارد. ما کوشش کردیم تا ترینر های خارجی را از کشور های خارجی بخاطر آموزش ورزشکاران ما به کشور دعوت کنیم که خوشبختانه توانستیم دو ترینر از کشور های آلمان و جاپان را دعوت کنیم. که ترینر آلمانی در بخش فوتبال فعالیت میکند و ترینر جاپانی هم در بخش پهلوانی فعالیت دارد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

این صفحه را مرد ها نخوانند

تأثیرات سوء مواد مخدر بالای خانم های حامله و جنین

آغاز حمل یا بار دار شدن خانم با عملیه القاح شروع میگردد.

القاح: عبارت از یکجا شدن گامیت های مذکر(سپروماتوزوا) و مونث(اوسایت ها) بوده که در نتیجه آن یک ریشم یک حجروی یا زایگوت تشکیل می گردد.

عملیه القاح در انسانها در قسمت امپولای نفیر(تخمدان ها) صورت میگیرد و بعد از طی یک سلسله مراحل مختلف غرض نشو نمای بعدی در رحم به حیات خویش ادامه میدهد.

حیات داخل رحمی شامل دو مرحله میباشد.

الف: حیات رشیمی(دو ماه اول)

ب: حیات جنینی(بعد از دو ماه الی ولادت)

که هر دوره یا مرحله را جمعاً بنام دوره قبل از ولادت یاد مینمایند که تقریباً ۲۶۶ روز را در بر میگیرد. دوره قبل از ولادت را قرار آتی نیز تصنیف کرده اند:

۱- مرحله قبل از منشا و نموی ارگان ها: که این مرحله از عملیه القاح الی اخیر هفته دوم داخل رحمی را در بر میگیرد.

۲- مرحله امبریونیک: از هفته سوم الی ختم هفته هشتم داخل رحمی.

۳- مرحله جنینی: این دوره از هفته نهم داخل رحمی الی ولادت طفل را احتوا مینماید.

زمانیکه طفل تولد گردید این دوره را که بعد از آن میآیدبنام دوره بعد از ولادت مینامند.

دوره بعد از ولادت شامل هفت مرحله میباشد.

۱- دوره نوزادی: از روز اول ولادت الی روز دهم.

۲- دوره شیر خواره گی: از روز یازدهم الی ختم یک سالگی.

۳- دوره طفولیت: از شروع دو سالگی الی ۱۱ سالگی. دوره آغازجوانی: از شروع ۱۲ سالگی الی ختم ۱۴ سالگی. دوره جوانی کامل: از شروع ۱۷ سالگی الی ۲۱ سالگی.

۴- دوره پخته گی کامل: از شروع ۲۲ سالگی الی ۶۵ سالگی.

۵- دوره پیری: بالاتر از ۶۵ سالگی.

فهمیدن دوره های قبل از ولادت و

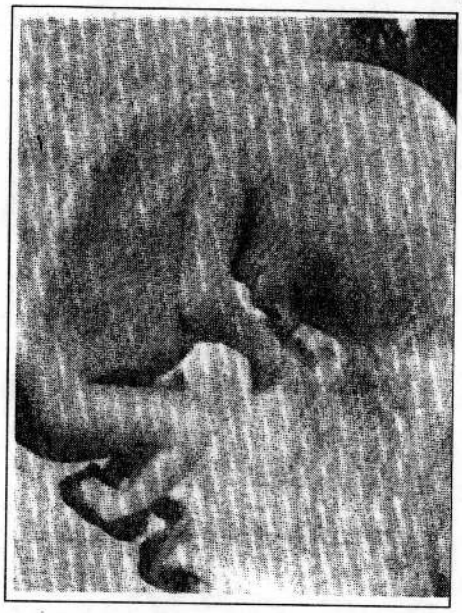

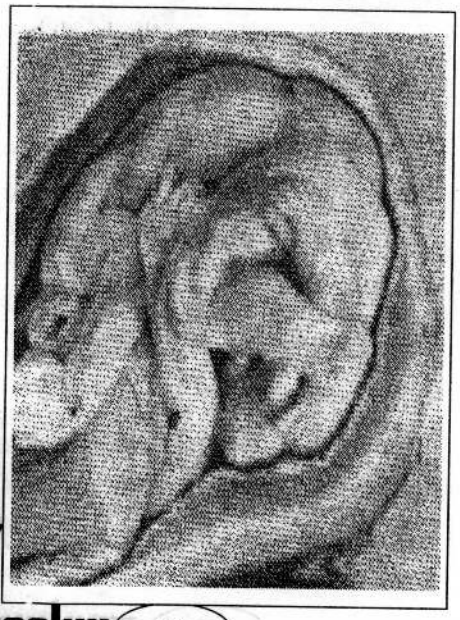

(c) ketabton.com: The Digital Library

بعد از ولادت برای ما ارزش بسزایی از لحاظ تاثیرات سو مواد مخدر بالای خانم های حامله، جنین و اطفال دارد.

بسا از خانم های حامله زمانیکه از مواد مخدر استفاده مینمایند علاوه بر اینکه به صحت خویش صدمه وارد مینمایند جانجوری طفلک داخل رحم را نیز به مخاطره میاندازند.

مادر های حامله دراثر استفاده از مخدرات دچار تشوشات عصبی، هضمی، تنفسی، دوران خون و بولی و تناسلی گردیده و تکالیف ذیل در اعضای آنها عرض اندام مینماید:

۱- پروسه جذب مواد غذایی مغذی مختل میگردد.

۲- مصاب به سوء تغذی میگردند.

۳- مقاومت عضویت شان روز تا روز پایین میآید.

۴- زمینه مداخله مکروب ها مساعد شده و با انتانات گوناگون مواجه میگردند.

۵- عصبانی مزاج وهیجانی گردیده واین حالت توام با رعشه(لرزه) دست ها ولب ها میباشد.

۶- غلظت خون تغییر نموده و باعث میگردد تا جریان خون در بین اوعیه دموی، شرایین، وریدها و عروق شعریه به کندی مواجه شده وداد ستد مواد انرژی را به حجرات و مواد فضله از حجرات به تعویق میافتد. و این هنوز هم زمینه سو تغذی مادران حامله را تشدید می بخشد.

روی هم رفته تکالیف فوق الذکر تنها شامل حال مادران حامله نمانده بلکه طفل را چه در حیات داخل رحمی وچه در حیات خارج رحمی (بعد از ولادت) در مراحل مختلفه که از آن یاد آوری نموده ایم جداگانه تهدید مینماید. که مطالعه هر بخش آن خالی از دلچسپی و مفاد نخواهد بود.

علم طب ثابت نموده است که در دوره جنینی، جنین قیافه انسان را بخود گرفته و در ختم ماه سوم جنسیت آن قابل تعیین است وجنین در این ایام در بین مایع امینوتیک غوطه ور میباشد.

۱- محافظه جنین.

۲- جذب مواد اضافی جنین.

۳- زمینه مساعد برای حرکات جنین.

۴- توسیع کانال ولادی در اثنای ولادت به اثر فشار.

در آوانی که مادران حامله از مواد مخدر استفاده مینمایند این مواد از جدار پلاسنتا عبور نموده و تغییرات کلی را در پروسس نورمال جنین وارد مینماید و هکذا بالای مایع امینوتیک نیز تاثیر نموده و مقدار آنرا از حد نارمل تغییر میدهد.

این تغییرات وتشوشات باعث میشود تا وظایف مایع امینوتیک که قبلاً از آن یاد آوری نمودیم بر هم خورده و توأم با عوامل دیگر سرنوشت جنین را چنین تعیین نمایند:

۱- سقط(ضایع شدن طفل).

۲- مرگ داخل رحمی.

۳- معیوبیت های ولادی یا ابنارملتی ها.

۴- ولادت های قبل از معیاد.

۵- ولادت طفل های مصاب به سوء تغذی وغیره.

اگر با این هم طفل از حالات فوق الذکر در امان گردیده، ولادت صورت گیرد باز هم یک طفل معتاد به مواد مخدر در جامعه تقدیم شده است زیرا از مادر معتاد به دنیا آمده است این طفل در دوره نوزادی و دوره شیر خوارگی چون از شیر مادر معتاد به مواد مخدر استفاده مینماید بناءً مانند معتاد کاهل از شر افراد مواد مخدر از نقطه نظر طبی در امان مانده نمیتواند.

زمانیکه دوره شیرخوارگی ختم میشود اعراض و علایم قطع مواد مخدر ظهور نموده طفل نا آرام بوده و سر خود را در دیوار ها میزند و مادرمجبور میشود تا یکی از انواع مواد مخدر را به یک شکل برایش بدهد.

هکذا دیده میشود ذهنیت وذکاوت این طفل با یک طفلی که معتاد به مواد مخدر نیست فوق العاده فرق داشته و دوره مکتب را به تنبلی و ناکامی سپری نموده و دوره آغاز جوانی را که میبایست کسب علم و کمال نماید به انحرافات اخلاقی می گذراند.

بناءً به خانم های حامله و مادران شیر ده لازم و ضرور است که از استعمال مواد مخدر جداً خودداری نموده و نگذارند طفل معصومی را که به اجتماع تقدیم می کنند نا سالم بار آمده و بار دوش جامعه گردد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

زن فولادین

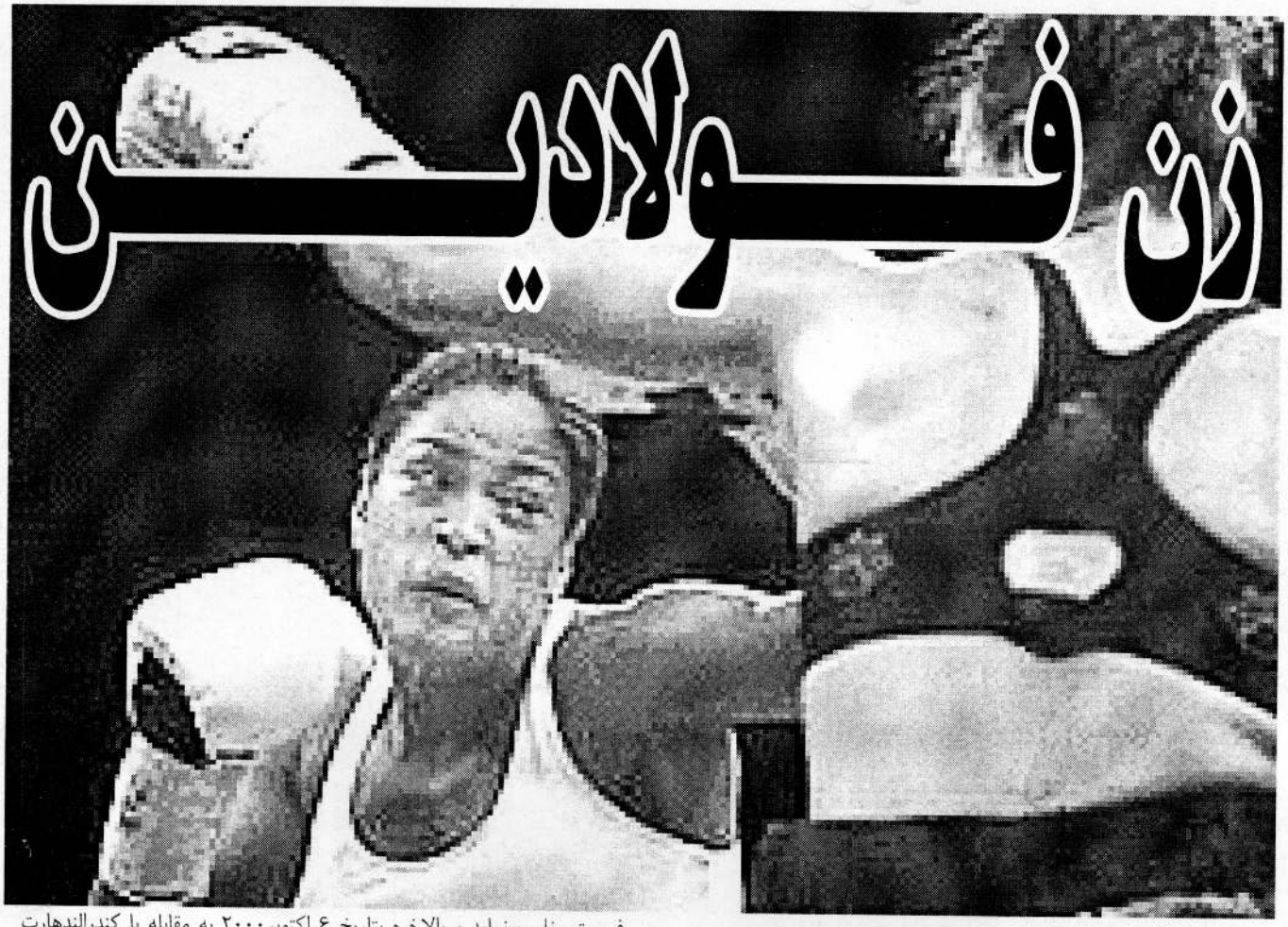

لیلی علی که دختر قهرمان مشهور بکس محمد علی کلی می باشد بتاریخ ۳۰ دسامبر۱۹۷۷ در ساحل میامی ایالت فلوریدای امریکا چشم به جهان گشود.

اگر قوه را در نظر بگیریم او را بطریی که برای ساعتها کار میتواند مشابه کرده می توانیم. لیلی در بکسنگ همانند پدر خود یک شکل افسانوی را بخود گرفته که تا بحال هیچ رقیب او موفق نگردیده که او را شکست بدهد. او مانند طوفان میاید و حریفان خود رامانندخس و خاشاک نابودمی کند.

او جوانترین فرزندمحمد علی و یرونیکا پورشی اندرسن می باشد.

گرچه در ابتدا لیلی بکسنگ را چندان مهم نمی شمرد و به فراگیری دروس خود ادامه داد، اما تشویق و خواهش پدرش منتها به شروع تمرینات ابتدایی او در بکسنگ وقهرمانی او در عرصه کمر بند وزن میانه باعث شد که دروس خود را برای چندی متوقف کند. با وجود آنهم اودیپلوم خود را در تجارت از پوهنتون سانتامونیکایی کالیفورنیا بدست آورد.

همانند پدر خود او نیز دارای رفتار تیز و حمله عاجل می باشدکه حریفانش را متحیر می نماید ونتیجه آن۱۶موفقیت او که۱۳آن سبب ناک آوت شدن حریفانش شده.

بتاریخ هشتم اکتوبر۱۹۹۹ لیلی در اولین مقابله خود ایریل فاولر را در ظرف۳۱ ثانیه ناک اوت نمود و همانند محمد علی بالای سر حریف مغلوب ایستاده شد و نعره فتح را بگوش شنوندگان رساند.

او بزودی توانست در هفت مقابله دیگر خویش نیز حریفان خود را به زود ترین فرصت مغلوب نماید و بالاخره بتاریخ ۶ اکتوبر۲۰۰۰ به مقابله با کندرالندهارت قهرمان آن وقت به میدان آمد و بعد از یک مقابله طولانی حاکمان بحق او فیصله صادرکردند.

اکنون لیلی جمله کمربندهای وزن خود را دارا می باشد.

برای معلومات بیشتر خواننده گان ما هر یک از مقابله های او را در ینجا برای شما در میان می گذاریم.

۲ مارچ۲۰۰۱ لیلی جیکی فریزر دختر جوفریزر، حریف سر سخت پدر خود را، بعد از ۱۴ روند شکست داد.

۳ می ۲۰۰۱ کرستینارابنسن در روند پنجم مقابله خود با لیلی حواس خود را از دست داد و به زمین افتید.

۸ جون۲۰۰۱ لیلی بار دیگر جیکی فریزر را در مقابل۸۰۰۰ بیننده مغلوب کرد.

۱۷ اگست۲۰۰۲ در یک مقابله جالب لیلی موفق گردید که سوزی تایلر را شکست داده کمربند IBA و یا فدراسیون بین المللی بکس را از آن خود کند.

۸ نومبر۲۰۰۲ در هوتل ستراتوسفیر و یلری محفوذ نتوانست از کمربند های خود دفاع کنند و سر انجام لیلی توانست که در روند سوم او را ناک اوت نموده قهرمانی WIBAوIWBF را نیز بدست بیاورد.

لیلی بعد از این مسابقات الی جون۲۰۰۳ ۶ بکسر دیگر را نیز مغلوب نموده وامکان میرود که امسال هیچ کس قادر به آن نشود که با او به میدان بیاید.

بر علاوه آنکه لیلی یک بکسر خوب است در تجارت نیز مهارت زیاد دارد و رزو دارد روزی رییس جمهور امریکا شود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

امیشا در جنوب ممبی بدنیا آمد ودیپلوم خود را در اجتماعیات از پوهنتون برکلی امریکابدست آورد وبعد از آمدن به هندوستان دریافت که فلم زندگیش را می سازد. اولین فلم او را می توان خوش چانسی اش گفت زیرا در یک دعوتی که فامیل های پاتیل و روشن یکجا در آن شریک بودند راکیشن روشن از او دعوت بعمل آورد تا در فلم (کهونا پیار هی) در مقابل ارتیک روشن نقش ایفا کند. پس بیایید که از زبان خود او بشنویم.

س: چه میخواهید در باره خود به مردم بگویید؟

ج: من یک دختر عادی هستم می خواهم همانطور با من روبرو شوند زیرا هرگاه با من در گفتگو از تشریفات کار گرفته شود احساس ناراحتی می کنم.

س: زندگی تان را چطور به پیش می برید؟

ج: با بسیار احتیاط. نمی خواهم کسی از من آزرده شود یا من ازکسی.

س:از کی متاثر هستید؟

ج: نرگس، می خواهم که رول او را در فلم (طور اندیا) ایفا کنم.

س: آیا شما خود خواه هستید؟

ج: تا به یک اندازه بلی! اما کوشش می کنم که از کثرت آن جلوگیری کنم.

س: در شوهر خود چه را میخواهید که موجود باشد؟

ج: اول عقل دوم پول سوم مقبولی.

س: آیا پول خوشتان میآید؟

ج: بقدر ضرورت بلی نه اضافه تر از آن.

س: اگر شما را از فلم جدا کنیم چه بدست خواهد آمد.

ج: همان امیشای قبلی.

س: آیا شما زیاد می خورید؟

ج: نه اما کم هم نمی خورم.

س: زیبایی را از چه درک می توانیم؟

ج: ازین که شخص مقابل چقدر آرایش کرده.

س: چه چیز انسان را از حیوان متمایز میکند؟

ج: انسان لباس می پوشد. (هاهاهاها)

س: در طول زندگی اگر شما هیچ مردی دوست داشتنی نیابید چه خواهید کرد؟

ج: آن مرد را در انترنت خواهم پالید.

س: چه فکر میکنید شما مهم هستید یا چهره، تان؟

ج: هر دو شیان اما بیشتر مهارت کمره مین.

س: عروسی با کی خواهید کرد؟

ج: با شوهرم.

س: مردن آسان است یا زندگی کردن؟

ج: هیچ کدام.

س: شما در زندگی چه را مشعل راه ساخته اید؟

ج: راستی و صداقت را.

(c) ketabton.com: The Digital Library

ارجن رامپال در سال ۱۹۹۹ بحیث مودل کارش را آغاز نمود. از آن به بعد بیشتر روی پرده، تلویزیون ظاهر میگردد. بنابر این چهره اش میان مردم هند آشنا گردید که یکی از مجله ها بنام (سوسایتی) وی را لقب چهره، سال ۲۰۰۰ داد.

وی در سال ۲۰۰۱ با ایفای نقشی در فلم (مکشا) توانست روی پرده سیمین سینما ظاهر شود. ارجن درین اواخر نقش های زیادی را در بیشترین فلم ها بازی نموده است که به احتمال قوی وی روزی یکی ازبهترین ستاره ها سینمای هند محسوب خواهد شد.

در ذیل گفت و شنود که با ارجن رامپال تهیه شده است میخوانید.

سوال: خود را در سه کلمه تشریح کنید؟

ج: آرام، خوش طبع و محتاط

سوال: چه لباسها را بسیار دوست دارید؟

ج: پتلون ها ی کاوبایی و پیراهن راجهستانی.

س: مهم ترین بخش جامه های شما را چه تشکیل میدهد؟

ج: زیرجامه هایم.

س: اگر مودل نمی بودید؟

ج: من حتماً در بانک می بودم زیرا پول در آنجا نیز هست.

س: شعار زندگی تان چیست؟

ج: زندگی کن و دیگران را نیز بگذار تا زندگی کنند.

س: وقتی کلان شدید چه می خواهید از شما جور شود؟

ج: پیر و متقاعد.

س: در خواب چه می بینید؟

ج: هرچیز بجز از پول.

س:به نظر شما یک دختر زیبایی اش مهم است و یا تحصیل وی؟

ج: هیچ کدام ، فقط پولدار بودن پدر دختر (هاهاها)

س: عقیده به چه دارید؟

ج: به خودم و خدایم.

س: اگر شما را از زمین بکشند چه با خود می برید؟

ج: یک کارتن مارلبورو (ها هاها)

س: آیا شما کسی را غیر از خانم تان (مهرمیا) دوست دارید؟

ج: اگر بگویم فکر می کنم زندگیم را در خطر خواهم انداخت.

س: اگر شما را بجای جورج بوش بگذاریم چه خواهی کرد؟

ج: تمام زندانیان گوانتانامو را آزاد خواهم کرد.

س: به خواننده ها چه پیغام دارید؟

ج: همین که دیگر کمی کمتر مطالعه کنند و کار زیادترا زیرا در زندگی هرکه بیشتر کار میکند بیشتر زنده می ماند

(c) ketabton.com: The Digital Library

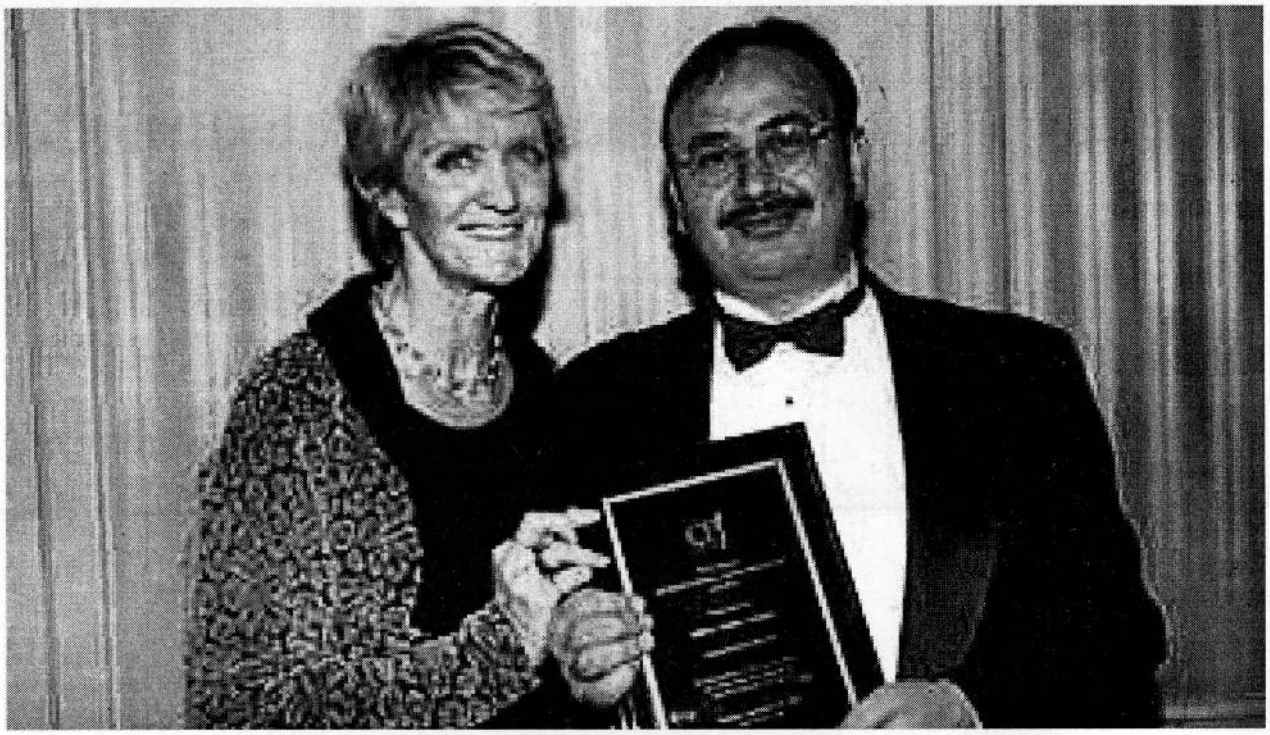

جایزه جهانی آزادی مطبوعات

به داکتر سمیع حامد اهدا شد

با خرسندی فراوان مطلع شدیم که جایزه جهانی آزادی مطبوعات که سالانه از سوی CPJ به روزنامه نگاران ونویسنده گان آزاد اهدا میگردد، امسال به نویسنده و شاعر توانا و گرانمایه کشور داکتر سمیع حامد اعطا گردیده که مجله سباوون این افتخار بزرگ را به مردم افغانستان تبریک وتهنیت میگوید و ضمناً صحبتی را درین مورد با جناب داکتر حامد تهیه نموده ایم که ذیلاً میخوانید:

س: جایزه یی که به شما اهدا شد،کدام جایزه بود؟

ج: جایزه جهانی آزادی بیان به عنوان یک "نویسنده آزاد" به من داده شد. این جایزه سالانه از سوی CPJ به روزنامه نگاران ونویسنده گان آزاد اهدا میگردد.

س: این جایزه در کجا اهدا شد، چه کسانی در محفل اشتراک داشتند؟

ج: در امریکا من دو کنفرانس مطبوعاتی، یکی در نیویارک ودیگری در واشنگتن داشتم. مهمان نیویارک تایمز، واشنگتن پست ولاسنجلس پست بودم. یک روز هم مهمان یک نهاد افغانی به نام Afghan Communicator بودم.

در شب اهداء جایزه بیش از هزارتن از نویسنده گان، روزنامه نگاران وهواخواهان قلم اشتراک داشتند و شب پر خاطره یی بود.

س: آیا ژورنالیست های امریکایی سانسور میشوند؟

ج: آری، روزنامه نگاران امریکایی نیز با سانسور رو به رو هستند؛ به گونه نمونه در جلسه هیئت تحریر نیویارک تایمز به من گفتند که ما در نگارش سرمقاله- مثلاً - مشکل نداریم اما در زمینه نشر"اخبار" با سانسور رو در رویم. روزنامه نگاران امریکا از حاکمیت بوش، به ویژه در پیوند با برخورد او با رسانه ها، انتقاد شدید میکردند.

س: شما در باره ژورنالیزم در امریکا چی برداشتی دارید؟

ج: از دیدگاه من، ژورنالیزم در امریکا بیشترینه زیر فشار امریکا طلبی است، یعنی به سخن آن روزنامه نگار معروف در امریکا وطن پرستی را با ژورنالیزم آمیخته اند. من در همان جلسه هیئت تحریر نیویارک تایمز گفتم که دانیال پاریل اسناد نامنهاد(کمپیوتر) را به

(c) ketabton.com: The Digital Library

سی. آی. ای. داد، این یک کار مغایر با اصول ژورنالیزم بود؛ حالا اگر شما میگویید دانیال این کار را به سبب وطن پرستی انجام داده است؛ پس از آنجا که زمان، زمان جنگ است، القاعده هم حق داشته که او را سزا دهد. پرسیدم که این درست است یانه، ژورنالیستان از این شاخه به آن شاخه پریدند!

س: چرا در افغانستان بسیار نشریه ها به زودی سقوط میکنند؟

ج: مشکلاتی که سبب سقوط یا سکوت نشریه ها میشوند، نخست مشکل اقتصادی است؛ تمام نشریه ها از این دیدگاه وابسته استند، وابسته اشخاص، احزاب و یا نهاد های هزینه پرداز. این نشریه ها فقط تازمانی ادامه دارند که به اصطلاح فند دارند. شش ماه، یک سال... برخی نشریه ها فند میگیرند تا چاپ شوند و برخی دیگر چاپ میشوند تا فند بگیرند. مدیریت درستی نیز برای کاربرد آن فند و درکنار آن یافتن راهکار های ابتکاری بازاریابی وجود ندارد.

کمتر روزنامه نگار فرهیخته و کار آزموده داریم تا صورت و سیرت نشریه خود را شایسته و بایسته گرداند. نشریه ها مخاطب مشخص ندارند و راهبرد ویژه خود را نیافته اند، نود و نه در صد نشریه ها"دکان بقالی" هستند و در آنها از نصوار گرفته تا واسیلن و گندنه و گِل سرشوی یافت میشود. اگر نشریه ها بتوانند راهبرد ویژه خود را ترتیب دهند هم امکان هزینه یابی دارند وهم بازار یابی آنها آسانتر است.

مشکل دیگر نبود نویسنده است، در افغانستان شماره نشریه ها- چه رسد به نویسنده ها- بیشتر از خواننده گان است؛ به همین سبب است که چندین نشریه گاهی گروه دبیران مشترک دارند. انرژی ما پراگنده است. دلایل دیگر را نیز میتوان یاد کرد که از حوصله این گفتگو بیرون است. شما از نشریه هایی که سقوط میکنند حرف میزنید... شما سقوط را به مفهوم چاپ نشدن به کار برده اید؛ از نظر من بیشترین نشریه هایی که چاپ میشوند نیز سقوط کرده اند، زیرا یا محتوای تکراری دارند و یا فقط پرکاری میشوند. درست است که بیشتر مسوولین نشریه ها خود از آگاهی لازم بهره ندارند و گاه زیاد بی سواد تشریف دارند، اما میشناسیم نشریه هایی را که مرتب چاپ میشوند، یعنی مشکل مالی ندارند، مشکل کمبود روزنامه نگار فرهیخته هم ندارند، زیرا شماری از نویسنده گان مطرح کارمند یا همکار آنها هستند، اما این نشریه ها نیز مزخرف هستند چرا؟ مهمترین دلیل آن از دیدگاه من نبود"شور" برای کار است. جوشها خشکیده اند. زمانی نویسنده گان،روزنامه نگاری را"پیکار" میدانستند اما امروز بیشترینه"کار" میدانند و فقط سوراخی برای معاش تلقی میکنند. این بحران است ، گوشه تیزی از چرخ بحران کنونی در افغانستان. ما سود باور شده ایم و فایده را بر قاعده برتری داده ایم. من یک "گدامنشی" را در جامعه میبینم... بسیاری ازما در یوزه گر شده ایم... کودکان ما پشت پشت خارجیها برای دریوزه گری میروند، دولت ماگدایگر است، روشنفکر ما تگدی میکند و نویسنده ما به پخته دیگران بیشتر از خامه خود ارج مینهد. یکی ازدلایل برای کوچیدن شور روشنفکری در افغانستان از نظر من این است که یک "ذهنیت عام" یک فراروایت بسته،درکشور ما پدید آمده است که دیگر از دست ما چیزی نمی آید" هر چه هست در آن بالاها، در کاخ سرخ و قصر سفید، تعیین میشود و سرنوشت ما در دست دیگران است... پس کار و پیکار روشنفکری چی دردی را دوا میکند، بهتر است به جای اندیشیدن به جامعه به جام و جامه بیندیشیم. این یک فراروایت نادرست است... اگر روشنفکر افغانستان واقعاً به این باور رسیده است باید خودکشی کند. خودکشی فکری کرده است؛ خودکشی فزیکی کند. در غیر صورت، باید شور گمشده را باز آوریم، شور بخوریم تا شور ما باز آید... ما باید روی مردم حساب کنیم. هنگامی که یک نشریه ساخته میشود، با دریغ مخاطب فرضی مسوولین فقط به اصطلاح فرهنگیان هستند و فکر میکنند که اگر چند شاعر و داستان نویس و نقاش آن نشریه را پذیرفت، دیگر دنیا گل وگلزار است... روی مردم حساب نمیکنند... مردم را در محاسبه نمی آورند...

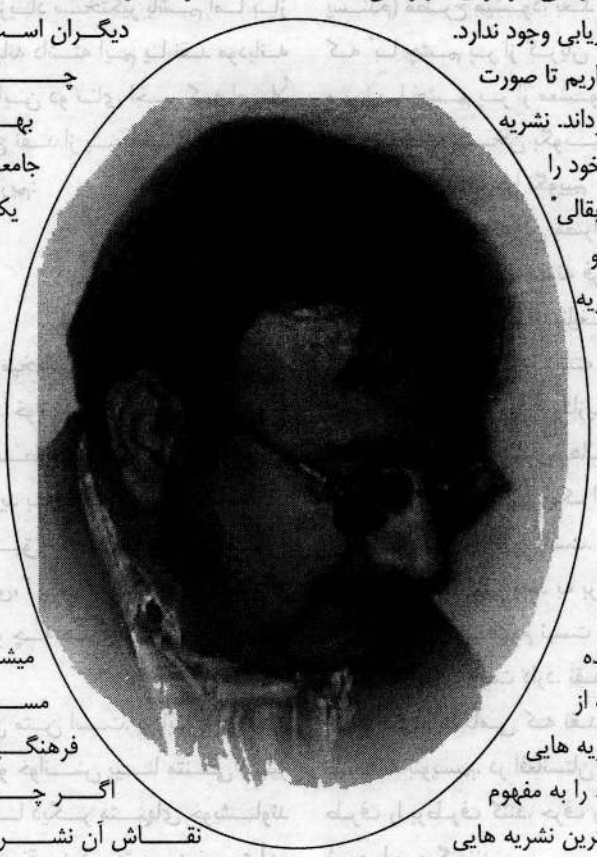

س: کدام رسانه ها در شرایط کنونی افغانستان مهم هستند؟ بعضی ها میگویند رادیو و تلویزیون مهم است...؟

ج: برای آگاهی عامه، رادیو و تلویزیون خوب است، امامطبوعات در تعیین سرنوشت افغانستان نقش کلیدی دارد؛ زیرا در فراز و فرود اوضاع"با سوادها" نقش کلیدی دارند؛ اینها هستند که ذهنیتها را شکل میدهندومشکلات را میسازند و یا راه حل نشان میدهند. با

(c) ketabton.com: The Digital Library

سواد ها مایل به مطبوعات هستند، یعنی این میدان کاغذین را برای زور آزمایی اندیشه گی ترجیح میدهند تا رادیو و تلویزیون را، زیرابحثهای رادیو و تلویزیونی را گذرا و صاعقوی میدانند و بحثهای نوشتاری را پایا واثر گذار. همانهایی که رادیو و تلویزیون ها را کارگردانی میکنند، نیز کارمایه خود را از مطبوعات میگیرند. بناءً از نظر من هر دو مهم است اما ضرور نیست که شماره نشریه ها بیشتر از خواننده گان باشند... برای باز کردن ذهنها، بهترین وسیله، ابزار سمعی و بصری است...

س: شما یک وقت گفته بودید که ما در افغانستان نقد ادبی نداریم، حالا چی نظر دارید؟

ج: از پرسشهای روزنامه نگاری آمدیم به سمت ادبیات... خوب است. آری من گفته بودم، ما در افغانستان نقد ادبی نداشته ایم و نداریم... شاید من زیاد سختگیر باشم اما باز هم تأکید میکنم که ما یانقد ادیبانه داشته ایم یا نقد مودبانه و یا نقد بی ادبانه... شایدبگویید این دو تای اخیر که اصلاً نقد نیست... بگذارید بگویم انواع نقد از پنجاه بیرون است. من بدین باورم که ما سه گونه"خوانش"داریم:

خوانش رقیق

خوانش دقیق

خوانش عمیق

ما متن را بار نخست با رقت میخوانیم، شاید بهتر است بگویم بار اول متن ما را میخواند. خوانش ما رقیق است و از این خوانش کیف میبریم و به اصطلاح، اثر خوش ما می آید یاما را میگیرد! بار دوم(یا شاید بار سوم و چهارم) متن را با دقت میخوانیم، خوانش ما دقیق است. متن را بازگشایی میکنیم: این طنز، این حسامیزی، این استعاره تبعیه، این موسیقی درونی و بیرونی و چه و چه های دگر. این هم درونمایه و بنمایه!

نقد ادیبانه بر آیند خوانش دقیق متن است. در این خوانش کاستیهای زبانی را می یابیم و خوانش بینا متنی نیز میکنیم، یعنی متن را در پیوند با دیگر متنهای خویشاوند آن، بررسی میکنیم. در افغانستان، نقد در بهترین نوع آن، همین نقد ادیبانه است. هر کس که چند کتاب عروض و قافیه و دستور و بدیع وبیان و معانی و چندین کتاب شعر و داستان را خوب خوانده باشد، میتواند نقد ادبی بنویسد... مثلاً نقد های لطیف ناظمی، رحیم الهام و پویا فاریابی نقد های ادیبانه هستند. نقد ادیبانه، مقدمه نقد ادبی است. نقد ادبی بر آیند خوانش عمیق متن است و پس از غواصی در متن نوشته میشود. در نقد ادیبانه ما با باز گشایی متن روبرویم اما در نقدادبی با راز گشایی متن سرو کار داریم. چرا این شعر، از دیگر شهر ها تفاوت دارد؟ واصف باختری چیست؟ قهار عاصی چیست؟(واصف باختری کیست و قهار عاصی کیست کار نقد اخلاقی و تاریخی است)...

یک مثال بدهم. نقد ادیبانه نقد پاره پاره است، متن را مثله میکند. یک مصراع از یک تصنیف احمد ظاهر را، در شیشه یک موتر دیدم:

با چشم پر از گریان ای دوست خدا حافظ

نقد ادیبانه، این مصراع را، این یک پاره را، بیرون میکشد و میگوید آوردن"گریان" به جای" گریه" نادرست است.

"گریان" آدمی است که میگرید... در نقد ادبی، این مصراع در پیوند با کلیت متن(من تعبیر زنده گی متن را می پسندم) مطرح میشود، بعد شاید، منتقد به این بر آیند برسد که "با چشم پر از گریان" یعنی با چشم پر از دوستان گریان و یا با چشم پر از معشوقه گریان. هنگامی که ما میتوانیم این گونه سخن بگوییم و "گریان" میتواند گریه را هم درخود داشته باشد، چرا نگوییم" با چشم پر از گریان"...

البته میدانم، کسی که این مصراع را ساخته چنین منظوری نداشته اما مثال خوبی است. فقط یک نمونه فرضی آوردم. باید بدانیم که کسی که با نقد ادیبانه آشنا نیست باید نابغه باشد تانقد ادبی کند. ما باید توانش ادبی وفرهنگ لازم شاعرانه را داشته باشیم، یعنی توانایی نقد ادیبانه در ما باشد، تا بتوانیم به نقد ادبی بپردازیم. اول باید خود را در "هاله نقد" قرار دهیم؛ مثلاً هاله سبک هنری، هاله ریالیزم، هاله رمانتیزیم، بعد حرکت را بیاغازیم، زیرامثلاً اگر یک اثر سوریالیستی را با هنجار های ریالیزم بسنجیم، مشکل آفرین است. ما نخست باید Zeit geist یا"روح زمانه" متن را کشف کنیم وبعد به بررسی بپردازیم. هنگامی که میگوییم ما نقد ادبی نداریم بدین مفهوم نیست که نقد ادبی یک مفهوم ثابت و ایستا است و هنجار های ثابت دارد. نقد ادبی یک فرآیند است. بر آیند غواصی در متن است. هنگامی که نقد میکنیم، بهتر است بر آیند خوانش نقد را صادقانه بنویسیم. در افغانستان اول میبینند که با کدام شیوه از نقد میتوانند طرف را برطرف کنند. حرف را نمی بینند، حریف را می بینند. بعد همان شیوه را بر میگزینند.

س: برای نویسنده گان جوان چی گفتنی دارید، از تجربه های خود؟

ج: من یک معادله دارم برای خود، خواندن، نوشتن، بازنویسی . نوشته هم به آهنگ تمرین هم به آهنگ تولید... خواندن زیاد مهم است، همان دود چراغ خوردن قدیم، با خواندن توانش ادبی بالا میرود، البته روح خواندن، نوشتن و باز نویسی اندیشیدن است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

از سلسله کشتزار سوخته

خورشید من کجایی سرد است خانه ی من

جمیله آسیون

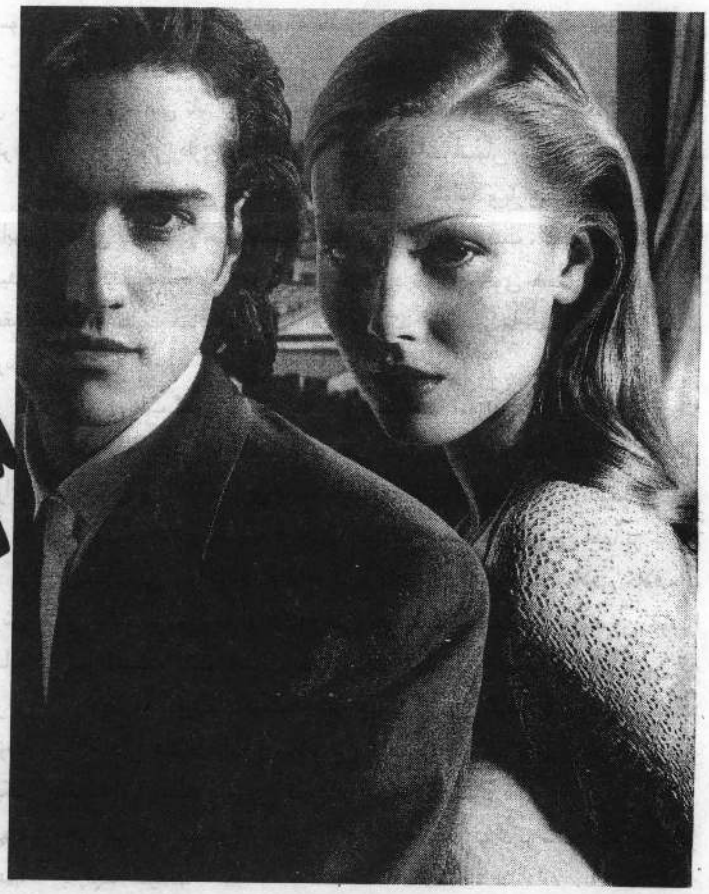

کی میداند بهار از کجا آغاز میشود، کی میداند رنگ ها، رنگ های سبز، زرد، آبی و سرخ راز کدامین دروازه خلق است؟ کی میداند درختان با میخ های راز و نیاز ریشه های شان در عمق خاک چی میخوانند، کی میداند پرندگان بیقرار در پهنای سقف لاجوردین آسمان در جستجوی کدامین گمشده، شان بال میزنند.

اشک- اشک- اشک!

کی میداند اشک مسافر سرگشته ای کدامین مسیر است و لبخند پنجره کدامین التماس،کی میداند صداقت سپیدی شیر و تن سایدن و تن باختن مادری پای گهواره بهانه کدامین اشتیاق است؟

و سلام بر تو ای آفتاب عشق، ای نخستین کلام سپیده بقا در رهگذر و رهگذار بودن و زیستن، ما به جستجوی تو میرویم، به سوی تو می آییم و در صندوقچه های افتیدن و دویدن انگشتان خویش گرمی ترا به سلامتی فرشته نیکبختی هدیه میکنیم و از گرمی سر انگشتان مان فرشته های نیکبختی چشمک خواهد زد و پای خواهد کوبید و برای آدمیان نغمه میخک ونسترن ها را ساز خواهد کرد.

و تو ای پرنده نابینا!

بپر- بپر درخت ترا صدا میزند، بر مژگان انتظارش برای تو آشیانه می سازد، توتنها نخواهی بود، تو با درختی، درخت با آب، آب با دریا، دریا با آفتاب و سلام بر تو ای خورشید عشق که زندگی از تو آغاز میشود!!!

×××

وقتی پسر بچه ای کوچکی بود، بنا بر قوانین ده و دهنشینان با شلاق پدر از خواب، بر میخاست، سوی مسجد میرفت، مقابل آخند و ملا زانو میزد و با شلاق آن ها بر زبانش جاری شد الف...ی بعد قرآن پاک، پنج کتاب، خواجه حافظ، بوستان و گلستان خواند، کارش به دنباله کشید و قصه های ویس و رامین، لیلی ومجنون خواند، وقتی گوسفندانش را به چرا گاه می برد، به گوشه ای می نشست و با آواز بلند چنان گیرا و دلپذیر قصه میخواند که آوازش تا دامنه های دور میرفت ولی همه را قصه می پنداشت و به رسم قصه میخواند. گاهی بچه ها به شوخی عقب او می نشستند وگوسفندان را جایی پنهان می ساختند وقتی او خاموش می شد و به عقب می نگریست، بچه ها قاه- قاه می خندیدندو می گفتند، مجنون آغا گوسفندان چی شد؟ علی سراسیمه تا بلند ترین قله ها به جستجو می پرداخت وقتی نفس زنان بر میگشت، گوسفندان بر جایشان میبود و آواز خنده بچه ها از دور ها به گوش می رسید، مجنون آغا گوسفندانت چی شد؟

آنها مثل همچون بسیاری مردم قریه ملک و زمینی چندانی نداشتند و امور دهقانی زمین های شوهر خاله اش را پیش می بردند و درختم هر کشت شوهر خاله اش که مرد حسابگر، عصبانی و مغروری بود به ده میآمد و در پایان ارقام وحساب که بر شانه های ترازو سنگینی می نمود، چند سیره پس مانده و پیش مانده را عنوان حق الخدمت به آن ها می بخشید، با آنکه دستان آبله بسته، چشمان بی خواب و خسته، شکم گرسنه، استخوان های تکیده از پیه وگوشت اندامش ناراضی بودند و فریاد عدل می کردند با آن هم حرفی بر

(c) ketabton.com: The Digital Library

لب نمی آورد، می ترسید مردم ده برویش نخندند، میترسید، حاجی رسول زمین هایش را به کس دیگری ندهد.

و این رسم و راه با فصل هاتداوم می یافت ودر مسیر فصل ها وسال ها حاجی رسول چاق و چاقتر میشد و با شکمی که با گذشت هر روز جلوتر از قدم هایش ره می جست.

چشمان پف کرده، پیپی کنار لب و عصایی در دست وقتی به ده می آمد ابرو در هم میکشید و بلند، بلند حساب میخواست و باالمقابل پدر علی چون سپیدار نازک و دراز می نمود، لباس هایش رنگ میباخت و قبرغه هایش از عقب لباس هایش نمایانتر می گردید و علی هرگز نتوانست مکتب برود و درس بخواند.

گاه از جوی هاآب را بر زمین جاری می ساخت. گاه علف های هرزه را می چید، وقتی گندم درو می نمود و برای گاو ها کاه می آورد و زمانی هم برای پدرش غذا می برد و گاهی که از جنجال زمین و زمینداری فارغ می بود به دامنه تپه ها می رفت و یگانه کتابی را که باخودداشت،میخواند و بار، بار میخواند با همین سطر ها و صفحه ها قد کشید، پشت لب سیاه کرد و آوازش غور گردید و در مسیر قدم های او دل مادرش قوت می یافت و در پس سایه های رنج وفقر در اندام مردانه و شانه های فراخ پسرش آینده نیک تر از گذشته را نظاره می نمود. نخستین نگاه مرموز حاجی رسول بر سر و صورت علی هنگامی لغزید که او نزدهمین بهار جوانی را پشت سر میگذشتاند، با یک نگاه سرا پای او را ور انداز نموده برای پدر علی گفت: بچه را بفرست شهر، درشرکت استخدامش می کنم، اگر کار توانست پول خوبی برایش میدهم، چشمش باز شود، برای خودش آدمی شود، مردکه زنش را خوب می شناخت و میدانست که بدون او یک روز گذاره نمی تواند گفت: حاجی صاحب ما کجا وشهر کجا، باز کار دهقانی و زمین هابسیار است، مام سال به سال پیر میشم، توان قوت سابق نمانده همه کار ها را علی می کند.

ولی این بهانه ها به جایی نرسید که نرسید و بالاخره از پدر علی قول گرفت که او را بفرستد شهر منزل خاله اش.

مادرش باچشمان گریان، پیراهن و تنبان خامکدوزی را که فقط روز های عید وعروسی آن را پسرش می پوشید، و آن جوره کفش را که پدرش از میله در بدل چند سیر گندم خریده بود، از بکس بیرون کشید، از این جا و آن جا برای پسرش قصه گفت، زن و شوهر پیر تا آنجا که پاها وچشمان شان توان داشت پسر شان را مشایعت کردند و باچشمان اشکبار با او خدا حافظی کردند. وقتی به شهر رسید خاطرات کودکیش جان گرفت.

پدرش او را هر نوروز به شهر می آورد برایش اسباب بازی میخرید، بعد پرس و جوی منزل خاله اش را پیدا نمود. با فشردن زنگ وقتی در بازشد. دختری گندمگون و بالابلند با چشمان سیاه و درشت با مژگان بلند، مو های دراز که بر شانه هایش خودنمایی می نمود در لباس حریر سرخ رنگ ظاهر گشت برای لحظه یی کوتاهی خیال کرد خواب می بیند، نگاه علی بر چهره دختر خاله نشست، چشمانش تاریک شد، سرش به دوران افتاد، رنگ از رخش پرید، کلمات در حنجره اش خشکید با دستانی که به وضوح میلرزید، دست تکانداد، نخستین باری بود که او را می دید از مادرش شینده بود که خاله اش دختر ناز پرورده و دردانه ای دارد که نامش خورشید است. برای یک لحظه احساس کرد هر چی گرمی دنیاست در تن او ریخته اند، احساس کرد با خورشید که در آسمان هامی تابد نزدیک و نزدیک میشود، احساس کرد میسوزد، آه ای عشق تو چی قوتی داری وقتی پای در میان می آید، آسمان و زمین به هم میرسند، کوه ها سرخم می کنند، سنگ ها قصه می خوانند و باران ملایمتر میبارد.

وقتی پای تو در میان میشود، سیاه و سپید، زیبا و زشت ، عجم و عرب، دوری و نزدیکی، شاه وگدا مفهوم می بازند، آه تو چقدر قوی هستی که میتوانی در پنجه هایت دماغ انسانی را به بازی بگیری و او را با خود و جهانش بیگانه سازی.

علی زیر لب گفت: براستی مثل خورشید است. سوزنده و تابان!

دختر لبخندی زده پرسید شما علی هستید، پدرم از شما گفته است. علی لبخندی زد و گفت: آری درست است مه از ده آمدیم، دختر بار دیگر لبخندی زد و براه افتاد و علی به دنبالش. زنی که از پله ها پایین می آمد، بر جایش ایستاد، علی او را شناخت، قیافه شبیه مادرش داشت ولی با اخلاقی خلاف او، زن نگاه سرسری به او افگند، علی جلو رفت تا دست اورا ببوسد زن خود را کنار کشید و گفت: بایست، علی رنجیده خاطرشد و سکوت نمود اما همین که بار دیگر به خورشید نگریست همه چیز را فراموش کرد و با دستپاچگی گفت: خاله جان مادرم برایتان سلام می گفت، زن بار دیگر حرفی نزد و با آواز آمرانه ای پرسید، پسر چی کار ها را انجام داده میتانی؟

علی شمرده، شمرده کار هایی را که در ده انجام میداد بر شمرد، دختر و مادر به قهقه افتیدند.

علی با خشم به خاله اش نگریست، چند قدمی بطرف در گذاشت تا آنجا راترک نماید ولی حرف های مادرش به خاطرش آمد و دیدار خورشید، دیگر غرور من در پای او جان خواهد داد، دلش نخواست، خودش را از دیدار آن چشمان نرگس محروم سازد. دوباره بطرف خاله اش برگشت وگفت: مه هرکاره کده میتانم، هرکاره! در اول ها دلش نمی شد، با آن لباس خامکدوزی دستان مادرش و آن کفش های مهمانی روی کار نماید ولی وقتی آفتاب خواست بجنبد، آنقدر علی شنید و شنید ه همه چیزرا پاک از یاد برد، دنبال این کار و آن کار میدوید، تلاش داشت به همه کار ها رسیده گی نماید همیشه لبخندی بر گوشه ای لبش نمایان بود، سحر گاهان از خواب بر میخاست، چای درست می نمود، بوت ها را برس میزد ولباس های آن ها را آماده می ساخت. بازار میرفت، آب می آورد، گل ها و درختان را آبیاری می نمود و به انتظار قدم زدن خورشید دقیقه شماری می نمود، آن گاه بطرف خورشید میدوید و شاخه گل معطری را به او هدیه می کرد.

و خورشید لبخندی تحویل میداد این لبخند چون خنجری در قلبش راه می کرد و مثل کودکی که بازیچه تازه ای یافته باشد بی اراده دست میکوبید و می خندید وگاهی همگام با خورشید قدم می گذاشت واز ده و مردمان ده برایش قصه می گفت وخورشید بی توجه به قصه های دهکده در دنیای دیگر سیر می نمود.

گاهی حاجی رسول و پسرانش داد میزدند، کدام گور بودی دهاتی لعنتی بدو، بدو مثل برق باش!

(c) ketabton.com: The Digital Library

شب ها قرار و آرام نداشت وقتی سر به بالین میگذاشت، خاطرات آن روز جلو چشمانش رژه میرفت. بر جایش می نشست، حرف های او در گوش هایش زنگ میزد، نمی توانست چشم به هم نهد به انتظار صبح بود که بار دیگر خورشید را ببیند. زمانی که در چند قدمی خورشید می رسید دیگر توان پیشروی را نداشت بر جایش میخکوب میگردید و چون درختی در هیاهوی باد بر خودش می پیچید، زرد می شد و دانه های درشت عرق بر پیشانی ولای موهایش می نشست.

رفته، رفته این عشق در قلب و روان علی خانه کرد، قسمتی از قلبش شد، تمامی قلبش شد، تپش های قلبش شد، با دیدن خورشید فراموش کرد که او چرا به شهر آمده بود با دیدن خورشید فراموش کرد که حاجی رسول چی گفته بود وچی کرد، با دیدن خورشیدفراموش کرد که یگانه فرزند پدر و مادرش است، اوفراموش کرد که مادرش در سوز فراق او اشک میریزد، او فراموش کرد که خدمتگاری بیش نمی باشد. او فراموش کرد که چند ماهش است که او به آنجا آمده است. کم میخورد و کم میخوابید، چرتی و پریشان بود، نامه هایی را که پدرش برای او میفرستاد، ناتمام به گوشه ای میگذاشت. گریه می نمود و میگفت: خدایا در عجب عذابی ماندیم، شب ها ناوقت ستاره می شمرد، عقده ای دلش را پر می نمود و می نالید، خدایا تو کمک کن، ما کجا و خورشید کجا، مه یک دهاتی بیسواد و او دختر شهر و پوهنتون، ما دهقان و این ها زمیندار، ما غریب و این ها سرمایه دار، باز خورشید مره دوست نداره، یک روز که او سوال کرده بود با کی عروسی خواهدکرد، خورشید گفته بود، با کسی تحصیل کرده، ثروت داشته باشد و هوشیار هم باشد نه مثل تو ساده و بیسواد ولی این حرف ها به جایی نمیرسید، این گپ ها درد او را تسکین نمی توانست، اینگپ هاشعله فروزان شده درونش را تسکین نمی بخشید.

این گپ ها به رشته های دماغش نمی رسید او یک چیز را می دانست که خورشید را می پرستد و دوست دارد ولی خورشید نگاه هاوپیش آمد او را بر وفق ساده گی یک پسر دهاتی می دانست و برای همین بود که برویش لبخند میزد. یک و نیم سال بعد از آمدنش یکروز متوجه شد که رفت و آمد بیگانه ها به ان خانه زیاد و زیادتر میشوند، برای او دستورات کار های بیشتری سپرده میشود.

بعد از مدتهای زیادعلی میدید که خاله اش صالون پذیرایی را با ذوق خودش می آراید و دستور خوراکه های مختلفی را میدهد، همه اعضای فامیل ازمهندس نام میبردند ولی او دیگر تحمل نتوانست، اصلاً توانایی آن را نداشت که راز عشقش را فقط برای سوختنش نگهمیدارد روزیکه مهمانان سر رسیدند زمین و زمان را نمی شناخت در را باشتاب باز کرد و در حضور همه خود را به پای حاجی رسول انداخت، پای او را بوسید و گفت: شمارا به خدا خورشید را به کسی دیگر ندهید، من او را دوست دارم، من برای او جان میدهم. یکی از پسران حاجی رسول کشان، کشان او را از اطاق بیرون نمود. بعد از رفتن مهمانان علی در زیر زمینی منزل با دستان و پا های بسته زیر مشت و لگد حاجی رسول و پسرانش غرقه در خون بود ولی نه آه می کشید، نه شکایت داشت و نه برای دفاع از خودش حرکتی می نمود.

به چشمان یک، یک آنها نگریسته، میگفت: خورشید، خورشید، با شنیدن این خبر بیشتر از علی مادر خورشید به جنون رسیده بود و میغرید، دهاتی بیچاره عاشق شده، اصلاً نمی فامه که پای خوده برابر گلیم خود دراز کند، برای پدرش حواله دادند و پس از سال های دراز زن وشوهر راهی شهر شدند اما هیچ کس از دیدن آن ها مسرور نشد، غبار ثروت چنان جلو چشمان مادرخورشید را فرا گرفته بود، که با احوال پرسی مختصری به طبقه بالا رفت و حاجی رسول با آب و تاب بسیار یک راست سه پیوند دروغ از رویه علی در مقابل خواستگاران دخترش حکایه کرد، مرد به زیر زمینی رفت بی آنکه به پسر نگاه کند با تسمه یی که درکودکی او را ادب می نمود، شروع به لت و کوب پرداخت. دل مادرش لرزید، دست شوهر را گرفت و گفت به لحاظ خدا نزن، او یگانه پسرم است، او را به ده می بریم، نزد خودمان، کاش به این شهر شوم نمی آمد، علی سر به زانوی مادر گذاشت و مادر با دستمالی سر وصورت پسرش را پاک نمود آن ها منزل حاجی رسول را ترک کردند، مادرش فریاد میزد، یک تارموی بچیمه مه به صد تا مثل این خانه ها نمی تم و علی به خیال اینکه بتواند خورشید را فراموش نماید به قریه شان برگشت ولی دیگر آن علی سابق نبود، مثل یک مرد سالخورده و علیل به گوشه ای نشست. تادامنه های دور، بر کشتزار ها و مرغزار ها رفت، کتابش را برداشته مثل سال های قبل به دامنه تپه ها رفت اما کتاب را نگشود،خودش کتابی بود برای خودش عقربه ها جلو چشمانش با تنبلی بر همی میخوابیدند. احساس می کرد دهکده باهمه زیبایی اش سرد- سرد است، شب ها در خواب چیغ میزد دیری نپاییدکه طاقتش طاق شد و شبی پنهان از پدر ومادرش فرار نمود و به شهر امد، فقیر دروازه خورشید شد، همه روز کنار درآن ها می نشست تا مگر باری خورشید را ببیند. اورا به پولیس تحویل دادند. مدتی توقیف و دوباره راهی منزل خورشید گردید، پدر خورشید پلانی سنجید و با خوشرویی او را به منزل پذیرفت وگفت: خوب علی تو میخواهی با دختر خاله ات عروسی کنی؟ علی که از ذوق میلرزید با کلالت بار، بار گفت: بلی، بلی، بسیار خوب ولی تو میدانی برای این کار به پول ضرورت است، علی پرسید چقدر؟ مرد جواب داد پنج هزار لک(پول سابق). علی با تعجب تکرار کرد پنج هزار لک؟

بلی پسر جان با حلوا_ حلوا گفتن که دهان شیرین نمی شود، تو باید انتظار بکشی، کار کنی وقتی این پول را آماده کردی من دست خورشید را به دست تو میدهم، علی دست کلفت حاجی رسول را در دست گرفت و گفت: قول میدهی که خورشید را برای کس دیگری نمی دهی؟

مردگفت: هان قول میتم، قول مردانه!

او با صفای مردمان ده که بزرگترین معامله ها را به اعتبار قول انجام میدهند ازجا برخاست، در راهرو خورشید را دید او لبخندی بر لب نداشت، دلش به حال علی میسوخت، خواست چیزی بگوید ولی سکوت کرد او پدرش را خوب می شناخت، به هیچ قیمتی حاضر نبود او را به علی بدهد، سکوت کرد، صلاح بر آن دانست که علی برود، شاید همه چیز را فراموش کند، شاید دختردیگری راه او را عوض کند.

علی راه پر خوف وخطر سفر را پیش گرفت، نصایح پدر ومادرش به جایی نرسید وچون پرنده صحرایی بال زد و راه جست از مرز غزنی...قندهار و کویته

(c) ketabton.com: The Digital Library

و پشاور گذشت، از مرزی به مرزی، از شهری به شهری منزل کرد، در مسیر راه تانه و تل سیاه و سپید را شناخت، زندان های که آدم های حیوان صفت، با موزه های بلند و دندان های گوشت خوار به نام افغانی میتازند. میکوبند- برق میدهند، فحش میگویند، گوشت میدرند، گرسنه می گذارند، در سرما وگرما تن ها را برهنه می کنند، چنان که با جسم بی روحی معامله نمایند. کسی به موهایشان چنگ زد، کسی برویش سیلی حواله کرد، آن دیگر موهایش را از ته تراشید ولی او خم به ابرو نیاورد، شب های بسیاری گرسنه خوابید، برای جرعه آبی نفس داد و نفس گرفت، پیش رفت و پیش رفت تا به شهری رسید که آسمان خراش های آن با زور قوت جوانان مجبور افغان که به بهانه های فقر، جنگ، بیکاری، مردن و بی سرپناهی آنجا ها پناه آورده بودند، آباد شده بود، شهری که پر بهاترین سرمایه جوانان با پول اندک به فروش می رسید. و از عرق دستان و پیشانی آن ها خاک، گل میشد و به دیوار می چسپید او همه روز ها شنید و شنید افغانی بجنب، بجنب، این جاکه خانه پدرت نیست، این جا که پول از هوا نمی آید، کار های مختلفی را آزمایش کرد، در اول ها کار های بنایی می نمود. ومثل تمام جوانان به طبقات بالا سنگ و سمنت حمل می کرد.

لوله های آهنین وزنین را تا و بالا کرد. آنقدر دید و دید که خودش معمار قابلی شد.

چند ماهی بعد به خاطر حقوق دعوایش بلند شد آنجا را ترک نمود و به باغبانی پرداخت، زمانی هم در فابریکه های مختلف پای ماشین های مختلف ایستاد، خشت مالی کرد، کنار کوره سوخت. و آخر الایام ویرنگ کاری فرا گرفت و همه این کار ها سال های درازی را در بر گرفت. هرماه پول هایش را می شمرد، با غذایی ناچیز قناعت می نمود، تفریح و گردش را بر خودش حرام ساخته همه وقت کار میکرد، در سال های اول نامه هایی از پدرش می رسید بعد این سلسله قطع شد. در ششمین سالی که مصروف ویرنگ کاری در ساختمانی بود، بطور ناگهانی دستش لغزید و از طبقه سوم سرنگون شد اورابه شفاخانه بردند کسی امید زندگی او را نداشت، روز ها در حالت اغما قرار داشت،چندماهی بستری ماند ولی با روشنی عشق خورشید چشم گشود، خواست از جا بر خیزد ولی از نگاه های حیران داکتران، نرس ها و دوستانش ترسید، احساس کرد سبک- سبک شده است، احساس کرد عضو بدنش کسر شده است ناگه به بازوی قطع شده خیره شد،چیغ زد. وقتی از شفاخانه رخصت شد، صاحب شرکت بنا بر معیوبیتش او را نپذیرفت، سایرین نیز در را بر وی بستند. پول هایش را شمرد هنوز نصف مبلغ مقرر شده بود دیگرچاره نداشت، راه وطن را پیش گرفت، دلسرد و مایوس بود، با کسی حرفی نمی زد، همین که به کابل رسید، بار دیگر دلش شور زد،خاطرات گذشته، یاد خورشید و شوق دیدار خورشید جانش را به لب رساند چند با ربه کوچه آن ها رفت، دوباره برگشت، به دست مصنوعی اش نگریست. او نتوانسته بود، مبلغ فرمایشی حاجی رسول را پوره سازد.

بسیاری چیزها عوض شده بود، ساختمان منزل، دروازه رنگ تعمیر، زنگ را فشرد، قلبش تند می تپید، میخواست فقط یکبار برای آخرین بار خورشید را ببیند، مرد لاغر اندام و متبسم در لباس خواب در را بروی او باز کرد وگفت: با کسی کار داشتید، علی نتوانست حرفی بزند، مرد بار دیگر سوالش را تکرار کرد او با آواز لرزانی گفت: خو... خو...رشید مرد با مهربانی جواب داد، این جا منزل خورشید نیست، علی یکباره سرد شد، منجمد شد، همه جا برایش تاریک و سیاه می نمود،احساس کرد طبیعت در حال فنا شدن است. مرد میخواست برود که علی با آوازی که از چاه بیرون می شد گفت: حاجی رسول میگم، همی جا خانه اش بود.

مرد عینک هایش را به چشم گذاشت با دقت به او خیره شد وگفت: پسر جان حاجی رسول سال های سال است که ملک و زمین ، خانه و دکان را فروخت و امریکا رفت. علی پرسید و دخترش؟

مردگفت: او با مهندس ازدواج کرد ولی نمی دانم این جاست یا خارج. علی از آنجا دور شد و راه قریه اش را در پیش گرفت. همچون مرده های متحرک قدم می گذاشت، همه راه گریست، جرئت مقابل شدن با والدینش را نداشت، نمی دانست آن ها چی حال دارند، سال ها بود که پدرش برای او نامه نمی نوشت.

خود را مرد بد بخت و ناکامی دانست، خود را قربانی یافت، قربانی عشق، قربانی فقر.

در دهکده شان همچنان تغییراتی آمده بود. از دوردید قلعه آن ها فروریخته و بر دیوارهایش موسیچه گک ها خانه کرده اند.از دور دید که دروازه چوبی قلعه آن ها را باد باز و بسته می کند.

از دور دید کسی او را بنام صدا نمی زند وپدرش با بیل بر شانه سوی زمین نمی رود.

از دور دید که از تنور خانه آن ها دودی بلند نیست، از دور دید یگانه درختی را که پدرش دوست داشت، خشکیده است، از دور دید به جوی های خانه آن ها آبی جاری نیست.

از دور دید دو قبر پهلوی هم نزدیک قلعه قرار دارند، نمی توانست جلو برود، نمی توانست فریادبزند، آب در دهانش خشکیده بود از پسر بچه ای که کتاب لیلی و مجنون در دست از آنجامی گذشت، پرسید این قبر ها از کیست؟

پسرک جواب داد: از دو شهید، علی با تعجب پرسیدشهید؟ پسرک گفت: هان پدرم میگوید هر کسی که در انتظار جان دهد شهید است. این قبر پدر و مادری است زن همه وقت نام پسرش را بر لب میراند حتی تا دم مرگ، وقت مردن چشمان او باز بود و بسته نمی شد وقتی او را به گور گذاشتن دو قطره اشک از چشمانش فروریخت، این را همه دیدند و آن مرد؟ مرد هم چند ماه بعد دل دق شد و مرد.

علی با آواز بغض آلود از پسرک پرسید: پدرت دیگر چی میگوید؟ پسرک گفت: پدرم میگوید بعضی ها برای کسی میمیرند ولی بعضی ها زنده میمانند تا بدانند که مردن چی گونه است. هان پدرت راست میگوید.

تو میدانی نام پسری که مادرش تکرار می کرد چی بود.

پسرک بی تامل جواب داد این را همه میدانند، علی... علی... علی...

ختم

کابل

ساعت دوازده شب عاشورا

(c) ketabton.com: The Digital Library

په پکتیا کي په زړه پوري رواجونه

د سباوون مجلې سیمه ایز خبریال صالح محمد کهسار لیکي

شریعت او نرخ

"د مشکلو نرخ ته را سره کېنه"

د تیري ګڼي پاتي

مهمه تصحیح:
ګرانو لوستونکو! د سباوون مجلې د سلمي ګڼې په پنځوسم مخ کي د "شریعت او نرخ" تر عنوان لاندي یوه رپوټ خپره شویده. په مهرباني سره ددي پاڼي د څلورم ستون په اتم کتار کي د "حتي احمد زي" کلمه لري کړي.

ته به دا راته تشرح کړي چي شرم څه ته وايي؟

ځواب: که چا چاته ضرر ورسوله نو ضرر رسوونکي د خپل غلطي په کولو یو پسه او لاندي روپي یعني د ضرر سره سم په لاندي توګه شرم ورکول کیږي:

۱-غوايي.

۲-پسه.

۳-۸۵ افغاني.

۴-درویشت مثله(۴۶۰)افغاني.

۵-درویشت مثله(۱۳۸۰)افغاني.

۶-نه درویشت مثله(۴۱۴۰) افغاني.

دي ته شرم وايي.

- نوداهم راته واضع کړي چه نوا څه ته وايي؟

ځواب: نوا هغه کلمه ده چه سپین ږیري او مشران د پینبي شوي ستونزي کورته ورشي او کوروالا هغوي ته ډوډي تیار کړي او پر دسترخوان کیښودل شي نو هغه مشران پر هغه ډوډي لاس ونیسي او د خوړلو څخه ډډه وکړي او ووايي چه تر څوزمونږ سوال ونه منل شي، دغه ډوډي نه خورو. دي ته نوا وايي.

که چیري راغلي کسان ډوډي و نه خوړه او سوال یي م نه منل شوي ډوډي خوراک څخه پرته له کوره لاړ شي کوروالا ته ډیر زیات خپګان او شرم دریږي.

- دا به راته ووايه چي ستاسي په خبرو کي کبرجن ډیر یادوي کبرجن څه ته وايي؟

ځواب: که چیري د مدعي او مدعي علیه دعوا وشوه او نرخ ویونکو ته کښیناستل او اختیاري ورکړ او هغوي فیصله وکړه کوم جانب چه ونه منل او دي د فیصلي څخه یي سرغړونه وکړه او د مرکي یانرخ ویونکو څخه جګ شو او وویل دا نه منم هغه ته کبرجن ویل کیږي اویا کوم لوري چي دچا حق پري وي او هغه خبروته ورسره کیښیناستلو څخه ډډه وکړه، هغه هم کبرجن دي.

دا هم راته ووايه چي دود یا ونډي څه ته وايي که په دي هکله معلومات راکړي؟

ځواب: دي څلورو پنځو او یا زیاتو کونریو یو ځاي کیدو ته ونډي یا دود وايي.

- اوس به راشو ستاسي د نرخونو په هکله زه غواړم چه راته ووايي که کومه خلاصه پیغله د چا سره لاړه پلار او مور یي ورسره رضا نه وي پدي هکله ثاسي څه ډول نرخ تیروي؟

ځواب: په ټولو پښتنو کي خلاصه پیغله نشته او هیڅ پیغله بي له رضا د مور او پلار په خپله خوښه میړه نشي کولاي. که چیري داسي معامله پیښه شوه نو مجبوراً هغه هلک او انجلي مري یاني په قتل رسیږي. او که چیري د خلکو له خوا جوړه پکښي راغله د هلک کورني مجبوره ده چي دوه انجلي او دري لک روپیو څخه زیات پور ورکړي او نرخ داهم وايي چه د پور سره شرم هم ورکوي دا د نرخ فیصله ده او پورته نرخ هم تړ شوي دي.

(c) ketabton.com: The Digital Library

- کـــه چـــيري يـــوه نجلي چاته په نامه شوي وي او هغـــه د چـــا سره لاړه ، تاسي د نرخ په ويلو سره کومه فيصله کوي؟

ځـــواب: پـــه داســـي واقعاتو کي که دواړه ســـره ونـــيول شول، بايد ووژل شي د انجلي او د هلـــک کورنـــي بـــايد دواړه ددوي په نـــيولو هڅـــه وکـــړي او دواړه ووژني، که چـــيري انجـــلي دهلک چي هغه يي بيولي ده واده وکـــړي نـــو دا هلک وژل کيږي او بيا د اانجـــلي بـــل چـــا واده کړه بياهغه هلک وژل کـــيږي پـــه همـــدي توګه تر اوه کسان چـــي د انجـــلي سره واده وکړه، وژل کيږي جـــوړه بـــيا په هغه صورت کي کيدلاي شي چـــه انجـــلي د کـــندو څخه لري واده شي يـــاني خـــرڅه شي او يا انجلي د اوم تن چي کـــور تـــر ژونـــد پاي پوري کښيني بيا واده ونکـــړي د پورتـــه فيصـــله يـــوازي په نرخ تماموي او دا نرخ هم تير شوي دي.

دا راتـــه ووايـــه کـــه انجلي کوم بوډا سړي، کـــوڼ او شـــل تـــه د دوه لور په مقابل کي ورکـــړي او د انجـــلي کورنـــي موافقه وکړه نـــو دا انجـــلي کـــولاي شي چه د دي واره سره موافقه ونکړي؟

ايـــا پـــدي هکلـــه نرخ کومه فيصله کولاي شي او که نه؟

ځـــواب: هوکـــي انجلي چه دپورتني کسانو تـــه پـــه ولـــور ورکړ شو او د انجلي پلار او کورنـــي موافقـــه وکړه هغه انجلي هيڅ ډول اعـــتراض نشـــي کـــولاي او په پښتنو کي دا دســـتور دي چـــي تـــر ژوند له پاي هغه سره ژونـــد وکـــړي او تـــن ورته کيږدي.او پدي هکله نرخ کوم بل نرخ نشي تيروي.

- پـــدي هکلـــه معلومات راکړي که يو کونډ ښځه په کورني کي وه او هغه غوښتل چه ميړه وکړي ايا دا کونډ په خپله خوښه ميړه انتخاب کړي او يا که د کونډي د پلارګني يا د خسر ګني له خوا ورته ميړه انتخابيږي، نرخ څه ډول دي؟

ځـــواب: کلـــه چـــي د يو کورني کونډ پاي شـــوه نـــو کولاي شي چه تر آخره دلته کونډ تـــون تـــير کړي او يا واده وکړي دا د خوښه ده خـــو بعضـــي اوقـــات نرخ دا وايي چي د کونـــد لـــپاره مـــيړه پلار کورني يي خوښوي اوپـــه هـــر څو چي ورکړي شي د هغه روپي د کونـــډي کورنـــي ياني دهمدي خسر کور اخلي.

پـــدي مســـاله چـــي يو انجلي واده شه او د مـــيړي پـــه کـــور کي تکليف سره ژوندکاوه او يـــا روحـــي توافقات نه وي او يا ميړه بوډا او يـــا معـــيوب و او. ښځي ځان وواژه. نرخ پدي مساله کي څه ډول رول لري؟

ځواب: که چيري د انجلي کورني پدي سړي دعـــوا وکړه چه دا زما لور تاسي وژلي ده نو خسر يي بايد دا مساله سپينه کړي يا د انجلي پلارته قسم وکړي چي د انجلي ځان خپله وژلي دي پـــس له هغي پلار د انجلي د دعوا او يا د بـــدي حق نلري او که چيري د انجلي پلار پر وپوهـــيده چي لور يي خپله ځان وژلي نو بيا د انجـــلي خسر ته څه نه وايي دا نرخ په پورتني ډول دي:

- که چا پر چا دعوا وکړه چه تا زما ښځه او يا لورته په بدو کتلي دي نرخ څه وايي؟

ځواب: نرخ دا وايي چي بايد همغه چا باندي چـــي دا اشتباه شوي وي به يو تن زړه پيښو لـــپاره قسم خوري بيا مساله حل کيږي او که قسم يي و نه کړ نو بيا پري دواړه وژل کيږي او کـــه چيري يي جوړه يي کوله، يوه انجلي، شرم، بد او څو لکه روپي د مرکه والو له خوا پـــري ايښـــودل کيږي او د دعوا کوونکي ته ورکول کيږي.

- په دي نرخونو باندي ښه پوه شوم اوس به راشو د غلا په باره کي که چا غلا وکړه او ونيول شو، نرخ پدي باندي څه رنګه فيصله کوي؟

ځواب: که چيري يو چا غلا وکړه او پري ثابته شوه نو مجبوره ده چي دري درويشت مثله شرم، او د جنس څو چنده پور را اخيستل کيږي او که چيري منکر شو او اشتباه هم پر چا وشوه نو هغه بايد تا ته قسم وخوري او که بيا پر ده باندي دغه غلا شوي مال پيدا شو نو هغه قسم يي هم بي ځايه کيږي او مجبوره ده چي مال او بدو او شرم سره يو ځاي ورکړي دا د نرخ فيصله ده.

- اوس دا راته ووايه چي که چا کور کي غلا وکړه او د کور د مالک له خوا په شپه کي ووژل شو او صباته د هغه مړي ته خلک راټول شول نو دامړي په کوم نرخ مجرا کيږي؟

ځواب: نرخ دا وايي چي هر څوک د چا کورته د غلا دپاره په شپه کي ورشي او د کور د مالک له خوا په قتل ورسيده، د هغه پور نشته ځکه چه ده په شپه کي د څه لپاره د هغه کورته تللو. بايد هغه هم د بدي څخه خلاص شوي وي.

- که چيري يو ښځه د ميړه په کور کي د ميړي د ورونو په مينځ کي د جنګ خلاصولو په وخت کي په قتل ورسيده نرخ د ښځي پلارګني ته څه ډول فيصله کوي؟

ځواب: د ښځي پلارګني حق لري چي د خپل لور د قتل نيم پور واخلي نو دا معامله به فيصله شي ځکه چي نرخ دا وايي چه اډ(هډوکي) د پلارګني او غوښه(وجود) يي د خسر خيلوده بايد پور چي ښځه په قتل رسيدلي وري کړي. او که وريي نکړي د انجلي کورني کولاي شي چي ښځي د ميړه اډ مات کړي.

پاتي لري

(c) ketabton.com: The Digital Library

"نمی تانه! هیچ کس نمی تانه! دروغگوی شیطان؛ حرامی نا مرد!"
وبدون آن که قصد خاصی داشته باشد، با آوازی پر شور فریاد زد:
چطور نمی تانه؟ کی میگه نمی تانه؟
همه خاموش شدند و در حالی که با حالتی پرسش آمیز به یکدیگر می نگریستند، گوش به سخنان او دادند.
مه می گم می تانه؛ ای خو کار سختی نیس!
بچه شاکوکو از جمع بر آمد و با لحنی استهزا آمیز پرسید:
– اگه کار سختی نیس، کی تانسته؟ بگو دیگه، نه؟!
اوبا سردی پاسخ داد:
– کی تانسته؟! همه می فامن کی تانسته!... "هیبت" همصنفی ماره همه می شناسن، خودش یک روز بری همه تاریف کد چطور خفاشکه گیر آورده بود.
بچه شاکوکو به گونه یی تحقیر آمیز اظهار داشت:
– دروغس! تمامش دروغس! او دروغگوبه مه می شناسم!
و رو به بچه ها کرد و خندید. بچه ها همه خندیدند و چه چنده نفرتباری.
نثارک آتش گرفت و دلش به درد آمد و با فریادی خشماگین گفت:
– دروغس! دروغس!... مه می تانم! مه می گیرمش؛ مه!
بچه شاکوکو با طعنه گفت:
– تو می تانی؟ تو موش؟!
و خنده شدیدی سر داد. همه به شدت به خنده افتادند. نثار در حالی که از سخن او سخت بر افروخته شده بود و یکریز دشنام می داد: "موش خودتی! پدرتس! موش مادرتس! موش نیکه تس" دوید که با او کلاویز شود، بچه ها هر دورا گرفتند و "نثارک می تانه"، "نثارک می تانه"! با تمسخر از هر دهنی می بر امد و وی تحمل می کرد تا بیشتر شان خاموش شدند.
او گام به پی نهاد و با متانت و غرور گفت:
– بلی، مه می تانم! دیگه چی میگین، هه؟ بگویین دیگه!
و با خود گفت:
"حرامیهای بی حیا، بخندین؛ خوب بخندین؛ خرتان ساخته، نی؟!... بیغیرتها!"
یکی از بچه ها که همیشه چاپلوسی بچه شاکوکو را می کرد، با لحنی مخصوص گفت:
–خوب، بفرمایین؛ ببینیم چطور می گیرین!
زد زیر خنده و خنده اش به اندازه یی شدید وبا تکانهای مضحک بدن همراه بود که دیگران را نیز به خندیدن واداشت.
نثار که از این وضع به کلی دلخور شده و بر آشفته بود، با اطمینان کامل گفت:
–حالی خات دیدین؛ نشانتان خات دادم که آسانس یا نی! بتین یک چادره.
"هیبت" همصنف او تعرف کرده بود که چگونه با چادر خفاشی را گیر انداخته بود.
مجالی به دیگران نداد و چادر دخترک همبازیش را که دم دست ایستاده بود وبا شگفتی به آنان می نگریست، قاپید و شتابان از زینه ها به بام بالا رفت.
آوای پرنده گان در میان درختان ناژوی مسجد ولوله یی برپا کرده بود و بچه ها ساکت و آرام حرکتهای او را به روی بام تماشا می کردند وگاهی یکی آهسته به رفیقش می گفت:
" نمی تانه، مزبش نمی تانه. مفت که نیس!"
و دیگران هم به آرامی آن را تکرار می کردند:
" نمی تانه! نمی تانه!"
و آرزوی توانستن سراپای وجودشان را به وجد می آورد.
دل نثارک سخت به قفس سینه می زد و همهمه پرندگان گوشهایش را می آزرد.خیال می کرد پرنده گان هم به وی می خندند و مسخره اش می کنند. خیال می کرد صدای بچه ها را از صحن خانه می شنود که می گویند:
"دورغ میگه؛ نمی تانه!... و کلمه"نمی تانه" در سرش می پیچید؛ آهنگ زشتی می آفرید و می آزردش.
دلش می خواست ثابت کند که می تواند، دروغ نمی گوید؛ و همه را دروغگوی بکشد همه را که دروغگو بودند و چاپلوس و او را تحقیر می کردند و به بازیش نمی گرفتند و پیش مادر اندرش سخن چینی می کردند که:" نثارک امروز مالم د ای خاطرن د ای خاطر زدا!... نثارک امروز شو نویسی خوده ناورده بودا... نثارک امروز از مکتب گریخته بودا..."
و به آموزگار می گفتند:
"نثارک دیروز کتی فلانی چنگ کدا!... نثارک دیروز مردکه ره دو زدا! ... نثارک دیروز ..."
وآموزگار می خیزاندش و چوب می خواست و می زدش و بچه ها همه با نگاههای پر از نفرت تماشایش می کردند، سرش می خندیدند و مادر اندر می زدش و قهر می کرد و به پدر می گفت که امروز چنین و چنان کرده و پدر از چشم سرخ می شد و سیاه می شد و به سرفه می افتاد و خم می شد و فریاد می کشید:
"آخر، بی حیا تو آدم نمی شی؟ مه کتیت چطور کنم؟ هه، چطورکنم؟!"
و باز به سرفه می افتاد و می نالید:
" شما خو مره کشتین! شما خو مره کشتین!"
به دنبال خفاشان که به تیزی پیش می آمدند و می گذشتند، می دویدو چهار چشمی نگاهشان می کرد.در مسیر شان جای می گرفت. چادر را گشوده نگاه می داشت و کاری از پیش نمی برد. نومید می شد و با سرخوردگی و تقلایی دوباره خفاشان را تعقیب می کرد. صدایی به جز تپش تند قلب خود و همهمه شامگاهی پرندگان در میان درختان ناژوی مسجد نمی شنید.
سرش گیج می رفت؛ خسته بود و دلش به هم می خورد. فکر می کرد که چه بکند و چه چاره یی بسنجد؟ یکی از خفاشان را زیر نظر گرفت و به دنبال کردن آن پرداخت. دید وقتی که خفاش به وی می رسد،راهش را کج می کند و ازفراز بالا خانه می پرد.
با عجله از زینه های بالاخانه به بام آن بر آمد و حواس خود را گرد کرد.به انتظار نشست وچادر را آماده نگاه داشت تا ناگهان برخیزد ودر برابرآن قرار دهد.
خفاشی را که زیر نظر گرفته بود بر سرای تاریک همسایه می چرخید و خانه های دور و پیش، همه در عقب پرده یی تاریک واقع بود.صداهای درهم و برهم و غلغله پرندگان رو به خاموشی می رفت. آرامش شب بر همه جا فرود می آمد. افق در خون شفق رنگین بود و سفینه های خاکستری رنگ ابربه پیش میتاختند،سایه کوچکی به سرعت به وی نزدیک می شد.
خودش را آماده کرد وبا حرکتی تند و یکباره چادررا به پیش قات کرد و آواز پدرش را از پایین شنید که فرا می خواندش و دشنام می داد. ترسید و تعادل خود را از دست داد. دو– سه گام به پس رفت و زیر پایش ناگهان با فریادی وحشتناک خالی شد.

کابل ۱۳۵۳

(c) ketabton.com: The Digital Library

مهسا طایع:

شکست جزء لاینفک نمیشود با تقدیر سرنوشت جنگید

لطیفه سیدی پوپل

دنیای نویسنده ها، دنیاییست که تنها خود آنها میتوانندازآن تحلیلی داشته باشند، نویسنده ها عموماً مردمان گوشه گیر، متفکر و دارای سلوک های انسانی به خصوصی اند، راه یافتن به دنیای آنها و قائم نمودن ارتباط با این قشر گذشتن از هفت خوان رستم است. به هر حال هر چه باشد دنیای زیبایی دارند زیرا چکیده ها و تراوش های ذهن آنها است که اجتماع یی را به جهتی سوق میدهد و رهنما میباشد. به مصداق همین گفتار، یکتن از نویسنده های خیلی جوان و پر تلاش که تالیفات زیادی در عرصه داستان نویسی و شعر دارد.جهت گفت و شنود با مجله سباوون فرا خواندم، این نویسنده جوان مهسا "طایع" گرداننده مجله باران و سر دبیرمجله یاد یار بنیاد شهید احمد شاه مسعود است که خودش میگوید:

مهسا "طایع هستم.۲۴ سال عمر دارم. در شـــــهر هرات به دنیا آمدم و فعلاً ساکن کابل هستم با معرفی خودم سلام عرض میکنم خدمت تمام دست اندرکاران ارزشمند و گرامی مجله وزین سباوون و خوانندگان عزیز این نشریه.

به خاطر اغاز خوب صحبت از خانم مهسا"طایع" پرسیدم عمدتاً در عرصه نویسندگی کدام بخش آنرا دنبال میکنید؟

علاقه ویژه من به داستان نویسی است . تا کنون چند اثر به نام های قاصدک، صنم، ناقوس دل ، باورم کن نازنین، شب های بی ستاره، ترفند شور و ناز ونیستی از من به چاپ رسیده که الحمدلله توانسته است رابطه خوبی را با خوانندگان خود برقرار کند. زمستان سال گذشته یک مجموعه دیگر به نام "تا افق راهی نیست" از من منتشر شد که نمی دانم نامش را شعر بگذارم یا نه. زیرا شعر در جامعه ما معمولاً به کلمه های گفته می شود که در قالب های مختلف وزن و قافیه گیرند. اما شعر من چنان که در مقدمه کتاب هم گفتم از وزن و قافیه وعنوان دور است و تنها احساس مرا بیان می کند.

خانم طایع از بهترین شهکار داستانی تان نام ببرید.

داستان های من در مدت کوتاهی چهار-پنج مرتبه تجدید چاپ شدند و من نمی توانم تفکیک کنم که کدام شان بهتر بوده . ادعا نمی کنم که

(c) ketabton.com: The Digital Library

مذ پویایی ماست

هنرمند هستم زیرا تاخلق اثری که بتواند مفهوم مان را به دقیق ترین و ظریف ترین شیوه ممکن ارایه کند، باید راه درازی را بپیمایم. اما نوشته هایم رادوست دارم. زیرا آن ها بخشی از زندگی من هستند و من شاید بهترین سال های عمرم را برای به وجود آمدن آنها صرف کرده ام. طولانی ترین رمان من را که احتمالاً دردو جلد به چاپ خواهد رسید، بیش از پنجصد صفحه است،اما به عقیده من علی الرغم این که رمان های حجیم بیشتر می توانند توجه صاحب نظران و منتقدان را به خود جلب کنند، گاهی می شود که آدم خواسته خود را در یک داستان کوتاه هم طرح کند. بنا بر این خیلی خودم را معذب نمی کنم که حتماً باید حجم کارم بالا برود زیرا به دقت خواننده هم باید بها داد و او را بی مورد، با کلمه و جمله های بی مفهوم و کسالت آور خسته نساخت.

از آنجاییکه که به مردم سرزمینم عشق می ورزم و دوست دارم با آن ها ارتباط داشته باشم از دوسال پیش مجله خانوادگی ای را با نام"باران" به چاپ می رسانم. مسوول این مجله همسرم می باشد و سردبیری آن را خودم به عهده دارم. قضاوت در مورد کیفیت مجله را به عهده خوانندگانی می گذارم که تا به حال باران رادیده اند ومطالعه اش کرده اند. اما برای تقدیم بهترین مطالب و پر بها ترین نکته های که می تواند برای ایجاد یک فضای دوستانه و موفقیت آمیز در کانون خانواده ها نقش ایفا کند، همه ی تلاشم را به کار می گیرم با نامه های بی شماری که به دستم می رسد سراپا شور و اشتیاق می شوم که باز هم بنویسم و بهتر بنویسم و بهترین اش را به خواننده عزیزم هدیه کنم.

از چندی به این سو سردبیر مجله یاد یار، در دفتر فرهنگی بنیاد شهید احمد شاه مسعود فعالیت می کنم و آرزو دارم در این زمینه بتوانم مصدر خدمت باشم.

پرسیدم: ایامی که از کار ومصروفیت منزل فارغ میباشید، چه میکنید؟

اوقات فراغت ام را بیشتر به خوشنویسی اختصاص می دهم. به شدت علاقمند این هنر هستم.

گاهی گل می سازم و گاهی هم موسیقی گوش می دهم. البته بامسوولیت خانه داری ومراقبت از تنها فرزندم محراب وقت کمتری پیدا می کنم که به کار های از این دست برسم.

من که یکی از علاقمندان آثار وآفریده های شما هستم دریافتم که د رکار خود خیلی موفق هستید، خود شما چی میگویید؟

رمز موفقیت من البته در حد نسبی اش داشتن خانواده ای خوب، همسری مهربان که همیشه مرا پشتیبانی و حمایت می کند ودوستان عزیزیست که مشوق و همراه من بوده اند. گفتم در حد نسبی چون معتقدم انسان اول بایدخودش بخواهد و تلاش کند و برای کارش انگیزه داشته باشد. طبیعتاً نقش اطرافیان هم در زمینه چشمگیر وغیر قابل انکار است.

هر نویسنده ای که سعی کند مفهوم رمان اش را به دقیق ترین و ظریف ترین شیوه ممکن پرداخت کند، به نوعی موفق شده است در غیر آن تاسف آور است که نویسنده ای نداند چه می خواهد بگوید.

یک نویسنده موفق باید سعی کند روی خصوصیات فردی و اجتماعی مردم مطالعه کند. داستانش را کامل و روشن بنویسد و نقطه مهمی در داستانش باقی نگذارد. حوادث داستان را منظم پی گیری کند و باعث کشش و انتظار در خواننده

(c) ketabton.com: The Digital Library

گردد. و در عین سادگی اش بتواند با احساس و عواطف انسانی سر و کار داشته باشد.

چی روش خاصی را در نوشته های خود دنبال میکنید؟

در تمام نوشته هایم چه شعر باشد، داستان و یا در مطالب نشریه ها، دوست دارم به خوانندگانم امید بدهم و آن هارا نسبت به زندگی دلگرم سازم و راه برون رفت از مشکلات و در نیفتادن به دام حادثه ها را نشانشان دهم. این خواست قلبی من است و برای تحقق اش تمام توش وتوان فکری و عملی خویش رابه کار خواهم گرفت.

این ساختار عمیقاً در جامعه ما مخصوصاً در فکر و ذهن و بادرک جوانان ما ریشه دوانده است که نمی شود با تقدیر وسرنوشت جنگید. برای تغییر شرایط زندگی شان اقدامی نمی کنند و برای تحقق رویا ها و خواسته هایشان سرسوزنی تلاش نمی کنند زیرا باور کرده اند که نمی شود کاری کرد. مگر کسانی را در موقعیت های ویژه خانوادگی و اجتماعی هستند اما من معتقدم که برای دستیابی به اهدافی بزرگ و بزرگ تر در زندگی باید بیشتر فعالیت کنم و با همکار های دقیق تر و طرح های نوین، بندها و سد ها را بشکنیم و با استقامت در برابر تردید ها و دودلی ها، سرانجام خود را به پیروزی برسانیم. شکست جز لاینفک پویایی ماست.

زمانی درجایی خواندم که الماس ناخالص در زیر ضربات سهمگین و تیغه های تیز، به اوج زیبایی و کمال خود می رسد. هرچه ضربات سهمگین تر باشد الماس زیباتر و ارزشمند تر خواهد بود و هرچه فشار ضربات کمتر باشد ناخالصی ها بیشتر خواهد بود و این تفاوت بزرگیست میان تکه ای ذغال وجواهری گرانبها.

این مطلب به من دلگرمی و امید بخشید. شاید باور نکنید که همیشه بایاد آوری همین مطلب جان تازه ای میگیرم. به نظر من نویسندگی شیوه مشخصی ندارد. هرچه هست شیوه خود نویسنده است و بس. زیرا اگر نوشته و کتابی از یک نویسنده اثر موفقی باشد تضمینی وجود ندارد که کتاب بعدی او هم حتماً موفقیتی کسب میکند. من دوست دارم نوشته هایم ساده و روشن باشند همین.

اگر ادم عاشق نویسندگی نباشد، نمیتواند به این کار ادامه دهد وبعد از مدتی خسته می شود. زیرا نویسندگی جسم را فرسوده می کند، چون نویسنده کار بدنی نمی کند. و طبعاً کسی دوست ندارد ساعت ها بی حرکت یک جا بنشیند. روح را کسل می کند، چون نویسنده مجبور است برای نوشتن از دیگران کناره گیری کند. اما زمانی که نویسنده می داند که دیگران از خواندن نوشته اش لذت می برند، احساس سرخوشی می کند می نویسد تا باز هم در احساسات دیگران شریک باشد.

من در داستان نویسی منتظر الهام نمی مانم،

دایم می نویسم و خود نوشتن برای من الهامبخش است.

دوست ندارم نوشته هایم را باانگیزه چاپ آغاز کنم در آن صورت به نظر میرسد مثل کسی که می خواهد از او عکس بگیرند، حالت خشک و رسمی پیدا می کند. قبل از آن که شروع به نوشتن کنم نکات عمده داستان را در ذهنم تحلیل و بررسی میکنم. بعد نوشتن برایم راحت تر می شود. هر روز می نویسم اما معمولاً بین سه تا چهار ساعتبعد نمی توانم بیشتر ادامه بدهم. طبعم خشک میشود و به کار دیگری مشغول می شوم.

آخرین رمانم که یکی دو هفته قبل به اتمام رسید،بیش از دو سال وقت را به خوداختصاص داد. اگر چه در کنار آن به کار های دیگری نیز پرداختم اما عمده ترین کارم نوشتن رمان بود. حالا از پایان کار راضی هستم و به زودی آن را آماده چاپ میکنم.

همیشه آرزو دارم که راه درست پرداختن به موضوعات مختلف را پیدا کنم. هیچ نویسنده ای نمی تواند به موفقیت کامل دست پیدا کند اما می تواند با نحوه نوشتن کتابش، چیز های بیشتری را بیان کند. به گفته یکی از نویسنده گان بزرگ: رمان باید مثل تبر باشد و دریا یخ زده درونمان را بشکند.

حرف آخر

به نظر من تقاضای خواسته های مان از زندگی با یک شیوه مثبت می تواند به تحقق آن ها بیانجامد.

هیچ چیز مثل موفقیت، موفقیت را نمی سازد. و راز تمام موفقیت ها اینست که بدانیم چی می خواهیم و آنرا عمیقاً باور کنیم. هیچ چیز یکباره ساخته نمی شـــود و کسی نمیتواند یکشبه راه صد ساله را طی کند امـــا

بقیه در صفحه(٦٣)

(c) ketabton.com: The Digital Library

متصدی صفحه : حسینا رشید

شاه محمد نوران: رادیو تلویزیون شکوه دارد

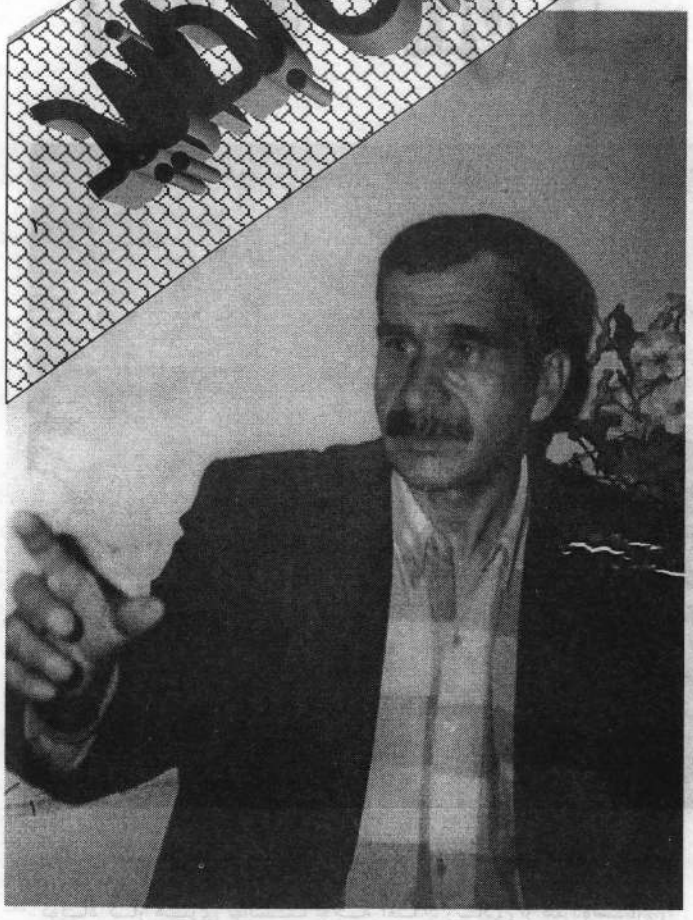

شاه محمد نوران ممثل ورزیده کشور بعد از شش سال مهاجرت در کشور ایران دوباره به وطن برگشته است. او را در دفتر دایرکتران و نویسنده گان نمایشنامه ها ملاقات نمودم در حالیکه از برگشت دوباره اش به وطن راضی به نظر میرسید با نهایت علاقمندی حاضر گردید تا سخنانی با وی داشته باشیم ابتدا از وی در مورد اغاز کار هنری اش پرسیدم او گفت:

هنر تمثیل رابا ایفای نقش در نمایشنامه های مکتب دوران ابتداییه پیش گرفتم. بعداً در طی سالهای پنجا و پنجاه و یک در داستانهای دنباله دار رادیو، رادیو درام و نمایشنامه رادیویی بکار پرداختم.

سیزده سال بعد فراغت از مکتب نظر به شوق و علاقه که به هنر تمثیل داشتم شامل دانشکده هنر ها گردیدم تا اینکه در سال ۱۳۶۷ از دانشکده هنر های دانشگاه کابل فارغ گردیدم.

او در حالیکه از اجرای هیچ نقش هراس ندارد میگوید که تعداد پارچه هایی که در رادیو و تلویزیون دارم از محاسبه خارج است اینکه در کدام نقش ها خود را راحت احساس میکنم باید گفت هر نقشی که از طرف کارگردان برای ممثل سپرده می شود باید آن را دقیق اجرا کند چی نقش کمیدی و یا تراژیدی، مثبت و یا منفی باشد در حالیکه مشخصاً علاقه مند پارچه های کمیدی میباشم و میخواهم زیادتر در پارچه های کمیدی ظاهر گردم.

او به ادامه افزود:

در پارچه تمثیلی خانه کرایی نقش تراژیدی داشته ام و در یک فلم سینمایی ودو فلم تلویزیونی نیز نقشی را بازی کرده ام. دو فلم فعلاً روی دست داریم که در برگیرنده موضوعات خانواده گی ومواد مخدر است.

آقای نوران دوستداران زیادی هنرش را دارد وی در موردکارخود میگوید:

در مورد کار خود قضاوت کرده نمی توانم و این را میگذاریم برای مردم و بیننده ها که آنها در این مورد قضاوت کنند ولی نمایشنامه امتحان با بایسکل ران، نیت بد قضای سر زیاد مورد پسند مردم قرار گرفته است.

او میگوید قبل ازدوره طالبان در سریال شادولا نقش شادولا را اجرا می کردم اکنون تعدادی از نمایشنامه ها را نوشته و کارگردانی می کنم

شاه محمد نوران ضمن شکوه از مسوولین رادیو تلویزیون اظهار میدارد اگر مسوولین به وضع هنر و هنرمندان توجه نکنند ممکن روزی یک هنرمند هم در رادیو تلویزیون باقی نماند و همه مانند دیگر هنرمندان به موسسات خارجی بروند وبعد از آن تلویزیون از موسسات هنرمندان را دوباره خواسته و با معاش دوچند موسسات به کار بگیرد.

نوران قبل از رفتن به ایران به حیث مدیر عمومی نمایشنامه های دری وپشتو کار می کرد وفعلاً بحیث معاون نمایشنامه های رادیو تلویزیون نویسنده و دایرکتر کار می کند.

ازدواج نموده دو دختر و دو پسر دارند و از زندگی فامیلی خود راضی است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

شوهرم را تشویق میکند

پروین مشتعل هنر پیشه تازه کار هنر تمثیل که در مدت کوتاه کار هنری توانست توجه تعداد زیادی از هنردوستان را به خود جلب کند.

اینکه چگونه به هنر تمثیل رو آورد خود او میگوید:

بعد از سقوط اداره طالبان واقف گردیدم که تلویزیون افغانستان در بخش تمثیل به هنرمندان زن ضرورت دارد. نظر به شوق و علاقه که از طفولیت به هنر تمثیل داشتم به دفتر ممثلین بخش دری مراجعه کردم بعد از اخذ امتحان عملاً به کارهنری در بخش تمثیل آغاز نمودم. موفقیتم در امتحان مرا به هنر تمثیل بیشتر علاقمند ساخت.

بایدگفت که در دوره مکتب نیزدر اجرای پارچه های تمثیلی سهم می گرفتم و از طرف فامیل و بخصوص برادرم ضیا الله ظریف که یک شاعر ونویسنده بود در این عرصه تشویق بیش از حد گردیدم.

پروین مشتعل تا کنون در بیش از شصت پارچه تلویزیونی و پانزده پارچه رادیویی که برای انترنیوز بوده نقش داشته است و خوشترین خاطره اش ثبت پارچه ای را میداند که سال قبل در ادیتوریم پوهنتون در آن نقش بازی نموده است که در آن نقش یک مادر را که پسرش را در اثر جنگ از دست میدهد به عهده داشت.

در یک فلم کمیدی تلویزیونی بنام(یک بام ودو هوا) اثر نبی تنها نقش مادر را ایفا کرده ام که از نقشم درآن فلم راضی میباشم او به ادامه می افزاید تا کنون اولین شخصی که در این راه مرا تشویق و راهنمایی کرد هاشم آصفی است که مدیون لطف ایشان هستم در جمله هنرمندان کار حمیده عبدالله، ضمیر کابلی، عبدالله خاکسار و انیسه وهاب را میپذیرم.

به نظر پروین مشتعل هنرمند موفق هنر مندی است که در هر نقشی که از طرف کاگردان برایش سپرده می شود آنرا به وجهه احسن اجرا کند و خودرا در قالب آن نقش بگنجاند. ومقید به اجرای یک نقش کمیدی یا تراژیدی نباشد.

او ازدواج کرده دو طفل یک دختر و یک پسر دارد مشوق اصلی اش در هنر تمثیل شوهرش میباشد.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواندنی های جالب

باور نکردنی

۞ چافنچ پرنده برازیلی از خود هیچ آهنگی ندارد و فقط آهنگ های دیگر پرنده گان را تمثیل می کند.

۞ عقاب طلایی یک خرگوش را از فاصله۳،۲ کیلومتر به آسانی دیده می تواند.

۞ مرغی بنام البتراس الی۸۰ سال زنده گی می تواند.

۞ ماهی پفر جاپانی زهری ترین حیوان روی زمین است که زهر آن دوسه هزار مرتبه زهری تر از زهر مار کوبرا می باشد. تمام وجود این حیوان بشمول استخوان، گوشت و پوست آن دارای همان زهر می باشد.

۞ مگس خانگی از۱۷ –۲۹ روز زندگی می کند.

۞ یک انسان بعد از گزیده شدن توسط یک مورچه در ظرف۱۵ دقیقه جان خود را باخت. مورچه مذکور لقب خطرناک ترین مورچه جهان را از آن خود کرد.

۞ خفاشان یا شب پرک های چرمی دارای قوی ترین حس شنوایی یک حیوان اند. آنها فریکونسی هایی را که هشت مرتبه پایین تر از فریکونسی شنوایی انسان است به آسانی درک می توانند.

۞ مار بحری زهری ترین مار جهان است که زهر آن۱۰۰ مرتبه از تمام زهر های دیگر مار هاقوی تر است.

۞ شپش می تواند الی دو سال بدون غذا زنده بماند.

۞ سمور سرخ بلند ترین اندازه شپش را دارا می باشد. در بدن یک سمور سرخ۱۳۰۰۰ شپش بوده میتواند.

۞ تمساح زبان خود را از دهان خود بیرون کرده نمی تواند.

۞ مورچه وزن۵۰ برابر وزن خود را برداشته می تواند و وزن۳۰۰ مرتبه زیاد تر از وزن خود را کشانده می تواند.

۞ خرس های قطبی همه دست چپ هستند.

۞ پروانه ها با پاهایشان مزه اشیا را درک می کنند.

۞ فیل یگانه حیوانی است که خیز زده نمی تواند(الحمد لله شکر).

۞ چشم شترمرغ از دماغ آنها بزرگتر است.

۞ دک بیل یگانه حیوانی است که هم پستان دارد و هم تخم می دهد.

۞ قوی ترین عضله بدن حیوانات زبان شان می باشد.

۞ یک خرس در یک روز الی۳۰ کیلوگرام گوشت را نوش جان می تواند.

۞ ماهیان یگانه حیواناتی اند که هیچ گاهی نمی خوابند.

هنر پیشه۹۰ سانتی

این مرد ۹۰ سانتی وقتی میخواهد همسرش را ببوسد یک چهارپایه زیر پایش می گذارد

چندی پیش "فرانس دراگو" هنرپیشه قد کوتاه ایتالیایی، که چهار سال است به دنبال یک عشق پر شور و آتشین، با "هلن" دختری بلند بالا، خوش اندام و بسیار زیبا زندگی می کند، صاحب دختری شده است که اسم نوزاد را "مارابلا" گذاشته اند.

ماجرای عشق"فرانس" و "هلن" از سال۱۹۶۸ آغاز شد. هیچکس ندانست"هلن" زیبا در وجود این مرد۹۰ سانتی که هم هنرپیشه سینما است و هم در کاباره های میلان برنامه اجرا میکند، چه چیزی دید یا حس کرد که دل به او بست و حتی بخاطر دلدار۹۰ سانتی اش، ترک خانه و خانواده کرد. آخر خانواده"هلن" با ازدواج او و مرد کوچک در سینمای ایتالیا

(c) ketabton.com: The Digital Library

مخالف بودند، که هنوز هم هستند. لیکن"هلن" زیبا، که دل باختگان بسیار داشت و مردان زیبا و خوش قامتی دل به او بسته بودند، از میان همه، فقط"فرانس" قدکوتاه را برگزید. پشت به خانواده اش کرد و درکنار"فرانس" زندگی را شروع کرد.

ماجرای عشق این زوج، که ظاهراً کاملاً نقطه مقابل هم دارند، در تمام ایتالیا ورد زبان مردم است. می گویند: "فرانس" یک چهارپایه مخصوص دارد که درحالت ایستاده، آن را زیرپایش می گذارد، تا بتواند"هلن" بلندبالا و خوشگل را ببوسد!

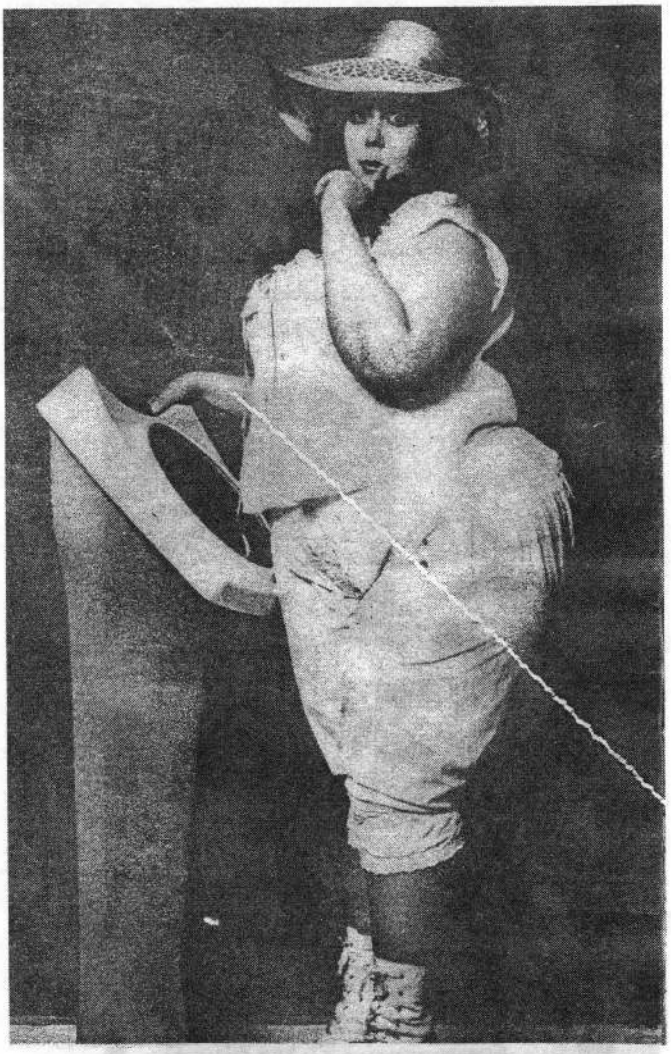

دوشیزه ۱۱۰ کیلویی

او هر هفته لا اقل صد نامه عاشقانه دریافت می کند.

در حالیکه میلیون ها زن ودختر در سراسر جهان، پیوسته از چاقی رنج میبرند و برای لاغر شدن رژیم های سخت می گیرند این دختر ۲۴ ساله(فران فولن وایدر) نه تنها از چاقی خود ناراحت نیست، بلکه باخیال راحت هر چه دلش بخواهد می خورد و می نوشد و خوشش هم می آید که چاق تر شود.

"فران" دو سال پیش برای لاغر شدن به داکتر مراجعه کرد و رژیم های سختی گرفت متوجه شد که وزن اش کم نگردیدو از طرفی دچار ناراحتی های گوناگون هم شد، دست از رژیم کشید وتصمیم گرفت درست بر خلاف رژیم لاغری، خود را بیشتر چاق کند. اما این دوشیزه از چاقی خودبهره برداری هم کرد به این معنی که به پوهنتون هنر های دراماتیک لندن رفت، و هم اکنون ضمن تحصیل در این پوهنتون در تلویزیون هم ظاهر می شود و به ایفای نقش می پردازد.

جالب است بدانید، بر ای این دوشیزه۱۱۰ کیلوگرامی که اندازه دور سینه اش ۱۱۰ سانتی متر، دور کمرش ۹۵ سانتی متر و سرینش ۱۶۰ سانتی متر است، در هر هفته حد اقل صد نامه می رسد که همه نویسنده گان این نامه ها، از اوتقاضای ازدواج می کنند.

(c) ketabton.com: The Digital Library

اگر پیکره بودا در جا میبود...

بقیه شماره گذشته

یک: سفر قندهار

"آقای مخملباف وقتی می بیند فیلم" سفر قندهار" که فاقد ارزش سینمایی است، به یمن تخریب مجسمه بودا و بعد به قیمت جانهایی که در واقعه تروریستی یازدهم سپتمبر۲۰۰۱ گرفته شد، تبدیل به فلمی می شود که به ادعای خودش، کمپنیهای عظیم امریکای به خاطر رقابتهای تجاری بجان هم می افتند و تا آنجا می روند که موضوع بازیگر تروریست فلمرا برجسته میکنند، به درستی درمی یابدکه دامنه این بحث نمی تواند به اینجا ختم شود،ممکن است کاربه پیشینه کار گردانیش برسد و ازآنجا به سوابق سیاه رژیمش کشانده شود،خوب دچار وحشت می شود.

خواننده گان گرامی ما که مطالب سینمایی را تعقیب میکنند،به یاد دارند که من دردو نوشتارمتوالی(راه کن از قندهار میگذرد و مدرسه فلینی قندهار)درهفته نامه نیمروز درباره محتوای فلم فوق و زد و بندجشنواره کن با مخملباف و اشک تمساح مخملباف برای مردم زجر کشیده افغانستان حرف هایم را زده ام.

با ساختن فلمهایی نظیر"سفرقندهار" که در اصل می خواهدنقطه توجه را به کشورهای همسایه منتقل کند.

-" برای مخملباف تمام دنیا در فلم" سفر قندهار" خلاصه میشود... در آن مقاله(بودا از شرم فروریخت) منیت مخملباف چنان غلیظ است که خواننده را می آزارد. انگار از آسمان آبی افغانستان فقط یک نفر آنهم مخملباف فرود آمده است که درد و رنج افغانان را فریاد بزند.

مخملباف بارها و بار ها اذعان کرده که پیش از او هیچ کس توجهی به افغانستان نکرده بود. من با نیم نگاهی به چند سایت انترنت دریافتم که در دهه گذشته حدود بیست فلم پیرامون افغانستان ساخته شده..."(نگاهی به مخملباف و نوشته اش"، مرتضی نگاهی، ایران امروز، سوم بهمن۱۳۸۰)

-" در سفر قندهار شخصیت طبیب صاحب زاید است و ربطی به سیر داستان"نفس" ندارد...،مخملباف با دستاویز قرار دادن این شخصیت توانسته چندشات جالب معاینه طالبانی، اسلامی(معاینه از پشت پرده و توسط آیینه) را در فلم بگنجاند. این نوع معاینه گویا در ایران اسلامی هم قرار بود(یا است) انجام بگیرد وچند نفر نماینده زن این طرح را به تصویب رساندند"("نگاهی به مخملباف..."، ایران امروز، سوم بهمن۱۳۸۰)

یاد داشت: نام طراحان: مریم بهروزی، مرضیه دباغ، نفیسه فیاض و وحید دستجردی، همه اعضای تشکیلات وابسته به روحانیت مبارز، تاریخ طرح: تابستان۱۳۷۷، مجلس پنجم

دو: آموزش کودکان

-" ماهنامه"فلم" که با مخملباف و خانواده اش ارتباط حسنه ای داشته و تا کنون به نوعی مدافع او بوده، چنان از رفتار کنونی اش جا خورده که نویسنده گان نشریه مذکور نیز معترض رفتار های حسابگرانه وی شده اند. شماره۲۹۷(سال۱۳۸۰) این نشریه در باره دلسوزی های او برای مردم افغان و تشکیل گروهی به عنوانNGO برای مدرسه سازی و آموزش به بچه های افغان مینویسد:

اما مخملباف ایرانی است... و میداند کهنوج کجاست، بیاضه، خور، بیابانک، جندق، طوالش... در بسیاری از این مناطق بچه ها شرایطی بهتر از بچه های افغان ندارند. بچه ها پای برهنه و با لباسهای ژنده، زیر کپر های پاره پاره روی شن های تفتیده، پا های تاول زده و ترک خورده شان را توی هم جمع میکند... در مناطق کوهستانی بچه ها در حسرت کتاب و معلم میسوزند... چرا دور برویم؟ میشود به آمار رسمی رجوع کرد و از رقم حیرت آور ترک تحصیل بر اثر فقر مالی در همین تهران بزرگ مطلع شد.

- آقای مخملباف بسیارنگران مساله آموزش هستند و از بیسوادی افغانها رنج میکشند و به هیمن خاطر گروهNGO را ایجاد کرده اند و یک پای شان افغانستان است و پای دیگر شان غرب فاسد!ایشان اگر فرصت بیابند و سری هم به ایران زیر سلطه همفکران شان بزنند، در خواهند یافت امر آموزش درین سرزمین به چه شکل اسفباری گرفتار است.ده ملیون نفر بر اساس آمار های خودشان بیسواد مطلق هستند.پسر بچه های دوازده سیزده ساله به جای اینکه در کلاس درس باشند، در پارکهای تهران تن فروشی می کنند، و دختران در همین سن و سال از طریق روسای کمیته های انقلاب به شیوخ عرب فروخته میشوند، معلمین از درد

(c) ketabton.com: The Digital Library

گرسنگی و فقر در عذابند و می روند تا فریاد بر حق شان پایه های لرزان حکومت مخملباف را سست تر کنند، اما ایشان همچنان برای گرسنگی مردم افغانستان اشک تمساح می ریزند و ماژاد اشک را هم نثار وضعیت آموزشی در افغانستان مینمایند."(بصیر نصیبی، همان نوشته)

- " میدانیم که رژیم میخواهد جنایت هایش را در سال های نخستین حکومت و در سالهایی که زیر عنوان انقلاب فرهنگی و به هنگام تعطیل دانشگاه ها، آن زمان آقای مخملباف که شیفته آموزش و علم و فرهنگ شده اند وبرای آموزش افغانها موسسه تشکیل داده اند، کجا بودند؟- و سرکوب وحشیانه دانشجویان و اخراج استادان از دانشگاه ها و ... به خاطر تند روی نیرو های مقاوم بنمایاند و کارگردان خودی هم در انجام این خواست با وی همگام هستند. محسن مخملباف درهمان سال ها فیلم "بایکوت" را می سازد و تم اصلی این فیلم ،بتذل همین ادعا را مطرح می کند."(ب نصیبی، همان نوشته)

سه: و چند نکته دیگر...

- " به استناد مقاله ای که آقای حشمت رئیسی در نشریه نیمروز نوشته، به هنگام اسارتش در زندانهای جمهوری اسلامی، افتخار باز جویی وی به محس مخملباف سینماگر پیشرو، محبوب و انسانگرای امروز محول شده بود. سال ها از خواندن آن مطلب گذشته و به یادم نمانده که باز جویی او همراه با شکنجه نیز بوده است آیا این کار مقدس(!) را به عهده دیگری گذاشته اند.

اگر آقای مخملباف این ادعا را رد کند، سند دیگری برای شان مطرح میکنیم: کتاب"زندان" تالیف ناصر مهاجر، جلد دوم. درین کتاب فاش می شود که چگونه جناب کارگردان در"واواک" رژیم کلاسی برای آموزش و ارشاد(تواب سازی) زندانیان تشکیل داده بودند.

اگر این سند هم مورد قبول شان نیست، دیگرنمی توانند منکر ساخت فیلم ضد انسانی"بایکوت" شوند. در پایان این فیلم، زندانیان زندان عادل آباد را زیر عنوان"تواب" و به زور سر نیزه حکومت به بازی واداشته بودند. اینان درهمان هنگام علیه مخملباف به سازمان ملل شکایت بردند، بی آنکه فریاد در گلو مانده شان را پاسخی باشد. اینان شاکیان خصوصی او هستند."(نصیبی، همان نوشته)

-" مخملباف با طرح سوالهای پیچیده فلسفی و اجتماعی و مقایسه های کاملاً نا بجا و تا حدی کودکانه(شاید ندانسته) نسبی گرایی شدید و جو بدبینی را در میان خوانندگان تشدید می کند."(از ژان والژان تا حسن تنتایی"، نوشته علی محمد طباطبایی، ایران امروز، هشتم بهمن ۱۳۸۰)

- " مخملباف با عاریت گرفتن منطق استدلالی و کلام حکومتی، نا خواسته خودرا از یک روشنفکر انسانمدار به صاحب منصب سیاستمدار تنزل داده است."(چه گوارا و جایزه بگیر های غرب و حشی"، نوشته کیومرث ب، ایران امروز، شانزده بهمن ۱۳۸۰)

- در پاسخ این سخن مخملباف:" من روزنامه های ایران را خوشبختانه نمی شناسم که بتوانم مثال مشابهی بزنم." صد افسوس که یک مدعی هنر و هنرمندی، روزنامه های کشورخود را نمی شناسد.آنهم مدعی که ادعای ساختن فیلم های اجتماعی و مردمی دارد! آقای فیلم ساز، اگر روزنامه های کشور خود را می شناختید، داستان"قتل های زنجیره ای" را شنیده بودید. داستان" عالیجناب سرخ پوش و عالیجنابان خاکستری"را می دانستید. داستان زنان و دختران ایرانی را که از شدت فقر به خود فروشی میپردازند، داستان اعتیاد ها و سقط جنین ها، داستان دختران فراری از خانه، داستان حجاب و کتک و شلاق و شکنجه، داستان رنج و تبعیض مبارزه آزاد زنان ایرانی را شنیده بودید که وضع شان درحکومت طالبان تهران یا اربابان شما، به مراتب از وضع زنان افغانستان بد تر است.اگر روزنامه های کشورتان را می خواندید، واگر شما هم ذره ای میهن دوستی، آزادی خواهی و"... داشتید، مظلومیت زنان ایرانی را به تصویر می کشیدید، نه زندگی زنان افغانستان را."(آقای مخملباف! شما را متهم میکنم"، رضا توکلی، نشریه"ایران و جهان"، دوم بهمن ۱۳۸۰)

- آنچه از قلم مخملباف میتراود، باور کردنی نیست."(معمای مخملباف یا معمای خشونت؟"، رضا چرندابی، نشریه ایران امروز، چهاردهم بهمن ۱۳۸۰)

قاتل و قربانی

اگر به همه نادرستیها در نوشته های مخملباف بپردازم،سخن به درازا خواهد کشید، ازهمین رو جایی نه جایی باید ایستاد، سطر هایی که نوشته دوست گرانمایه ایرانی را پایان داده، یاد داشتهای مرا نیز پایان میدهد:

"مخملباف درون و بیرون را با شمشیر حسادت و سیاست از راه خود دور می کند تا به مطلوب خود دست یابد، اما غافل ازآنکه به تناقضی گرفتار آمده که شاید به نفی مطلوب اوبیانجاند. کسی که با اتهام به دیگران مترصد برائت خویش گردد، دچار قضاوت و پیش فرضهای می باشد که نشانگر باطن و درون اوست. کسی به نیت صلح، آتش جنگ برپا نمی کند و کسی درتحصیل آرامش بر موج سوار نمیشود،اما مخملباف امروز چنین است. شاید بتوان گفت که در این روز ها او قربانی اندیشه های خودگشته و این بار خود قاتل خود است. مقتولی که به خونخواهی بایدبر نفس خود غلبه کند، بی آنکه اسیر حسادت و سیاست گردد."(مخملباف مقتول است؟"،نوشته حسین ستاره، سایت گویا، آرشیف بیست و سوم بهمن ۱۳۸۰)

ریجاینا (کانادا) چهارم نوامبر ۲۰۰۲

اشاره ها

نقل قولهای مخملباف در مقاله" بودا از شرم فروریخت" با نگهداشت شیوه نوشتاری از برگهای ۸۰ تا۹۸ نشریه روزگارنو"شماره۲۲۶، فروردین ۱۳۸۰ و نوشته های دیگرش ازسایت مخملباف برگرفته شده اند.

اگر پیکره بودا برجا میبود..." درشماره۱۳۸ ،زرنگار(کانادا)، پانزدهم نوامبر ۲۰۰۲ آمده است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

آقای عبدالواسع فیروزی رییس باستان شناسی افغانستان

محسن نظری

تاریخچه باستان شناسی در افغانستان

افغانستان با تاریخ پنجهزار ساله در ردیف غنی ترین کشور های دنیا در بخش آثار باستانی و عابدات تاریخی بوده که آثار و ابزار تمدن های مختلف در آن مدفون میباشد.

هر چند این کشور بخاطر داشتن موقعیت استراتیژیک جغرافیایی به مراتب مورد تاخت و تاز امپراطوری های بزرگ قرار گرفته و تعدادی از آثار و داشته های تاریخی آن یا از بین رفته است و یا بغارت برده شده است؛ ولی مردمان این سرزمین با متانت و پایداری در برابر هر متجاوز ایستادند و تاریخ و افتخار دیگری خلق نمودند.

با آنهم در طول تاریخ این کشور از مداخله بیگانگان هیچگاه در امان نبوده و دشمنان همواره خواسته اند به شکلی از اشکال در بین مردم تفرقه ایجاد نموده و از آن به نفع خود سود جویی نمایند. فجیح ترین نوع این مداخلات بین سالهای ۱۳۵۷ الی ۱۳۸۰ بوده که در این دوره فعالیت های باستان شناسی متوقف گردیده و تعدادی از ساحات باستانی تخریب میگردد تا اینکه بعد از سال ۷۱ با سقوط رژیم داکتر نجیب الله حکومت مرکزی تضعیف گردیده وزمینه تخریب، قاچاق و حفریات غیر قانونی ساحات باستانی از طرف اشخاص با نفوذ محلی و تعدادی از خارجیان مساعد میگردد.

معاون سر محقق عبدالواسع فیروزی رئیس باستان شناسی افغانستان میگوید: قبل از کودتای ۷ ثور باستانشناسی در افغانستان وضعیت خوب داشت بدین معنی که در حال توسعه بود زمانیکه در سال ۱۳۴۶ هجری شمسی انستیتوت باستان شناسی در افغانستان تاسیس میشود فعالیت های باستان شناسی در ا فغانستان بیشتر میگردد که قبل از ان نیز فعالیت هایی از طرف تیم های خارجی در این بخش جریان داشت.

برای بار اول در سال های ۱۹۲۱ و۱۹۲۲ قرار دادی با یک تیم از فرانسوی ها عقد گردید و آنها فعالیت های موثر درباستان شناسی افغانستان انجام دادند که بعد از جنگ جهانی دوم کشور های دیگری چون امریکا، آلمان، ایتالیا، انگلستان، یونان، هندوستان، جاپان و شوروی سابق به باستان شناسی افغانستان علاقه میگیرند و در این مورد تحقیقات میکنند و اینها در آنزمان قرار داد هایی را با دولت وقت افغانستان عقد میکنند و به کاوش ها در این مورد ادامه میدهند به همین ترتیب انستیتوت باستانشاسی نیز با متخصصین افغانی تا سالهای۱۳۵۷ در ساحات مختلف چون هده، خم زرگر و تپه مرنجان حفریات میکنند آثار و کشفیات آنزمان موزیم ملی افغانستان را به مثابه موزیم بزرگ در منطقه مطرح میسازد.

آقای فیروزی به ادامه سخنانش افزود که با تاسف بعد از کودتای هفت ثور کشور های علاقمند بنابر ملحوظات سیاسی علایق خود را با دولت قطع کردند و پروتوکول های عقد شده به بن بست مواجه گردید صرف شوروی سابق که رژیم حاکم دست نشانده آن بود فعالیت های محدودی در عرصه باستان شناسی داشت و انستیتوت باستان شناسی تا حدودی امکان فعالیت میکرد و کاوش ها اکثراً منحصر به حوزه کابل گردید تا اینکه در سال

(c) ketabton.com: The Digital Library

۱۳۵۹ حکومت مرکزی ضعیف گردید وزمینه برای دستبرد ها و تخریب ساحات باستانی فراهم گردید و بعضی از ساحات باستانی چون تپه شتر هده در جلال آباد به آتش کشیده شد، غور، بادغیس، وادی هلمند وسیستان و لشکرگاه نیز مورد تهاجم بلوچ های وقت قرار گرفت.

گفتنی است که در دوران حاکمیت دست نشانده روسها در افغانستان آثار باستانی قسماً تخریب و یا جلو فعالیت های باستان شناسی در آنزمان گرفته شد یا محدودیت های امنیتی دراین عرصه بوجود آمد؛ اما بد ترین حالت در ساحات باستانی آثار و آبدات تاریخی افغانستان درست بعد از سال ۱۳۷۱ بوجودمیآید.

در این زمان آنچنان برخورد بی رحمانه و ضد فرهنگی در شهر کابل و ولایات با آثار باستانی صورت میگیرد که اکثر داشته ها وافتخارات این کشور از بین برده میشود.

رئیس باستانشناسی افغانستان دراین مورد میگوید: با سقوط رژیم داکتر نجیب و رویکار آمدن حکومت مجاهدین ضربه فراموش نا شدنی و جبران نا پذیری به داشته ها واثار باستانی ما وارد میگردد اولین تعرض استفاده جویان تخریب دیپوهای آثار باستانی و عمارت موزیم ملی در دارلامان بود که ۷۰ فیصد آثار آن به غارت برده میشود و ساحات باستانی که قبلاً در ولایات از ان حفاظت صورت میگرفت چون حکومت مرکزی قوی نبود بناً همه مورد تهاجم قرار گرفت و حفریات غیر قانونی در آنجا آغاز گردید باید گفت که سهم خارجیان در این دسیسه و چور و چپاول بیشتر بوده است خصوصاً همسایه شرقی ما دولت پاکستان که همواره تلاش کرده تا داشته ها وآثار باستانی ما را از بین ببرند.

او میگوید که گروپ ها به شکل منظم از پاکستان به این منظور داخل افغانستان میگردید و توسط گروپ پاکستانی ها حفریات غیر قانونی در تفاهم با قوماندان محل صورت میگرفت مثلاً آثار میرزکه در ولایت پکتیا که آثار دوره یونان باختری، هخامنشی و کوشانی ها به تن تن زیورات و اشیای مرصع درآنجا موجود بود همه به غارت برده میشود. وخلاصه هیچ منطقه و ساحه باستانی در تمام افغانستان در امان نماند حتی در حوزه کابل چون تپه مرنجان، ده سبز ولوای پغمان تا کنون نیز در این ساحات ساختمان های خودسر اعمار گردیده است.

به هر صورت حکومت مجاهدین بنابر دلایل مختلف داخلی و عوامل متعدد خارجی سقوط میکند و حالا کابل به اصطلاح به امارت تبدیل میگردد. جهل و تاریکی بیشتر از پیش همه جارا فرا میگیرد یعنی اینکه حکومت ودولت افغانستان به طالبان تعلق میگیرد. پس ببینیم که طالبان از نگاه امنیت مشکلی نداشتند و به زودترین فرصت نفوذ و قدرت خویش را به ولایات و تمام افغانستان گسترش دادند با این شرایط آنان به داشته های تاریخی و آثار باستانی ما چه میکنند.

آقای عبدلواسع فیروزی رئیس باستان شناسی افغانستان در این مورد میگوید: طالبان بیش از هر زمان دیگر به آثار تاریخی ما ضربه وارد میکنند بدبختانه مجسمه بودا یا یکی از عجایب هشت گانه دنیا توسط طالبان تخریب میگردد علاوه به ارزش تاریخی ان سالانه حدود ۳۰ ملیون دالر از طریق توریزم عاید دولت میگردید به همین ترتیب آثار و مجسمه های موزیم نیز به بهانه ها وعنوان های مختلف در آنجا کشیده میشد و این یک دوره اضمحلال بود چرا که همه فعالیت های فرهنگی متضرر میگردد.

او میگوید که تخریب بت بامیان دستوری بود که از پاکستان برای طالبان صادر گردید زیرا در اولین روز ها زمانیکه ملا واحد یکی از قوماندانان طالب غوربند را در تصرف خود میاورد و اعلام میدارد که با رسیدن به بامیان بت ها را تخریب خواهیم کرد امیر خان متقی به عنوان وزیر اطلاعات طالبان در کنفرانس مطبوعاتی به خبرنگاران خارجی و داخلی به سطح بین المللی اظهار میدارد که این نظر مشخص ملا واحد است ما نمی گذاریم فردی آثار باستانی و تاریخی کشور را تخریب کند.

به تعقیب آن ملا عمر رهبر طالبان فرمانی متحد المال صادر میکند وبه هر والیان هدایت میدهد که از آثار باستانی حفاظت کنند بناً آنها کسانی نبودند که بت بامیان را تخریب میکردند فقط خود ارادیت نداشتند و پاکستان آنها را وادر به تخریب بت بامیان کرد. و اسنادی نیز در این مورد وجود دارد.

بایدگفت که مادیات جبران پذیر است اما داشته ها وآثار باستانی معرفی کننده ارزش های فرهنگی وتاریخی یک دوره بخصوص است و دستان ظریف هنرمند آنزمان آن را ایجاد کرده بناً جبران ناپذیر میباشد واگر آن دوباره احیا شودقدامت خود را از دست میدهد.

به هر حال اکنون رئیس باستان شناسی افغانستان امیدوار است و میگوید بعد از رویکار آمدن اداره موقت پروتوکول های قبلی دوباره احیا گردید و پروتوکول های در رابطه به باستان شناسی افغانستان باانستیتوت باستان شناسی آلمان ،جاپان ایتالیا و فرانسه عقد گردیده است و همین اکنون در بعضی ساحات فعالیت های باستان شناسی آغاز گردیده است. قسمی که انستیتوت باستان شناسی برلین یک دوره کوتاه در باغ بابر و انستیتوت باستان شناسی ایتالیا در منار جام حفریات انجام داده اند و جاپانی ها از طریق یونسکو مغاره های بامیان را ترمیم میکنند.

آقای فیروزی ثبت و راجستر بامیان را در لست میراث های فرهنگی جهان از بزرگترین دست آورد کاری اش طی این مدت دانست و در نظر دارد تا منار جام ولایت غور را نیز شامل این لست سازد.

آقای فیروزی در پاسخ به این پرسش که به اساس پروتوکول یونسکو و عده استردادآثار باستانی غارت شده از افغانستان را داده بود آیا در این مورد کار صورت گرفته است چنین گفت:

در چندین کنفرانس بین المللی از جانب ما این تقاضا صورت گرفته است که کشور های عضو یونسکو در این مورد ما را کمک کنند و یونسکو معضله را پیش نمود که قانون آثار فرهنگی و باستانی افغانستان در مطابقت باقانون بین المللی حفظ آثار فرهنگی جهان مغایرت و تفاوت هایی دارد و ایجاب میکند هماهنگ ساخته شود که این پروسه همین اکنون جریان دارد و قانون جدید حفظ آثار فرهنگی افغانستان نهایی شده و به ریاست تفتیش وزارت عدلیه سپرده شده است که بعد از نهایی شدن در شورای وزیران نافذ خواهد شد.

گفتنی است که افغانستان تاریخ درخشان نه پنجهزار ساله دارد بلکه تاریخ کهن افغانستان آثاری از ۱۲۰ هزار سال به اثر کاوش های باستانی بیرون آمده است که نمایانگر عصر کهن سنگی قدیم میانه و دوره اخیر در این کشور است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

با استفاده از قصه های مثنوی

مار و دهقان

نوشته و تنظیم از بهشته

یکی بود یکی نبود غیر از خدا هیچ کس نبود.

در یکی از روز های سرد زمستان دهقانی از خانه اش بیرون رفت.

او رفت تا از مزرعه اش خبر بگیرد دهقان قلب مهربانی داشت او همیشه بیچارگان را کمک می نمود دهقان آرام آرام از میان برفها رفت تا به مزرعه اش رسید. ناگهان در میان برف چوب خشکیده ای دید پیش رفت تا چوب خشکیده را بردارد ولی آن چوب نبود یک مار بود ماری که سرما اورا از حال برده بود وخشک و کرخت ساخته بود.

دهقان مهربان مار را برداشت و با شتاب به سوی خانه اش روان شد.

آنوقت مار را کنار آتش گذاشت و تکه نرمی هم روی او انداخت.

دهقان خوشحال بود که توانسته مار را از مرگ نجات دهد مدتی گذشت ناگهان تکه تکانی خورد دهقان که گوشه ای نشسته بود برخاست تکه را از روی مار کنار زد مار سر و دم خود را تکان داد و جابه جا شد دهقان ظرفی پر از شیر گرم پیش روی مار گذاشت مار سر را درون کاسه برد واز شیر گرم قدری خورد دهقان دلسوز از شادی فریاد بلندی کشید مار دوباره جان گرفته بود او به حرکت در آمد ناگهان مار از جا خیزی زد دهقان نگران شد و از جای خود پرید مار به سوی او آمد دهقان خیلی ترسید مار با حالت نیش زدن بر دهقان نزدیک میشد دهقان آنچه را می دید باور نمی کرد مار دلسوزی دهقان را فراموش کرده بود او میخواست دهقان را نیش بزند دهقان دروازه را باز کرد تا مار بیرون برود ولی مار به سوی دروازه نرفت و به سوی او آمد دهقان مهربان در گوشه ای نشست و دست پایش را جمع کرد، خواست مار ببیند که با او دشمنی ندارد مار همچنان به سوی دهقان میآمد زبان بزرگش را تکان میداد و آماده نیش زدن بود. دیگر راهی برای دهقان مهربان نمانده بود اگر کمی دیرتر میجنبید مار او را از پای در می آورد، به ناچار از جای جست وتبری را که به دیوار آویزان بود برداشت و پی در پی سه ضربه به سر مار فرود آورد. و مار زود جان داد دهقان مهربان با چشمهای گریان مار مرده را برداشت و از خانه بیرون انداخت. مار چوب نا مهربانی و نا سپاسی خود را خورده بود.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مصاحبه از فریبا"صافی"

زنان افغان مثال شجاعت و متانت هستند

جهان بازاری است و بهترین متاع آن زن خوبست

"رسول اکرم(ص)"

زن ای مولود هستی ساز
شکوه قامت پرواز
چراغ صبح را آغاز
دوچشمت آیه آرزم
غرورت دورباد از شرم
ستایشگاه من نامت
هوایم تازه در بامت
مرا سرواژه شعری
عروس صدق را چهری
نه بتوانم بدین آسان
بگیرم نام تان آسان

ای کاش بقول مولوی زبان به پهنای فلک داشتم تا می توانستم از این موصوف و ممدوح یگان سخن گویم.تا باشد که در قالب الفاظ آنچه را که سزاوار اوست بیان نمایم ولی هیهات! آنچنان واژه که بتواند تمام صفات بی آلایش این موجود قهرمان را ضم نماید، در هیچ لغتنامه وجود ندارد. آری! سخن از زن به میان می آوریم. او که نیم اصلی پیکر یک جامعه را تشکیل میدهد. خوشوقتم از اینکه در این برهه از تاریخ زن توانسته است به اکثر حقوقش برسد ودر واقع خودش با شهامت و شجاعتی که دارد بتواند حق خویش را بدست آورد نه اینکه منتظر بماند حقش را برایش بدهند.

مجله سباوون افتخار این را دارد که باز هم بعد از چندین سال توقف دست به نشر و چاپ مطالب که اکثراً نویسنده های آنها را زنان تشکیل میدهد، زده است. باز هم به سلسله نشر مصاحبه هایی که با زنان روشنفکر افغانستان باستان داشتیم اینکه باز هم یک تن از زنان روشن ضمیر را جهت مصاحبه انتخاب نموده ایم ایشان بر علاوه اینکه یک تن از نطاقان خوب و ورزیده رادیوتلویزیون هستند، در لیسه عالی زرغونه بصفت معلم و آمر دیپارتمنت پشتو ایفای وظیفه مینمایند. از لابلای حرف های این زن قهرمان به موفقیت های زنان افغان از تمام عرصه های زنده گی پی میبریم. و دورنمایی از زنده گی اجتماعی زنان افغان را به نظاره میکشیم.

وقتی برای اجرای مصاحبه نزدیک استاد قرار گرفتم، با تبسم شیرینی که همیشه روی لبانش نقش می بندد. بسویم نگریست و با حوصله مندی تمام به سوالات مطروحه ام جواب داد.

سوال: استاد محترم خانم رابعه"لامع" اگر خود را برای خواننده گان عزیز مجله سباوون معرفی نمایید خوش میشویم.

جواب: نخست از همه روز جهانی زن را به همه زنان افغانستان تبریک عرض نموده، موفقیت های شان را در بدست آوردن حقوق حقه شان که در وثیقه ملی کشور عزیز ما افغانستان تسجیل گردیده از خداوند متعال خواهانم.

قسمیکه شما ذکر نمودید اسم من رابعه"لامع" معلمه و آمر دیپارتمنت پشتو دوره ثانوی لیسه زرغونه همچنان با رادیوتلویزیون افغانستان در بخش گوینده گی نیز همکاری دارم.

سوال: زن در مقابل خانواده،وطن واجتماع خویش چه وظایف را باید انجام بدهد؟

جواب: زن در مقابل خانواده انجام امور منزل و ایجاد فضای صمیمیت بین اعضای خانواده را بعهده دارد. بخاطر ادای دین میهنی اولاد خویش را وطندوست و در مقابل ان با مسوولیت تربیه نماید. تا در اجتماع همگام با

(c) ketabton.com: The Digital Library

برادران خویش در آبادی وطن سهیم باشند.

سوال: شما با وجوداینکه وظیفه فوق العاده سنگین معلمی را بدوش دارید، و در ضمن نطاق رادیوتلویزیون هستید، آیا میتوانید به امور منزل تان نیز رسیده گی نمایید؟

جواب: بلی! باوجود اینکه داشتن چند وظیفه و اجرای امور منزل کار دشوار است ولی نظر به علاقه یی که بوظایف خویش دارم، توانسته ام با ترتیب پروگرام منظم امور منزل خویش را نیز پیش ببرم.

سوال: در مورد زنانی که تحصیلات خویش را به اتمام رسانیده و اجرای وظیفه نمی کنند و مصروف امور منزل اند، چه گفتنی دارید؟

جواب: خواهش من به صفت یک زن افغان از این خواهران ما اینست که با مصلحت با شوهران شان میتوانند با استفاده از اندوخته های علمی خود مصدر خدمت به جامعه ما، که بیشتر تشنه اعمار مجدد است، شوند و در صورت مشکلات خانواده گی میتوانند فرزندان خویش را که آینده سازان فردای کشور هستند، با داشته های علمی خویش آراسته ساخته و در تربیه سالم آنها بکوشند.

سوال: شما منحیث یک زن روشنفکر، رسالت یک زن افغان را در این برهه اساس تاریخ چگونه ارزیابی می کنید؟

جواب: به نظر من زنان در این مرحله نوین وطن ما با مسوولیت ترند. زیرا آنها می توانند آزادانه کار کنند ودر جامعه حقوق مساوی با مردان داشته باشند. زنان بادرنظرداشت شرایط کنونی در آگاهی و تنویر اذهان آنعده خواهران ما که از نعمت سواد محروم اند و در خانه بسر میبرند کوشیده و سهولت های لازم را در راه بدست آوردن حقوق حقه آنها فراهم سازند.

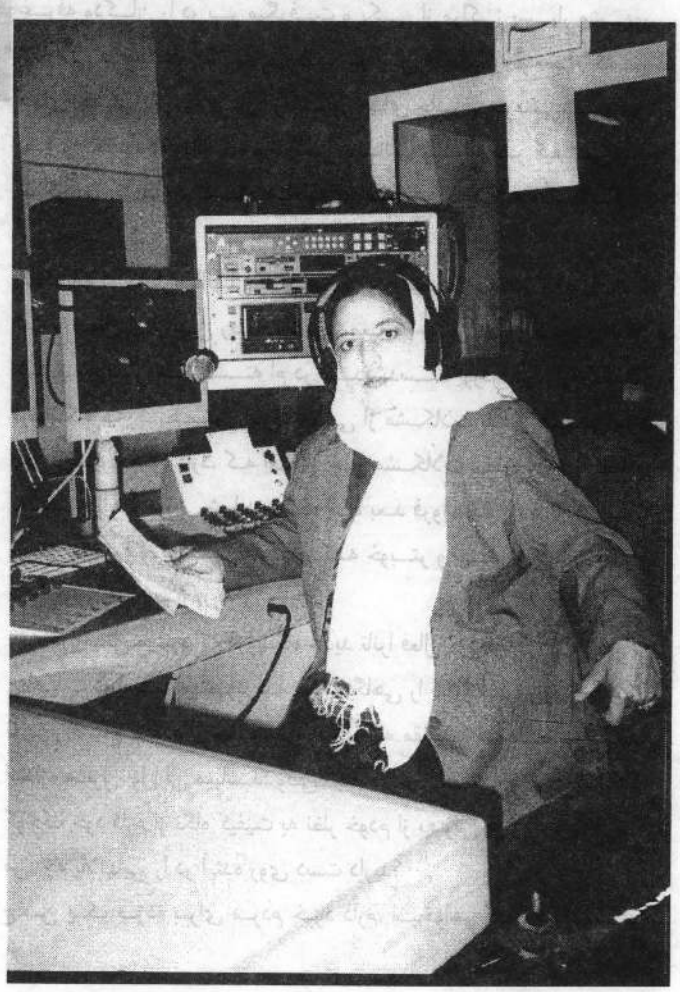

سوال: آیا کدام خاطره خوش از تجلیل هشتم مارچ روز جهانی زن دارید و یا اگر کدام خاطره تلخی که سبب شده باشد احساسات شما را منحیث یک زن افغان لطمه زده باشد،برای ما تعریف کنید.

جواب: تلخ ترین خاطره دارم از دوران اسارت زنان که از همه حقوق محروم بودیم زمانیکه مخفیانه وخاموشانه تلویزیون تماشا مینمودیم و از طریق رادیو ها و تلویزیون های خارجی تجلیل از هشتم مارچ را می شنیدیم و می دیدیم و محرومیت خود را در جامعه خود حس می کردیم، خود را نهایت حقیر می شمردیم. خوشبختانه حال زمانی رسیده که زنان افغان نیز مانند سایر زنان جهان با مراسم با شکوه مورد تحسین و ستایش قرار می گیرند.

سوال: کار را در ساحه مکتب وساحه رادیوتلوزیون چگونه یافتید؟

جواب: کار در هر ساحه ای که باشد مسوولیت دارد در مکتب ارتباط ما بیشتر با شاگردان است و وظیفه تعلیم و تربیه اولاد کشور را بدوش داریم تا آنها را با روحیه وطندوستی وعشق به وطن و مردم تربیه نماییم. اما در رادیوتلویزیون ارتباط ما با اطلاعات از وقایع و رخداد های داخل و خارج کشور میباشد که از همدیگر کاملاً متفاوت است.

سوال: شما ازدواج نموده اید؟ ثمره ازدواج شما چند اولاد بوده ومصروف چه هستند؟

جواب: بلی ازدواج کرده ام و صاحب شش اولاد هستم. پسر بزرگم محصل سال ششم طب معالجوی انستیتوت طب کابل است، پسر دومم محصل سال دوم دانشکده ساختمانی انستیتوت پولی تخنیک می باشد وسه دخترانم مصروف دروس مکتب هستند. وطفل ششم من بچه چهارساله است. در قسمت دروس و تربیه آنها من و پدرشان که او هم معلم است، کوشیده ام و می کوشیم.

سوال: منحیث سوال آخر، پیام شما برای دیگر زنان و مادران چه است؟

جواب: پیام من برای زنان و مادران افغان اینست قسمی که تاریخ گواهی میدهد که زنان افغان مثال شجاعت و متانت هستند وحتی تفنگ بدست با برادران خود یکجا از سرحدات کشور خویش دفاع مینمودند، اکنون با تمام امکانات خوب میتوانند با مشعل علم و دموکراسی،مسیر زنده گی بهتری در پیش گیرند تا شود برای جهانیان به ثبوت برسانیم که زنان افغان توانمندی کارهای بزرگی در جامعه راداشته و واقعاً افغان هستند.

خوب محترمه رابعه "لامع" از اینکه وقت گرانبهای تانرا صرف مصاحبه با ما نمودید، جهان سپاس، موفقیت شما را در تمام عرصه های زنده گی ازخداوند متعال خواهانیم.

از شما نیز تشکر

(c) ketabton.com: The Digital Library

در زمان طالبان فروشگاه

مصاحبه از لهیب

قاری محمد امان نوایی چهره شناخته شده کشور ما ضمن اینکه قاری مستعدی میباشند. در بخش تجارت هم دست بلندی دارند. خواستیم از فعایت های تجارتی او چیزی بدانیم. به همین منظور مصاحبه ی با ایشان ترتیب داده ایم که در ذیل میخوانید:

از وی در مورد وضعیت تجارت در افغانستان پرسیدم در پاسخ گفت:

بعد از استقرار دولت موقت و انتقالی به رهبری حامدکرزی وضعیت تجارت در افغانستان دو باره رونق یافته چنانچه دولت انتقالی اسلامی افغانستان در عرصه تجارت تسهیلات فراوانی را برای تجار ملی کشور ما مهیا کرده است. فعلاً تجارت افغانستان نه تنها در منطقه بلکه میتوان آنرا در سطح اروپا و امریکا از جمله نورمال ترین و خوبترین روابط تجارتی بر شمرد. تجار ملی از حیثیت خاصی از نگاه تجارت در دنیا بر خوردار هستند. شمامیدانید بعد از اینکه من به وطن باز گشتم و مشاهده کردم مغازه ها، شرکت های تجارتی، دکانها به پیمانه وسیعی در شهر کابل شروع به فعالیت کرده اند. که این خود مژده دهنده یک وضعیت تجارتی بهتر در کشورمیباشد تاکنون چنین روابطی را در تجارت افغانستان بیاد ندارم و از برگشت دوباره ام راضی هستم تا مصدر خدمت بیشتر به مردم گردم.

س: وقتی دوباره به وطن برگشتید چرا به تعمیر سابقه فروشگاه تان جایگزین نگردیدید؟

ج: من در سال۱۳۴۹ خورشیدی شروع به اعمار فروشگاه بزرگ افغان یا فروشگاه قاری محمد امان نوایی کردم که بعد از تکمیل تعمیر ان در سال ۱۳۵۱ رسماً توسط مارشال شاه ولی خان افتتاح گردید. و تقریباً از آنزمان تا بحال۳۲ سال میگذرد. در این فروشگاه هفت طبقه یی ۲۱۰ نفر کارگر مشغول کار بودند و در حدود۱۵۸ غرفه ودکان را در بر میگرفت و یکی از مراکز بسیار مشهور تجارتی در منطقه بشمار میرفت. در این فروشگاه از تمام کشور های جهان بگونه مثال از کشور های جاپان، جرمنی، شوروی سابق، امریکا، فرانسه و دیگر ممالک اموال پر کیفیتی وارد میگردید. تقریباً در سطح منطقه فروشگاهی بود که میشد بالای آن حساب کرد.

بدبختانه در زمان طالبان در کابل نبودم مغازه ام به تاراج رفت و تمام اموال ام از بین رفتند تعمیر مغازه ام نیز اشغال گردید. و حالا که به وطن باز گشته ام در صدد بدست آوردن دوباره تعمیر فروشگاه بزرگ هستم. زیرا بعضی از مشکلات هنوز هم در مورد این تعمیر وجود دارد. که بعد از حل مشکلات انشاه الله آنرا دوباره بدست خواهم آورد. وشاید دوسه ماه بعد فروشگاه بزرگ افغان بمن تعلق بگیرد و کوشش میکنم که خوبتر و بهتر از سابق این فروشگاه را فعال بسازم.

س: چی مدتی میشود که فروشگاه جدید تانرا فعال کرده اید؟

ج: مدت دو هفته میشود که فروشگاهی را بنام قاری محمدامان نوایی افتتاح کرده ام و این فروشگاه به مقایسه فروشگاه بزرگ به اندازه منزل اول آن میباشد؛ ولی اجناسی را که من در این فروشگاه کوچک خود دارم از نگاه کیفیت به نظر خودم از بهترین هاست.

س: چه پلانهایی را در آینده روی دست دارید؟

ج:من یک مژده برای مردم خود دارم. میخواهم که یک فروشگاه

(c) ketabton.com: The Digital Library

بزرگ افغان به تاراج رفت

دیگری اعمار نمایم. تقریباً نقشه آن تکمیل گردیده در نظر دارم در این فروشگاه بزرگ تمام وسایل و ضروریات اولیه مردم خود را از تمام نقاط جهان وارد نمایم تا مردم ما بخاطر خریداری به کشور های دیگر رو نیاورند. البته باید بگویم که این تعمیر در قسمت تحتانی خود دارای سه منزل توقف گاه برای موتر ها میباشد. در اطراف همین فروشگاه میخواهم ۵۰۰ دکان برای دکانداران که علاقه دارند اعمار نمایم و بزرگترین پلان من همین است و بعد از منظوری دولت و به کمک مردم دوست داشتنی خود این فروشگاه بزرگ را اعمار خواهم کرد. و همین بزرگترین آرزویم است.

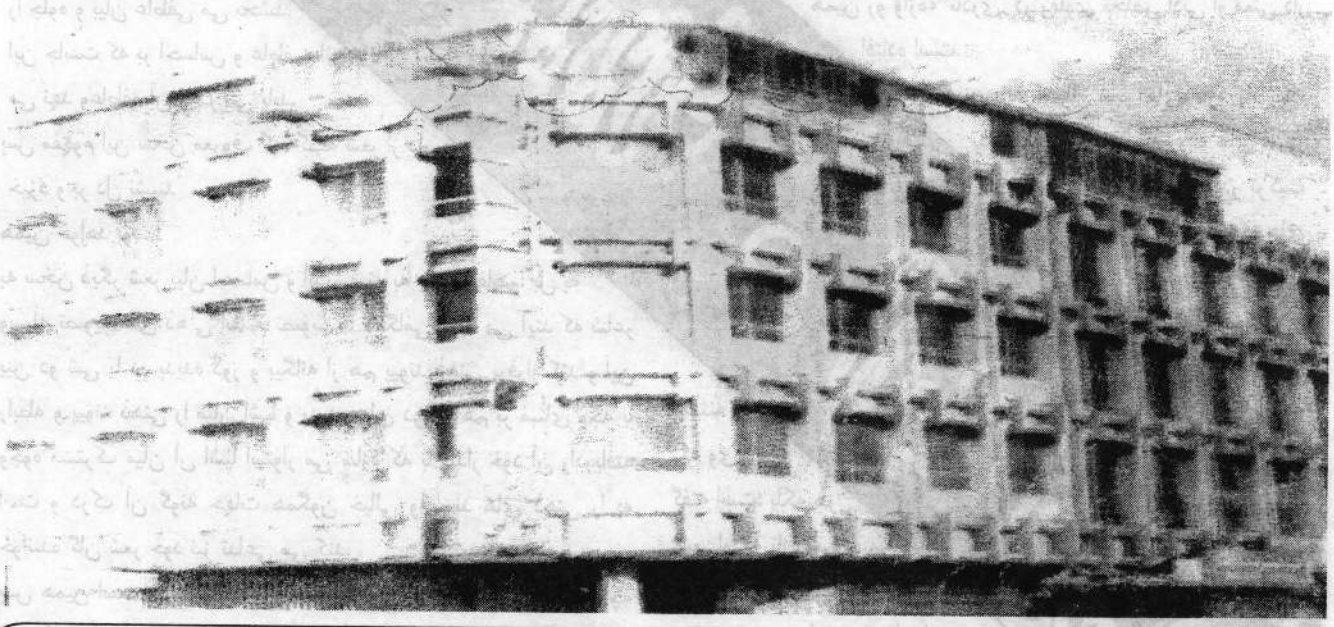

بقیه از صفحه(۵۰)

شکست جز لاینفک...

اگر با صبر و پافشاری خواسته های مان را به مرحله اجرا در آوریم. به موفقیت دست پیدا کردیم.

بسیاری از مردم به این دلیل که به آنچه می خواهند نمی رسند، از زندگی خسته می شوند. افتادن در گرداب نومیدی دکم حوصله یی مانع رسیدن به موفقیت می شود. طبیعتاً زمانی که تاخیر دربه نتیجه رسیدن راتجربه می کنیم، مضطرب می شویم. خود من تا چاپ اولین کتابم یکسال انتظار کشیدم و نمی دانستم که آیا این کتاب می تواند موفقیت را بدست آورد، خود به خود روح و روانم دچار اضطراب می شد، اما گویی نیروی پنهانی در ذهن من وجود داشت که مدام به من یاد آوری می کرد که من همه تلاشم را انجام دادم و آنچه را که در توانم داشتم به کار بردم. این باور به انسان اعتماد به نفس می بخشد.

تفکر در مورد آنچه در زندگی جستجویش می کنیم شیوه بسیار پر نفوذ و توانایی است. ما قدرت و کلید آینده مان را در دست داریم و تنها خود ما هستیم که می توانیم حرکت کنیم و برای به جریان افتادن زندگی مان تلاش کنیم زیرا معنای زنده بودن حرکت کردن است. در جریان این تحرک ما می توانیم تجربیات نوینی را کسب کنیم که یاری مان کند اندوخته های مان را در زندگی معنا دار نماییم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

خواننده گان گران ارج:
به سلسله نشر نقد ها پیرامون آثار بزرگ نویسندگان کشور اینک نقد زیبایی را که محترم پوهنمل سید محمد عالم لبیب استاد دانشگاه بلخ از شعر خیلی زیبا و بلند شاعر گرانمایه، نویسنده بی بدیل و ژورنالیست نامور کشور پرتو"نادری" نموده است در آتی از نظر میگذرانید.

تماشای تصویر بزرگی در آیینه کوچکی

پوهنمل سید محمد عالم لبیب استاد دانشگاه بلخ

شعر از عاطفه مایه می گیرد و در عاطفه پرورده می شود و اندیشه را جلوه و بیان عاطفی می بخشد. این جاست که بر احساس و عاطفه اثر می نهد وعاطفه آن را در می یابد.

پس مفهوم این سخن معروف که" که شعر از دل خیزد و بر دل نشیند" همین خواهد بود.

به سخن دیگر شعر بیان احساس و اندیشه نه به یاری مفاهم؛ بل به وسیله تصویر های ذهنی است. تصویر ها هنگامی پدید می آیند که شاعر بین دو شی یا دو پدیده دور و بیگانه از هم پیوند ذهنی برقرار کند و این رابطه و پیوند ذهنی را میان اشیا و پدیده های دور از هم بر مبنای وجه یا وجوه مشترک میان آن اشیا استوار می سازد که با پندار خود آن رادریافته است و درک آن گونه جهات همگون خیالی و پیوند های ذهنی را به خواننده گان شعر خود نیز تداعی می کند.

پس همین است که مایه اصلی و جوهر ذاتی شعر وسوای این ها، آن چه مربوط به وزن و قافیه و ردیف و نظایر آن میگردد، جامه ها و ارایه هایی بیش نیستند که بر تن شعر پوشانیده و به گردن آن حمایل میشوند و از ضروریات نهادینه شعر به شمار نمی آیند. شعر خوب و بر خورداراز جوهر ذاتی بدون این زیور ها وآرایه ها نیز شعر است و ذره یی از مایه و پایه اصلی آن کاسته نمی شود. آن گونه که گفته اند:

"نیست عیبی گر عروس خوب بی زیور بود"

خواننده گرانقدر، نیک می داند که با این پیش در آمد کوتاه و تمهید نا شنوا می خواهم پریشان سخنی چند در باره شعر بگویم و پاره یی از دریافت ها وبرداشت های خود را در باره سرود های که تازه به خوانش آنها توفیق یافته ام، بیان کنم.

آری در واپسین روز های گرم تابستان ۱۳۸۰ خورشیدی مرا گذاری به شهر پشاور پاکستان افتاد، شهری که با وجود هوای داغ و آفتاب سوزانش به آشیانه پرنده گان مهاجر میهن من بدل شده است و در آن پناه گاهی و آب و دانه یی، هر چند به مشقات فراوان، برای خود دست و پا کرده اند در میان این مهاجران عندلیبان خوش الحامی نیز وجود دارند که"غم غریبی و غربت را بر نمی تابند" و به یاد وطن، هوای یاران وهمدیاران خویش نوحه سر می دهند و "اندوه خاموشی خود را فریاد می زنند"

با آن که هوای دود آلود و جانگداز این شهر برای منی تازه وارد و نگرفته خو با چنین هوا وفضایی سخت کسالتبار و خسته گی افزا بود، به فکر آشنایی به نغمه های تازه این خوشنوایان و سروده های جدیدی این نغمه پردازان و سخن سنجان افتادم و خوشبختانه در نخستین جستجو، گزینه یی از تازه ترین اشعار شاعر گرامی و سخنور نو پرداز نخبه جناب پرتو نادری به نام"تصویر بزرگ، آیینه کوچک" به دستم رسید.

با پرتو و سروده های او از دیر باز آشنا استم. او یکی از سربر آورده گان کم همال شعر و ادب معاصر کشور ماست و به پندار من، از همین رو واژهء "نادری" در پهلوی تخلص ادبی او معنی دار افتاده است.

از پرتو باید انتظار شعر های تازه راداشت. بدین معنی که غالباً سروده های امروز او در درونمایه وفورم، در ترکیب واژه گان و تصویر های خود، هرگز تکرار بیروح همانهایی نیستند که وی دیروز گفته است؛ بلکه هر شعر او که تازه سروده می شود، پیامی تازه در قالب و تصاویر نودر بر دارد و نمودار باروری و پخته گی تجربه، رشد اندیشه،بالنده گی و مهارتهای ادبی او در بیان تصویر حاصل این تجارب و دریافتها؛ اندیشه و عواطف اوست.

به نظر این حقیر؛ شاعر نو پرداز معاصر باید سه مرحلهء رشد و بالنده گی را طی کند: نخست، با فراگیری میراث گرانبهای استادان شعر پیشین برای خود توشهء کافی اندوزد و طبع خویش را در اصناف و قالبهای گونا گون شعر کلاسیک بیازماید و پس از آن اندک اندک خود را از قید قوافی و افاعیل مساوی آزاد سازد.

در مرحله دوم به شعر نیمایی روی آورد و زبان به سخن گفتن در این شیوه آشنا نماید که در آن با وجود رعایت از وزن عروضی تساوی شمار

(c) ketabton.com: The Digital Library

افاعیل مصراعها حتمی نبوده و کار برد قوافی نیز اختیاریست.
تنها پس از رسیدن به نضج و پخته گی لازم در آفرینش نمونه های بکر و تکامل یافته این گونه شعر است که شاعر می تواند آگاهانه گامی فراتر نهد و سرایش نوع دیگر شعر را تجربه کند که دیگر از قید وزن و قافیه رسته است و در بر گیرندهء جوهر نهادین شعر بدون ارایه و جامه است و "شعر سپید" نامیده می شود.
کسی که بدون پیمودن مرحله نخست، فراگیری اصول شعر کلاسیک ادعای شاعر بودن در شعر نیمایی یا شعر سپید را میکند، مرتکب خطای نا بخشودنی می گردد.
با بر گردانی و مطالعهٔ مجموعهء شعری"تصویر بزرگ، آیینه کوچک" بدین باور می رسیم که سراینده آن در حیات ادبی و تجربهء شاعری خود به سومین مرحلهء رشد و بالنده گی دست یافته است. او از کوچه های قصیده، غزل، مثنوی، رباعی و... سر افراز گذشته و مدتی را به گلگشت و گلچینی در کوچه باغهای شعر نیمایی پرداخته و گلدسته های زیبا و بویایی را که ره آورد این سفر طولانی او بوده، پیشکش دوستداران شعر خود و ادبیات معاصر کشور نموده است.
و اما این بار، در این مجموعه، او به حیث شاعری پخته با تجارب بارور، اندیشهء پویا و عواطف سرشار قدمی افرازد که فرمانروایی تام در قلمرو زبان دارد و آن هر واژه یی در دستان داودی او به سان موم نرم می گردد و شکل می پذیرد. پرتو در این مجموعه سرایشگری توانای شعر سپید است.
به راستی از جملهء پنجاو پنج پارچه شعری که در آن گنجانیده شده اند،صرف هفت شعر در قالب نیمایی سروده شده و متباقی چهل و هشت شعر پارچهء دیگر متعلق به نوع"سپید" است.
همهء این سرود ها در نوع خود بهترین و والاترین نمونهء شعر در پیام آوری، بیان عاطفه و تصویر پردازی اندو برخی از آنهایی که در قالب شعر نیمایی سروده شده اند، نقش تاثیر اشعار" تصویرگر بزرگ"(نادر نادرپور)را بر جبین دارند که شاعر سخت دلبستهء اوست.
شعر های سپید اگر چه از وزن عروضی بر خوردار نیستند؛ اما در تمامت خویش آهنگی را به وجود می آورند که ذهن سیال و دقت سنج خواننده آن را در می یابد. اجزا یا" مصراعهای این" اشعار در عین بی وزنی چنان بر روی هم متناسب افتاده اند که هم مکمل مفهوم کلی شعر ونیز مولد آهنگ ویژهء تمامت آن اند. حذف هر"مصراع" یا پاره یی به معنا و آهنگ درونی شعر صدمه می زند. به رنگ نمونه:

سایه یی هر شب
در خویش می پیچد، غمناک
و با چشمهایش ستاره های انتظار
خلوت راز ناک آن درخت پیر را
در همهمهء رویای هم آغوشی تو
به بهشتی بدل می کند
(ص۲۹)

کدام یک از این سطر ها یا مصراع ها را می توان حذف کرد که آسیبی به مفهوم و آهنگ درونی شعر نرسد؟ شعر های این دفتر از رهگذر درونمایه ومضمون نیز گوناگون اند.
در میان آنها از اشعار در بر گیرندهء موضوعات اجتماعی و میهنی گرفته تا شعر های عاشقانه فراوان می توان یافت. اما سروده های پرتو مقولات جامعه شناسانه، معلومات گیتاشناسی و سوگنامهء روایتی نیستند که مستقیماً اندوه و مصیبت مردم و ویرانی وطن را به موید نشینند؛ بل آن گونه که شاعر آگاه دل خود در پیشگفتار دفترش خاطرنشان می سازد.او به تصویرگری آن گونه آلام و رنجهای مردم و وضعیت ناگوار میهن پرداخته که آن را احساس کرده، دریافته وتجربه نموده است. بنا بر این، همزمان با آن که این اندوه و آلام تصویر یافته در اشعار پرتو، به قلب واحساس او تعلق دارد از آنی مردم رنجکشیده و میهن و سراپا زخمی وی نیز است. یعنی آن چه که از طریق"من" شاعر بیان می گردد به"ما" نیز تعلق می گیرد؛ زیرا سرنوشت او با سرنوشت ملت و میهنش گره می خورد.
به این شعر توجه کنیم:

چنان ستاره یی
از مدار شکیبایی خود رها شده ام
سرگردانیم
در هیچ منظومه یی نمی گنجد
هر چند به دور نام من خط سیاهی کشیده اند
نام من هستهء تلخ یک بادام کوهیست
که هیچ وقت کام دشمن
از آن شیرین نخواهد شد
(ص۴۶)

دقت کن خواننده عزیز! در این پارچه شعر کوتاه چگونه سرنوشت ملت آوارهء افغانستان بازتاب هنری یافته است و این انعکاس از طریق"من" شاعر صورت می پذیرد و هرگز نباید پنداشت وقتی شاعر"من" می گوید منظور خود اوست. از همین جاست که در ادبیاتشناسی"من" شاعر را مساوی به خود او نمی گیرند و آن را"قهرمان لیریک" می نامند. از این دست اشعار در این دفتر بسیار می توان یافت. این هم تصویری از وضع نابسامانی هم میهنان آواره:
توفان:

ناخدای مرا به جزیرهء دور گرسنگی
تبعید کرده است
و من روی تخته پارهء نا امیدی
آینده را در ساحلهای ناشناخته جستجو می کنم
و باد ها هنوز در افق توطهء
تبیره می زنند
(ص۴۹)

بقیه در شماره آینده

(c) ketabton.com: The Digital Library

گزارشگر: هما صافی

زنها عقب سوهای زندان

زنـدان زنانـه درسـمت جنوبـی ولایـت کـابل قـرار دارد، دورتـر از زنـدان مـردانه درگوشـه ازولایـت از عقـب بـا قفـل بـزرگ بسـته شده است.

درداخـل حویلـی زنـدان پـنجره هـای پوشـیده بامـیله هـای آهنـی بـه چشـم مـی خـورد. کـه بـا داخـل شـدن درحویلـی انسـان را افسـرده و نگـران مـی سـازد. در داخـل یـک دهلـیز بـزرگ کـه در آنجـا بـیش از ده اطـاق موجـود اسـت، توجـه هـر بینـنده را بـه خـود جلـب مـی کـند. در داخـل هـر اطـاق چـار و پـنج زندانـی بـه سـر میـبرد. اکثریـت آنهـا بـه جـرم فـرار از مـنزل، قـتل و فریـب در عقـب مـیله هـای زنـدان قـرار گرفـته انـد. بیشـتر زندانـیان رادخـتران زیـر سـنین۲۰ الـی۲۵ سـال تشـکیل مـیدهد کـه بـه اثـر تعصـبات فامیلـی مجـبور بـه تـرک خانـه هـای شـان گـردیده انـد. فرشـته یکتـن از دخـتران ۲۱ سـاله کـه بـا حـرف هـای دروغیـن پسـری گوهـر عفـت اش را بـه تـاراج داد وخـود از تـرس آگـاه شـدن پـدر از مـنزل فـرار نمـوده ، مـدت چـند روزی را درکوچـه هـا وجـاده هـا سـپری نمـوده اسـت. و بعـداً توسـط حـوزه امنیتـی بـه اطـلاع پـدرش دسـتگیرو فعـلاً در زنـدان بـه سـر مـی بـرد. وی در حالیکه گریه می کرد گفت: من از کارم پشیمان هستم.

پسـری کـه مـرا فریـب دوسـتی داد، اکـنون فـرار نمـوده وخـودم نیز از وی اطلاعی ندارم.

در حالـیکه عـده زیـادی از محبوسـین بـا چهـره هـای افسـرده و غمگیـن درگوشـه یـی نشسـته بودنـد و هـر کـدام بـرای خـود گـریه مـیکردند، یکتـن دیگـر از محبوسـین کـه خـود را جمـیله معرفـی کـرد گفـت: مـن نواسـه کاکـایم رادوسـت داشـتم امـا پـدرم مـرا بـه او نمـیداد زیـرا پـول زیـاد نداشـت و پـدرم خواهـان دامـاد پولدار بود، من مجبور شدم تا با او فرار نمایم.

وی افـزود: مـا هـر دو از بهسـود بـه طـرف کـابل فـرار نمودیـم، و چـند روز در خانـه یکـی از دوسـتان پـنهان بودیـم. امـا پـدرم بعـد از چـند روز مـا را پـیدا کـرده و حـالا هـر دو در زنـدان قـرار داریم.

شـکیبا هـم یکتـن از زندانـیان اسـت کـه بـه جـرم زنـا بـا پسـر انـدرش زندانـی بـوده و از کـار خـود پشـیمان اسـت. وی در مـورد مـی گویـد: مـن دخـتری بـودم۱۶ سـاله کـه بـا مـرد شصـت سـاله عروسـی کـردم امـا پسـر انـدرم پسـر جوانـی بـود. مـا بـا هـم بـه توافـق رسـیدیم بعـد از فـرار از مـنزل، بـا هـم در پاکسـتان یکجـا شـدیم. بعـد مـدت سـه مـاه کـه مـن از پسـر انـدرم حمـل هـم داشتم توسط شوهرم دستیگر و اکنون در توقیف بسر میبرم.

در مـورد چگونگـی گرفـتار شـدن زندانـیان خـانم جمـیله یکتـن از مسوولین زندان چنین گفت:

در زنـدان زنانـه کـه ۲۰ تـن از زندانـیان بـه سـر مـی بـرند بـه جـرایم مخـتلف زندانـی شـده انـد. آنهـا اول توسـط حـوزه هـای امنیتـی مخـتلف دسـتگیر شـده و بعـداً موظفیـن جنایـی آنهـا را بـه قوماندانـی ولایـت کـابل مـی سـپارند. وی افـزود: دوسـیه هـای آنهـا بعـد از طـی سلسـله مراتـب بـه محکمـه سـپرده میشـود

(c) ketabton.com: The Digital Library

وتوسط خارنوالان چه از قشر اناث وچه از ذکور مورد بررسی و تحقیق قرار می گیرد.

ضمناً خانم زلیخا که عضو توقیف اناثیه است می گوید: ۲۰ تن زندانیان اناث به جرمهای مختلف از قبیل، جرایم جنایی و اخلاقی و دو تن به جرم قتل گرفتار شده اند اماجرم اکثریت زندانیان ما فرار از منزل است که به اثر تعصبات فامیلی از خانه فرار نموده اند.

به همین ارتباط خارنوال نوریه علت توقیف زنان را در زندان چنین میداند:

علت زندانی شدن زنان را به فرار از منزل و جرایم اخلاقی در نا سالم بودن فضای فامیلها، اقتصاد ضعیف، زورگویی ها و ظلم و ستم بعضی از مردان خانواده ها میدانم.

به نظر وی راه بیرون رفت از این معضلات را باید در ایجاد مراجع حقوقی که صدای زنان را شنیده و مدافع حقوق شان باشد باید جستجو کرد.

در زندان چیزی که بیشتر توجه مرا بخود معطوف ساخت اطفال خورد سن و حتی اطفالیکه در زندان بدنیا آمده اند، جلب کرد اشک اندوه را بی اختیار از چشمانم جاری ساخت ودر ذهنم رجوع کردم این اطفال بااطفالیکه با هزاران ناز و نعمت در شفاخانه ها بدنیا می آیند و یا توسط معلمین کودکستانها در گهواره های نرم و نازک خوابانده میشوند مقایسه نمودم و با خود گفتم: اینها از نخستین روز زندگانی در اسارت قرار دارند آیا در زندگی شان روشنایی وجود خواهد داشت...؟

خارنوال ظاهره رییسه خارنوالی اختصاصی اطفال دراین زمینه چنین معلومات داد:

بعد از سقوط طالبان، اطفال مجرم در نظارت خانه عمومی به شکل غیرقانونی در فضای آلوده از جرایم مختلف نگهداشته شده اند که این مغایر قانون اصلاح و تربیت ایشان است.

وی افزود: راه جلوگیری از جرایم اطفال مساعد ساختن زمینه تعلیم و تربیه و آموزشهای حرفوی و بخشهای دیگر که طفل بتواند از آن نتیجه مثبت کسب کند، میباشد.

به نقل از گفته محترمه ظاهره مجاهد در این اواخر وزارت عدلیه به همکاری اداره یونسف، مرکزی را تحت نام اصلاح و تربیت اطفال متخلف ایجاد و برای آنها جای جداگانه را در نظر گرفته اند.

یگانه چیزی که دل هر بیننده آزاد را خوشی میبخشد،دیدن تخته سیاه و صنف درسی زندانیان است که ریاست سواد آموزی نظارت خانه ولایت کابل کورسهای سواد آموزی را برای آنان ایجاد کرده است.

ضیاگل یکتن از معلمین این کورس چنین گفت: در بخش سواد آموزی نظارت خانه ولایت کابل برای قشر اناث کورس سواد آموزی را ایجاد نموده و من هم بخاطر با سواد شدن زندانیان هفته سه بار البته به روز های شنبه، یکشنبه و سه شنبه به اینجا می آیم.

ضمناً او افزود: هدف ما از تدریس به زندانیان با سواد ساختن آنهاست و همچنان با خبر ساختن ایشان از مسایل خانواده گی و فامیلی می باشد.

حمیده یکتن از استادانی که مصروف تدریس بود گفت: مابه صورت انفرادی به زندانیان تدریس می نماییم و شاگردان را نظر به سویه های شان به صنوف مختلف تقسیم کرده ایم.

او به ادامه گفت: در قسمت اکمال قرطاسیه باب و وسایل تدریسی آنها مدیریت سواد آموزی خدمات زیاد نموده و همه وسایل را در اختیار آنها قرار داده است.

حمیده هدف تدریس خود را چنین بیان کرد: هدف من از تدریس به زندانیان روشن نمودن اذهان آنهاست. زیرا سواد باعث روشنی چشم و دماغ انسان می گردد.

یکتن از زندانیان به اسم حلیمه چنین لب به سخن گشود: ما از این اقدام نیک ریاست سواد آموزی خیلی خرسند هستیم. بر علاوه اینکه از بیکاری نجات می یابیم و مصروف میشویم، از نعمت سواد نیز بهره حاصل می کنیم. زیرا اگر سواد می داشتیم هیچگاه در گیر اینگونه مشکلات نمیشدیم.

(c) ketabton.com: The Digital Library

مصاحبه از: لهیب

ورزش در افغانستان رو

کمیته ملی المپیک از آغاز فعالیت تااکنون در قسمت رشدو تقویه استعداد ورزشکاران گامهای لرزانی داشت، اما از چندی به اینطرف ورزش و ورزشکاران احساس کردند که نهادی در کنار ورزشکاران بنام کمیته ملی المپیک وجود دارد، و ورزشکاران عزیز ما میتوانند از این طریق در مسابقات داخلی و خارجی راه یابند. و نتایج تمرین شباروزی خود را در یک مسابقه سرنوشت ساز در یابند بخاطر آگاهی بیشتر از کار کمیته ملی المپیک صحبتی را با آقای سید محمود ضیا دشتی تهیه دیده ایم که در آن میخوانید:

سوال: چه تعداد ورزشکار فعلاً در شهر کابل عضویت کمیته ملی المپیک را دارند؟

پاسخ: البته تمام کتله های ورزشی ما که در سطح افغانستان مشغول فعالیت های ورزشی هستند، همه شان عضویت کمیته ملی المپیک را ندارند. عضویت کمیته ملی المپیک را آن کتله های ورزشی یی دارند که دارای مربیون ورزیده و با تجربه هستند؛ ولی با آن هم به یکتعداد از جوانانیکه دریک مجتمع گرد هم آمده اند ویک حرکت سالم ورزشی را دنبال میکنند. برای آنها نیز اجازه فعالیت های ورزشی از طرف کیمته ملی المپیک داده شده است. و در مجموع میتوان گفت که در حدود پنجاه هزار ورزشکار فعلاً عضویت کمیته ملی المپیک را دارند.

سوال: در باره رویداد های مهم ورزشی سال ۱۳۸۲ معلومات دهید؟

پاسخ: در سال۱۳۸۲ کمیته ملی المپیک شاهد رویداد های مهم و ارزنده ورزشی بود. که از آنجمله میتوان موفقیت های چشم گیر تیم ملی کانگفو توای ما که دوبار در مسابقات جهانی(توا) در کشور ایران شرکت کردند. بر شمرد. که تیم کانگفوتوای ما در این مسابقات مقام دوم را بدست آوردند. البته دو کمربند طلا، دو مدال طلا، شش مدال نقره وچهار مدال برونز را نیز بدست آوردند. و همچنان تیم کانگفو ویشوی ما بنا بر دعوت کشور پاکستان جهت مسابقات منطقوی که در اسلام آباد برگزار گردیده بود شرکت کردندکه در بین سیزده کشور مقام اول و هجده مدال طلا بدست آوردند. تیم کاراته ما جهت اجرای مسابقات به کشور ایران سفر کردند که دست آورد های خوبی داشتند. و قرار است که در تابستان سال اینده مسابقات جهانی در آتن برگزار گردد. و چهار تیم از چهار فدراسیون ما در این مسابقات اشتراک خواهند کرد. که عبارت اند از اتلتیک خفیفه، تکواندو، پهلوانی وبوکسنگ میباشد. و تیم بوکسنگ ما قبلاً در مسابقات لیاقت یابی که در کشور فلیپین دایر گردیده بود خوب درخشیدند. و یک تن از بوکسران تیم ملی ما یک مدال نقره و مقام دوم را بدست آورد.

همینطور تیم منتخبه پهلوانی ما در مسابقات لیاقت یابی که در کشور سلواک برگزار گردیده بود. اجازه اشتراک در مسابقات جهانی آتن را بدست آوردند. تیم تکواندوی ما درمسابقات منعقده پاریس اشتراک ورزیدند. همچنان اجازه اشتراک در مسابقات جهانی آتن را بدست آوردند. و به همین سان تیم اتلتیک خفیفه ما نیز از این امتیاز مستفید گردیدند.

و یکی از تازه ترین رویدادهای سال۱۳۸۲ ایجاد فدراسیون ملی کوراش، یاکشتی با چپن و یا کشتی رستمی میباشد که در این بخش نیز مسابقاتی در کشور ایران داشتیم. البته ورزش کوراش یک ورزش باستانی کشور مامی باشد. که در مناطق شمال کشور ما در میله ها براه انداخته میشوند.

سوال: آیا تحولات و تخنیک های جدیدیکه به سطح بین المللی در بخش های مختلف ورزشی

(c) ketabton.com: The Digital Library

به بالندگی میرود

پدیدار میگردد، توسط کمیته ملی المپیک به ورزشکاران انتقال داده میشود یاخیر؟

پاسخ: طبیعی است که کمیته می المپیک عملاً دارای آمریت بورد مسلکی میباشد و طوریکه شما در جریان هستید سمینار هایی جهت بلند بردن سطح آگاهی ورزشکاران از تخنیک ها و تکتیک های جدید که به سطح بین المللی در رشته های ورزشی به میان می آید از طرف کمیته ملی المپیک دایر میگردد. بطور مثال: همین اکنون ما برای تمام مربیون ورزش بوکسنگ سمینار های میتودیکی را ایجاد کرده ایم. و طوریکه شما درجریان هستید تیم ملی بوکسنگ ما چندی قبل به کشور فلپین و هندوستان جهت مسابقه سفر کرده بودند که آنها از این مسابقات خود تجارب خوب وارزنده، بدست آورده اند.

فعلاً آنها میخواهند از همین تجارب بدست آورده شان استفاده کرده وسطح آگاهی مربیون و ورزشکاران بوکسنگ را ارتقا بخشند. که این در ذات خود تخنیک و تاکتیک های جدیدی اند که بدسترس ورزشکاران ما گذاشته میشود . و به همین ترتیب نه تنها در بخش بوکسنگ بلکه در تمام رشته ها چنین سمینار های میتودیکی دایر گردیده و خواهد گردید.

سوال: بطور مشخص بعضی از این تخنیک های جدید ورزشی را نام بگیرید؟

پاسخ: خوب اگر قرار بدین باشد که تمام تخنیک ها و تاکتیک های جدید ورزشی را برایتان شرح دهم ، از تحمل مصاحبه تان خارج است. و ضرورت به وقت زیاد دارد؛ ولی بطور کلی میتوان از تغییرات در حرکات، قوانین مسابقات و مراعت قوانین میدان وغیره را نام برد که توسط سمینار های میتودیکی به مربیون بخش های مختلف ورزشی ما آموزش داده میشود.

سوال: در همین سالیکه در حال اختتام است چند مسابقه خارجی براه انداخته شده است؟

پاسخ: چهار بار مسابقات بوکسنگ، یکبار مسابقه کورش در تهران، سه بار مسابقه فتبال، هاکی یکبار، هند بال یکبار، اتلتیک خفیفه دوبار، تکواندو دوبار، کانگفوتوا دوبار، کاراته سه بار، بایسکل رانی به شکل سفری یکبار براه انداخته شده است.

سوال: در گذشته وقتیکه مسابقات جام جهانی فتبال و دیگر ورزش ها براه انداخته میشد، جریان مسابقات در شهر کابل از طریق تلویزیون زنده و مکمل نشر میگردید، حالا چرا به همان کیفیت سابق نشر نمی گردد؟

پاسخ: شما بهتر میدانید که مطبوعات و رسانه های گروهی به قسم شاید و باید آن رویداد های ورزشی را منعکس نمی سازند. و وزارت اطلاعات و فرهنگ هم بعضی مشکلات تخنیکی یی دارند. و همچنان بخش نشراتی کمیته ملی المپیک نیز دچاربعضی مشکلات است؛ ولی با آن هم مسابقات جام جهانی فوتبال در سال جاری تا یک اندازه به نشر رسید و ما مطمین هستیم که در سال آینده ریاست ملی المپیک به همکاری وزارت اطلاعات و فرهنگ بتواند مسابقات جام جهانی فوتبال و دیگر ورزش هایی را که علاقمندان جهانی دارند به شکل سابق از طریق تلویزیون به نشر برسانند.

سوال: آیاکمیته ملی المپیک تیمهای طبقه اناث دارد؟

پاسخ: بلی ما در رشته های مختلف تیم های اناث درایم نه تنها تیم های ملی بلکه تیم های جوانان و نوجوانان نیز داریم.

در گذشته ها طبقه اناث تنها در مکاتب مشغول تمرین ورزش های آزاد اجتماعی مانند والیبال، باسکتبال و غیره بودند؛ ولی حالا کمیته ملی المپیک تیم های جدید طبقه اناث را در رشته های کانگفوتوا،کاراته، جودو و دیگر رشته های ورزشی ایجاد کرده است.

سوال: به صورت مشخص چند تیم طبقه اناث ثبت کمیته ملی المپیک میباشد؟

پاسخ: فعلاً تیم های کانگفوتوا، جودو، کاراته، هندبال، بدمنتون، تینس و پینگ پانگ طبقه اناث ثبت کمیته ملی المپیک می باشند.

سوال: یک سوالیکه خواننده گان مجله سباوون خواستند که مطرح شود اینست که بخاطر میله باستانی نوروز ورزشکاران و کمیته ملی المپیک چه آماده گی هایی دارند؟ بقیه در صفحه(۳۲)

(c) ketabton.com: The Digital Library

ازنوک قلم:هدایت

از دور و

PROPERTY OF ACKU

✿ منیره "پرتو" لیسانسه ژورنالیزم

مطلب تان چنگی به دل(راز دارباشی) زد. نظرتان واقعاً قابل قدر است.(نزدیک بین) آنرا خواند و تسلیم مسوولین صفحات نمود. تا بچاپندش. شما لطف نموده بعد از این آدرس تانرا بنوسید. ژورنالیست باشید تشکر!

✿ شاه نظر"نظری" از...

برادرعزیز سلامای ما را هم بپذیرید. ما هم صحتمندی شما را ازخداوند(ج) میخواهیم.(رازدار باشی) و نزدیک بین از خواندن مطالب (شمع در مسیر باد) تان خیلی متأثر شدند. شعر تانرا که در باره(مادر) بود، مورد پسند مسوول صفحات شعر قرار نگرفت؛ ولی(نزدیک بین) چند سطری از مطلب تانرا چاپیده بخوانید(دنیای کودکانه من چه قصه پر قصاوتی دارد. فریادم در سینه سکوت شکسته است. به چهره ام بنگرید؛ مگر زردی لحظات خستگی، دلهره و ترس از آینده نا معلوم در آن نمیبینید؟)

همکاری تانرا با ما ادامه دهید. و در نوشته های تان دقیق تر باشید... شاعر باشید. زنده باد.

✿ میا... از...

(نزدیک بین) خیلی از نزدیک اسم مبارک تانرا چندین بار خواند؛ ولی تخلص مبارک تانرا نفهمید. از بس که دقیق شد حالا چشمانش میدردند. . طنز(دخره مشوره غوایه ته) تان بسیار جالب بود؛ ولی بنا بر بعضی از عوارض تخنیکی که داشت مورد پسند مسوول صفحات طنز قرار نگرفت. باز هم (رازدارباشی) کوشش خود را میکند تا مگر آنرا در شماره یی بچاپد. ...نویس باشید. تشکر.

✿ هما صافی، از...

هما جان! طرح ارسالی شما زیباست،(رازدارباشی) بالای شما قهر است. زیراکه آدرس تانرا ننوشته اید.(نزدیک بین) هرچه کوشش کرد تا طرح تان را در این شماره بچاپد؛ ولی نسبت ذیقی جاه ازچاپ ماند. منتظر باشید در شماره دیگر آنرا میچاپد. (رازدار باشی) چند سطر آنرا در اینجا بطور مخفی چاپیده. بخوانید(شب است. باد ها آهسته و ملایم بر رخسار گل ها بوسه میزند. و آنها را ناز و نوازش میدهد. ستاره گان به زمین چشمک میزنند و خاموشانه و محرمانه با همه حرف میزنند) همکاری تانرا با ما ادامه دهید. آدرس دار باشید ممنون تان.

✿ پروانه ثبات محصل سال اول دانشکده ادبیات دانشگاه بلخ:

دو طرح کوتاه(پاییز و امید) تان را (رازدار باشی) پسندیدو میگوید که چرا شما به پاییز علاقه مند هستید؟...

باید به بهار بیندیشید که فصل تازه گی هاست.(نزدیک بین) چند سطری از طرح(امید) تانرا میچاپد.(زمانیکه روز های تیره پاییز، با تنگ دلم را رنگ زده بود؛ ولی با تو رنگ باخت. زمانیکه در حسرت بهار مرده آرزوهایم میگریستم. تو خورشید روزنه نور را به قلبم گشودی) امیدواریم همکاری تان مداوم باشد. همیشه با ثبات باشید. متشکریم.

✿ عبدالقدیر"انوری" از...

شعر طنزی(غم مخور) تان جالب است.(نزدیک بین) عاشق خط تان گردید. شعر طنزی تانرا به مسوول صفحه طنز سپردیم شاید... بچاپیم اش.(رازدار باشی) ادامه همکاری

(c) ketabton.com: The Digital Library

از نزدیک

تانرا بامجله میخواهد. خطاط باشید. مرحبا!

✿ زحل"فروغ" محصل سال دوم دانشکده ادبیات از دانشگاه بلخ:

خواهر گرامی(رازدارباشی) و (نزدیک بین) هم درود های بی پایان شانرا برای شما میفرستد. مطلب شما یک مقدار عوارض تخنیکی داشت؛ ولی از شعر ارسالی تان چند فرد آنرا درینجا میچاپیم. خدا کند با رضایت خاطر شما مطابقت کند. همیشه همکار ما و پر فروغ باشید. تشکر!

ای که میخواهم ترا من از امان زندگی
کی خلاص ام میکنی از این و آن زندگی
پر کشیدن تابه اوج کهکشانم آرزوست
در تحول زیستن مارا نشان زندگی

✿ انجنیر مظفر"پامیر" از...

(رازدار باشی) و (نزدیک بین) داستان مقبول(برف پاک) تانرا تا آخر خواندند. خیلی خوش شان آمد.و نزدیک بین در نظر دارد تا آنرابچاپد. منتظر باشید. و به همکای تان ادامه دهید. نویسنده باشید. ممنون تان!

✿ فوزیه"شفا" بی آدرس:

مطلب نه بلکه مطالبی را که فرستاده بودید، خوش ماداد.(رازدار باشی) را فکاهیات شماجذب کرد. و (نزدیک بین) یکی از این فکاهیات شما را درینجا میچاپد.(مردی به اتهام قتلی محاکمه میشد. قاضی رو به مرد کرده گفت: شما چرا آن خانم را از بام انداختید؟مردگفت: به خدا سوگند میخورم که از پشت سر مانند خشویم معلوم میشد). امیدوار هستیم با ارسال چنین فکاهیات زیبا و کاغذپیچ ما را خوش بسازید. آدرس دار باشید.تشکر!

✿ پیام"فرملی" از...

(رازدارباشی) شعر تان(شهادت شاعر) راخواند بخدا خیلی متاثر شد و بعد از خواندن برای مسوولین صفحات شعر فرستاد ؛ مگر... مگر آنها از جای تنگی شکایت داشتند؛ولی(نزدیک بین) بطور مخفی چند فرد آنرا درینجا چاپیده بخوانید! موفق باشید تشکر.

چوشنید این سخن را آن ستمگر
سراپا از عقب شد همچو اخگر
به نزد خود برسم دعوت اش خواست
برایش این چنین تمهید آراست

✿ سهیلا بی تخلص و بی آدرس:

هر دو مطلب تانرا(رازدار باشی) خواند . یک کمی جالب نبود.(نزدیک بین) احساس تانرا تقدیر میکند. کوشش کنید در آینده مطالب جالبتری برای ما بفرستید. تا آنرا بچاپیم. به همکاری تان ادامه دهید. تخلص دار باشید. تشکر!

(c) ketabton.com: The Digital Library

برای شما فال گرفته ایم

PROPERTY OF AGKU 5803

حمل: ای صاحب فال در کار ها مشورت کن. ازتجربه جهاندیده گان و دانایان روزگار استفاده کن تا به زندگی و سعادت دلخواه دست یابی.

ثور: در انتظار فرزند و مولود جدید هستی احتمالاً دختر خواهد بود انشا الله قدمش مبارک باشدو بتوانی با وجود اوخوشی و سعادت خود و خانواده را تأمین نمایی.

جوزا: ای صاحب فال هر چند که دست تو خالی است اما همت بلندی داری دوستان زیادی داری سعی کن دل بدست آری که هنر است.

سرطان: تو در وجود خود همت والایی داری، سعی کن آن جام جهان نما را در خود جستجو کنی تمام آن زیبایی ها و شگفتنی های جهان هستی را درخود جستجو کن و بدان که تو بالاترین مخلوق خداوندی.

اسد: ای صاحب فال دلت گرفته و اندوهگین، سعی کن به سفر بروی و قدری از جال و هوای محیط اطرافت دور شوی، حتماً بهتر می شوی.

سنبله: توکل بخدا نما انشا الله با همت و پشتکار و دست توسل بسوی خدا کار هایت اصلاح و زندگی بر مرادت خواهد شد.

میزان: شکر خداوند کن که بعد از سعی و کوشش زیاد به مراد خود رسیده ای با افراد خود بین و خود پسند واطرافیان خود مدارا کن و همه جا حسن نیت خود را نشان بده.

عقرب: ای صاحب فال هر تاریکی روشنی دارد و هر روزی قرب وصال نگران مباش به زودی به مطلوب خود خواهی رسید.

قوس: ای صاحب فال سعی کن راز دل خود را با کسی نگویی چون حتی دوستان خود دوستانی دارند ممکن است افشا شدن این راز به نفع تو نباشد.

جدی: از بدبینان و خبرچینان باکی بدل نداشته باش چون یاران و دوستان محرم ترا محترم داشته و تورا از خطر به دور می دارند.

دلو: یکی از نزدیکان شما دلگیر است با این حال برای شما احترام زیادی قایل است و دوست دارد با شما رابطه داشته باشد سعی کنید دل اورا بدست آورید.

حوت: در زندگی واقع بین باش و به اوهام و خیالات خود را خوش بین مساز چون واقع بینی نوعی سعادت است.

(c) ketabton.com: The Digital Library

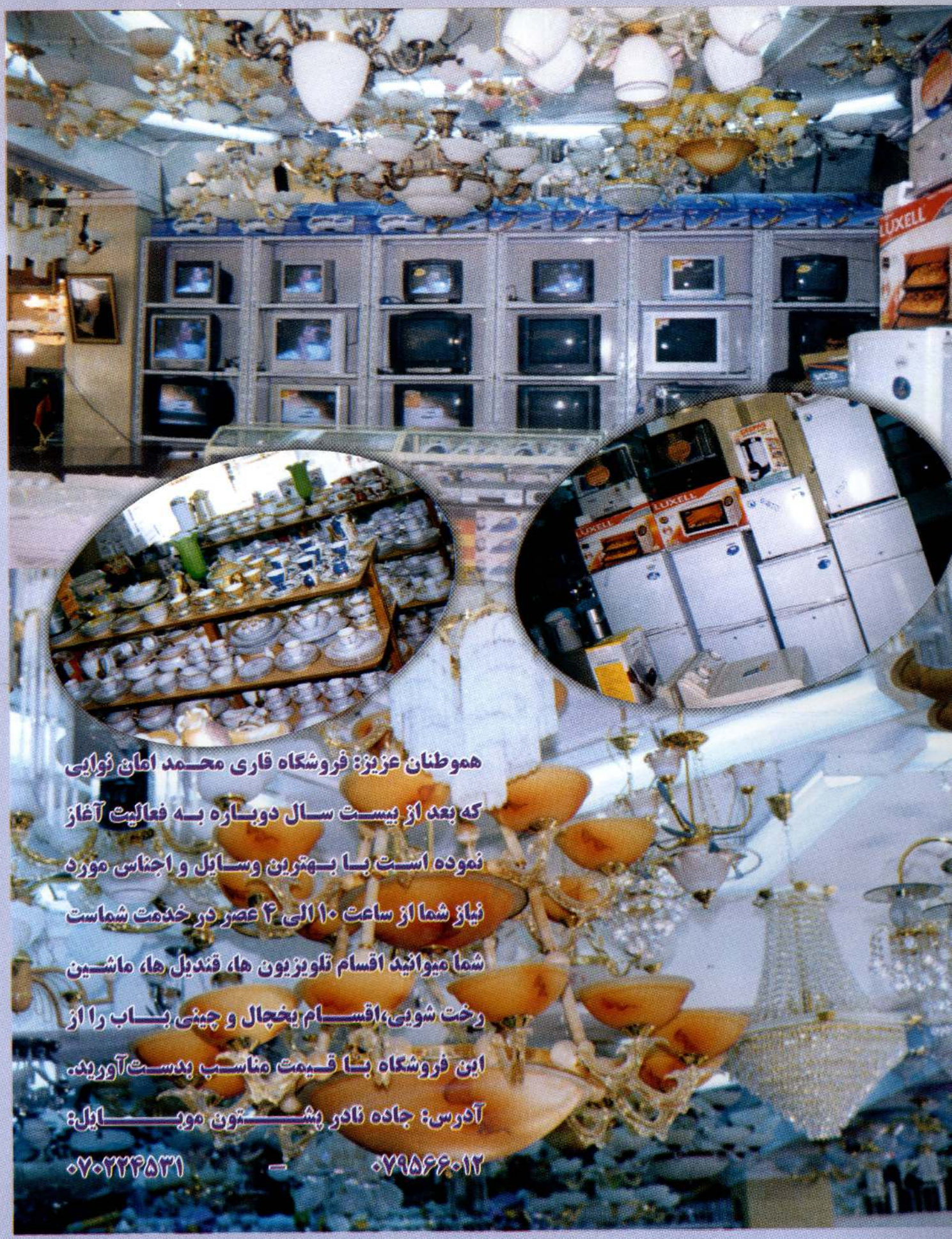

(c) ketabton.com: The Digital Library

SABAWOON

Feb: 2004

ACKU
مسلسل
DS
350
2.2

قیمت فی شماره (۳۰) افغانی

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library